دائرة امور

فرهنگ

آستان قدس رضوی

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: تفسیر سوره یوسف (فارسی)

مصنف:

مؤلف:

خطی:

چاپی:

سال چاپ یا تحریر: قرن ۱۳ عدد اوراق: ۱۶۱

جزء کتب: تفسیر شماره خصوصی:

شماره عمومی: ۱۶۱۲۹ شماره قبض:

واقف: تاریخ وقف: ۶۷

طول: ۱۹ عرض: ۱۶٫۶ شماره صفحات:

کتاب جامع الدعوات

در بندی به حضرت بنای منبع مستقیم سداد و صلاح را از نظر حق بیان
جلوه داد و به بشارت مبشر و لم یجعل له عوجا قیما صلاح فوز و فلاح
را میعاد ارباب وجد و ایقان نهاد کلامیست صادق که اجمال
الفاظش از برای کل امور بمبالغت تولیت بطباع موافق تفصیل
معانیش محققان را در تحقیق اقوال حجت و برهان در جنب فصاحتش
هر فصیحی اخرس و بی زبان و در کشف بلاغتش هر بلیغی ابکم و نادان در
اقتناص احکام دلیلست واضح از برای ائمه و حکام و در انتظام نظام
مهام هاییست لایح جهت کافه انام از موج محیط امواج فصحای عدنان
[illegible] معترف [illegible] است الفاظ و [illegible]
بصور بلاغت خود متمر و بحر [illegible] بیان که غواص
[illegible] رسیده [illegible] بساحل که ناخدایان کامل در مدت متمادی کنار [illegible]
[illegible] صورت نامره و عهدش حس و خاشاک معاندان را در هم سوخته [illegible]
[illegible] و عهدش [illegible] قلوب [illegible] جبار [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible]

هذا کتاب [illegible]
[illegible] کل و الالفاظ [illegible]



مؤلف و منظم وقوع بزرگش بحسب مصالح عباد موقت و منجم نبود کام

عبارات محکماتش از اختلاس نقاب اندیشه محروس و مصون و درر منثور منق

از انتهاب سراق تفکر محفوظ و مامون لآلی جنبه سار مطاوی احکام

مبرد القلوب هر علیل و نزول منزل القرآن ما هو شفاء از دار و خانه قبضه

شفای نفوس هر علیل عقول اولوا الالباب در اسلوب نظم عجیبش در کار حکمت ذوی

ذوی الافهام در ترتیل عبارات غریبش در فکر حیرت خطبا و اشعا

اعاظم فصحاء در جنب فصاحتش در مرتبه نقصان و رسایل فصحای

بلغاء در کنف بلاغتش در حضیض مذلت و خسران سلاست اسلوبش مسلم الـ

علمای عالم مراتب لفظ و معنی مرغوبش محکوم به فضلاء بنی آدم از کجا

الفاظش بر زمین خاکدان نمی تافت که از ظلمات ملامت بکنار چشمه

سلامت می رسید و اگر پرتو چراغ معانیش جهان ظلمانی را روشن نمی ساخت

کدام کوچه سنگ حیرت خود را لقضاء فسیح رستگاری و عافیت می کشید

مضمون وافی بدایتش بطراز ذلک الکتاب لا ریب فیه مشحون کفایت

مصداق توصیفش کریمه ما کان حدیثا یفتری و لکن تصدیق

والفضل

و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون و درود نامحدود و صلوات

عاقبت محموده بر منتخب رسل و منتخب کل وسیله ایجاد عالم در نوع ازدواج

حوا و آدم مقصد و فحوای کریمه انا ارسلناک رحمة للعالمین مجموعه نکته کنت

نبیا و آدم بین الماء والطین مخلع بخلعت لولاک لما خلقت الافلاک

مخاطب بخطاب یا رسول الله جعلت فداک همراز عرم سبحان الذی اسری

[illegible] بار عطا و وعدک عطاء فاعطی [illegible] لا ینقطع کنجور عطاء الا

سلسله جنبان موجودات جهان شعشعانیان و روحانیان عالم علوی طلیعه

انوار فیض آثار الهی منبع فیوضات کثیر الخیر نامتناهی قاید طریق

مستقیم نجات واضع منهج تقوی و ثبات قافله سالار مسالک امن و سلامت

[illegible] الدلیل [illegible] خضر و کرامات آراسته در طی [illegible] منتظم

مطلوب سالکان جاده حقیقت مقصود سالکان وادیه طریقت محرم حرم سرای

اسرار مقدم فرد ابرار و زمره اخیار ما عذب النسیم ارکان متضاده و کس

لطیف و انتظام عناصر متباینه [illegible] و جویبار رسالت گلبن لوای حمد

[illegible] بستان اعوان نهال سدره مرتبت گلستان اعجاز بدر منیر

افق سعادت کوکب مسعود محاق یا دیده سپهر عبادت سرور قلوب یار صدکان
اخر الزمان روشنی دیده زاویه نشینان بیت الاحزان ضیرت هجران در
تحصیل دریای قوت ما معین چشمه سار مروت تمام وفا رعرصه اقامت
صاحب لواء معرکه قیامت کنج رخزانه ایثار و اعطا بحر مسجور رحوان مروت
و سخاوت بی منتها سر پرآرای ملک فاف نوسیق وجود سنی
باعث ایجاد کونین تبلیغ سعادت هادی راه گرامی قدر مطلع الله
نخبه
برید برقدش تشریف لولاک
مولد جبین خیر الخلائق فی الدارین سلطان المشارق والمغارب فاتح
الخارج والمارب المنون علی العرب والعجم المنوب بین الامام بمحاسن
الاخلاق والشیم خاتم الانبیاء و وارث الاصفیاء شافع یوم الجزاء
اتقی الاتقیاء ازکی الازکیاء منور مجتبی موید مهدی مکرم معتدی معظم مرتجی
محمد مصطفی علیه من التحیات ابهاها ومن التسلیمات اسناها و بحضرت
متوالی و جهد آیاء تسلیمات متتالیه نثار ضرایح [illegible] و صنادیق [illegible] اولاد
امجاد و احفاد لازم الانقیاد آن افضل العباد و شفیع یوم التناد سیما
مطلع

مطلع انتخاب دیوان امامت شاه [illegible] طلیعه نسخه عنوان فهرست کتاب
کرامت مصحف عالم امکان مرکز دایره جود و احسان جامع احکام مبادی اجمالا
و تفصیلا عالم رسوم مبادی اجمالا و توضیحا راج تحت دین مبین منقطع
بمقارعه سیوف ماثر آثار ملت احدی بمعارضه حروف گنجینه نقود اسرار
سبحانی خزینه ودایع رموز آثار صمدانی مهندس اساس معالی قیاس شرع مطاع
موکد بنیان بلند ایوان ملت حنیف لازم الامتثال والاتباع برهان قاطع
السند لا البیان مصحف معرفت و ایقان مظهر صواب صاحب نظران مقام
اذعان و عرفان محیط بیکران بذل و سخا بحر ذخار پایان ناپدید ایثار و اعطا دو حبه
جویبار چشمه سار خلافت قیمتی گوهر بحر فیاض لطایف و نطاق قطب
فلک تمکین و اقتدار ستر اعظم ارکان متانت و وقار فروغ چراغ بارگاه احدیت
شعاع مشعل جناب سرادق صمدیت شمع شبستان لاهوت پرتو نور ماه
جانا پیده قندیل اشتیاق بیت المعمور عالم ملکوت مصداق کریمه یوفون
بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا مصداق بلیغه و یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا خلعت مخصوص رب العالمین تو اخر خطاب

مسیطات و صلح المومنین عالم علوم لدنیه عارف معارف کلام بلاغت
نظام انت منی اساس خاکیان جهان و مستجمع الفضائل جهان بار [illegible]
مجوّدان عالم جوشش هوای روحانی صفحه [illegible] قلوب اهل عرفان [illegible] براه انداز
جلوه رتبه عصیان شفاعت خواه ارباب معاصی [illegible] جوشش اهل عصیان را جلای
خدا را مثل او یار خدا خوان جهان را بجوا و یار جهان بان یا و [illegible]
اکر اصل است اکر فرع از و محکم اکر عرفت اکر شرع صفا رای موکه
مجاهدت کرار غیر فرار میدان مبارزت حامی بیضه اسلام ماحی آثار [illegible]
امام المتقین ناصر المسلمین ولی المسلمین مقتدی الزاهدین والعابدین
مولی الراکعین والساجدین ولی امور الفرقة الناجیه یوم الدین الملقب
بامیر المومنین سلام الله علیه وعلی الائمة المعصومین ما استدارت الخضراء
علی الغبراء وما تناورت الغبراء حول الخضراء چون بدیگار معانی آیات بینات
قرانی مهیج روح و راحت روح حالات ذکر ارسما [illegible] نامات مابار از قرانی منبع حیات
جاودانی اکر به الحکم کرمه ولا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم بحور نفوس
قدسیه تکبره تاویلاتش نرسد وسوای عقول زکیه بتحقیق تحقیقاتش [illegible] نمیکند

خود جوزده بین باهم و فنون ارعهده ادراک دقیقه از دقایقش بیرون
نمی‌آید و عقل حکمت آیین با کمال بلاغت مستجمع بجمال نکته از نکاتش [illegible]
اما العبد [illegible] طاقت بشری بخاطر فاتر و جهد عاجز خاسر این کسیر کثیر النقوص [illegible]
عاصی و عبد عاجز به معاصی مخطی جانی مظهر حین الکوثبانی [illegible] رسید که بجمال الفاظ
و بیان معانی بعضی از قرآن مجید و [illegible] از فرقان لازم التعظیم والتمجید [illegible]
نموده باآنچه مقدور باشد و از عهده تحقیقات آن بقدر الوسع والامکان بیرون
نقاب احتجاب از روی مخدرات اسرار دقایق قصص قرآن [illegible] و امر و نهی و وعد و وعید
آن برداشته ابکار افکار را بحلیه فارسی زیور بند و تا از فروغ شعشعه انوار [illegible]
هر ناظری بقدر استعداد نظر بازی بهره مند کردد و از اضاءات لمعان آن
غذار خورشید آثار شاهدان لحات و حده برافروخته [illegible] بهره
[illegible] نشوند علی اختلاف المراتب مستفیض شود و چون سوره یوسف علی نبینا وعلیه السلام
از سایر سور قرانی بتوصیف احسن القصص امتیاز داشته و مشتمل است بر اسلوب
عجیب و نظم غریب و نتیجه علم و حکمت و ثمره زهد و عفت و مآل حسد و کید و وخامت
عاقبت [illegible] باشد و عفو احسان از اساءت و استغناء استعداد

از اضاعت و غیرها من الرموز والسرایر اللذان یبنین معضلات و توضیح
مبهمات آن را وجه همت ساخت اذخار الیوم المعاد و اقتناء لموقف
الاشهاد و سائر آنکه متون ابیات آن محتوی است بر لطایف جدید و نکت دلربا
ظرائف و دقائق موشحات بعضی از لآلی منثور را بابا رخیز از درر منظوم باعتبار
مراعات تناسب در رشک مسلک کشید به آنکه نظم کسی بعبارت کند دیباچه جبل المطلب
شود بکری آوند امید که منظور نظر کیمیا اثر ارباب استعداد و قبول طبع
هنرپرور اصحاب استقلال و استبداد گشته بحلیه قبول محلی و بزیور تحسین متحلی گردد
و مع ذلک الرجا مستدعا از کرم هر منتج نحریر و هر منعم صاحب تقریر آنست که عذر
تقصیر این بی‌بضاعت کثیر التقصیر را باصلاح سهو و استقامت عفو که بمضمون قال
السهو کالطبیعة الثانیة للانسان لازم جبلت بشریت است تشمیر نمایند و بنظر اصلاح
و استقامت خطا را بمنزله صواب و ذی عوج را در مرتبه مستقیم در نظر آرند
زیرا که قلت بضاعت و ندرت استطاعت و وجود موانع و اشتغال و عدم فراغ
بال و مقدورات این جسارت کافیست [illegible] استمداد کنند و زود گذرند لطف نمایی
باری ازین در استعفاء این جرأت [illegible] فان وافقنا محل القبول هو المسئول وان یقضیا

بسم الله الرحمن الرحیم

با از برای ملابسه است و جار و مجرور متعلق است بابتدی و اضافه اسم
بلفظ الله دون باقی اسما و صفات از جهت علمیت است از برای ذات
مستجمع جمیع صفات کمال مستحق عبودیت و سزاوار پرستش و محمدت
در جمیع احوال و تبرک بلفظ اسم با استعانت از آن دلالت بر کمال تعظیم می
کند از آن جهت که رفعت شأن و عظمت و سمو مکان و علو مرتبت مستعان
از مستعین ظاهر و هویداست و ذکر استعانت درین مقام از جهت آنست
که لفظ با احتمال استعانه دارد چون کتبت بالقلم و اول اوفق و ابلغ است در
تعظیم معنی و الرحمن و الرحیم از صفات مشتقه اند در مشارکت اوصاف علمیا
که با حصول مرتبه [illegible] و مراد با این دو صفت موصوف بمنزله [illegible] و بنای هر دو
بر مبالغه است و مشتقند از رحم مثل غضبان از غضب و علیم از علم و اول ابلغ
و اکمل است در افاده معنی صفت چه زیادتی لفظ و بنا دلالت دارد بر زیادتی معنی
الر تلک آیات الکتاب المبین [illegible] معنی حروف مقطعه
که در مبادی بعضی از سور قرآن مجید و فرقان [illegible] وارد شده وجوه

مجمله بیان کرده اند و اقاویل متنوعه در مقام تفسیر و مورد تحریر اورده بعضی برانند
که هر یک از الم و الر و حم و ص و ق و امثال این اسم همان سوره است که در اول
ان وارد شده و بعضی بر انند که هر یک از مذکورات اسمیست از اسماء الله و بزعم گروهی
هر حرفی از حروف تهجی ان اشاره است بعنوان رمز و ایما با سمی از اسماء و اجب
مطلق یا صفتی از صفات کامله منتسبه بان حرف اول ان چون دلالت الف بر لفظ الله
ولام بر لطیف و را بر رحمن یا بر رحیم درین سوره و برین قیاس سایر سور چون کاف بر کافی
یا کریم و ها بر هادی و یا بر منبع المکارم و عین بر علیم و صاد بر صادق و در کهیعص تلک
اشاره است با آیات سوره و کتاب مبین سوره است یعنی این آیات بینات و کلمات تامات
واضحات که و نسا شده است بتوای محمد آیات سوره ایست که امر ان ظاهر است و حکم ان لایح
و با هر در اعجاز عرب و تبکیت ایشان از عداوت فطری که در امر سفارت و تبلیغ رسالت
به تو دارند و با وجود انزال بینات آیات و آوردن آیات باهرات که در باره تو تحدی میکنند و
می بینند سر حرف و متقاعد نگردیده از خصومت و معادات باز نمی ایستند با آیاتیست که بعد از تفکر در
الفاظ و تدبر در حوالت معانی در صاحبان فکر صائب و خداوندان رای ثاقب ظاهر میشود که نزول
آن از جانب خدای بیچاره سالیا و فحوی ان هم بنحوی رسیده که اشتباه و تردد بر عرب از ابهام و انکار
بان

ایشان زایل شده از انزال ان بر لغات و محاورات متداوله ان جماعه لفظ مبین متحملست
که از بان باشد بمعنی ظهر و از بان اضمار دارد بمعنی ظهر یعنی مبین حق از باطل و حلال
از حرام یا صواب از خطا و صدق از کذب انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون
یعنی فرستادیم قران جامع احکام و قصص و اخبار و امر و نهی و وعد و وعید را بر
عربی که افصح لغات و اقرب بطباع است زیرا که فصاحت ان لغت نزد عقلا مسلم است
[illegible] با جماع فصحا و بلغا متقن و محکم تا فهم کنند معانی انرا و اقامت کنند باحکام در ان
صلاح دارین و فلاح نشأتین و نظام عاجل و قوام آجل و سلوک منهج قویم
[illegible] صراط مستقیم که موجب صلاح دنیوی و نجاح اخرویست چه مناط نهایات و مدار
[illegible] بلکه سایر جزئیات از احکام مستفاد از آیات بینات و قران اسم جنس است
[illegible] و بعض صادق می اید سبب نزول سوره مبارکه آنست که علمای یهود کبرای مشرکین
[illegible] القصد که سوال کنید در مقام تحدی و معارضه مدعی رسالت را از سبب انتقال آل
[illegible] از کنعان بمصر و از حال یوسف بعد از سوال سوره کریمه دفعة واحدة نزول یافت
نحن علیک احسن القصص در دو آیه کریمه مشتمل بر ضمیر مشترک و صیغه متکلم
با وحدت ذات مقدس الهی باعتبار تعظیم و تبجیل است یعنی بیان میکنیم

ودر معرض تقریر می آورم ای رسول مختار و برگزیده اخیار اخبار و آثار انبیا
وامم سالفه و وقایع و سوانح قرون ماضیه که تقدم زمانیا داشته‌اند ما حسن بیان بنج
تقریر و بعضی گفته‌اند مراد از احسن القصص قصه یوسف صدیق است لا غیر و تسمیه ان
باین اسم جهه اشتمالست بر احکام عجیبه و نکات غریبه و فواید کثیره مشتمله بر مصالح
دین و دنیا از سیر و آثار ملوک و ممالک و نیل و مکر نسا و صبر بر اذیت اعدا
و حسن تجاوز از خطاء ایشان بعد از التقاء و کف نفس از سوء و فحشاء و صعود از حضیض
مذلت و هبوط رقیت بذروه رفعت و استعلا و ارشاد و بهاء و ابتلاء احبا و ملاء
اصدقا و اخلاء بعد از مهاجرت لا تعد و لا تحصی و محتملست که مراد باحسنیه ورود سوره
باشد بر نظم عجیب و اسلوب غریب چه اینه و اعجب از سایر سور قرانیست در اخبار وارد
که هر کس که سوره یوسف را قرائت کند حزن و اندوه او مرتفع گردد بما اوحینا
با مصدریست و جمله فعلیه بتاویل مصدر در می‌اید یعنی بوسیله فرستادن سوره و از حال
قصه بوساطت حامل وحی الیک هذا القران بسوی تو ای رسول مختار
از تمام انبیا و ممتاز از جمیع اصفیا این سوره را مراد از لفظ قرآن در بن حجر
سوره ماست بقرینه سوق مقام حجه با عتبار جنسیت بر بعض صادق می‌اید و جمله ملصوب
بنقص و ان کنت من قبله لمن الغافلین و بتحقیق که بودی تو ای محمد پیش
نزول این سوره مثل جمعی که عالم بر احوال یوسف نبود پس بر انزال سوره ترا
عالم گردانیدیم بحالات این قصه عجیبه و نکته غریبه الزام جمعا سایلین و گمراه

تم کش

مشرکین که بسبب تبکیت از سوال میکنند تا غربان ایشان الحق گردد و عدم علم بر احوال
یعنی که سبب حرف اشار ارباب خصومت بر سوال مرتفع گردد و امر رسالت
که بنو نقو بعض شده بمرتبه وضوح پیوسته موجب قبول دعوت و تشیید اساس
نبوت شود اذ قال یوسف لابیه معذرت یا محمد را ذکر نعمی بخاطر آور ای
محمد که گفت یوسف مر پدر بزرگوار خود را یعقوب علمای نحو را اختلافست
در لفظ یوسف و معزان بعضی گفته‌اند اسمست عربی ماخوذ از اسف یعنی حزن یا از اسیف
بمعنی عبد و اطلاق این اسم بر آنحضرت از ان جهتست که مرتبه رقیت مجازی با خون
تمام در او مجتمع شد و اکثر در رد این قول مرایند تسمیه مسمی باین اسمست قبل
از وقوع بندگی و حدوث حزن مفرط در او ان تولد مبارکش که عالم خاکی را
برور گوهر پاک از صدف رحم انبها گردانید و محتملست که در جواب این نقض
گفته شود که چون علم انبیا تعلق با جتماع بلیتین گرفته بود لاجرم بمقتضی وحی یا الهام
باین اسم مسمی شد و برخی قایلند باینکه لفظ عجمیست جه عدم انصراف دلالت عجمه بودن میکند
از جهت حصول سبب دوم از اسباب منع صرف و در بعضی قرات غیر مشهوره یوسف بکسر سین
اندر احبا [illegible] کبهر کاه در مجلس حضرت رسالت پناه ذکر کریمی میگذشت
[illegible] فرمودند الکریم [illegible] الکریم بن الکریم یوسف بن اسحق بن ابراهیم یا ابت
[illegible] احد عشر کوکبا و [illegible] رایتهم لی ساجدین یا گفتن او در ا

کلای پدر بزرگوار بدرستی که در خواب دیدم یازده ستاره و آفتاب و ماه که مرا سجده
تحیت میکردند در چنین بیان رؤیا سن مبارکش بدوازده سالگی رسیده بود و بعضی
از مفسرین تاویل کرده اند کواکب را با خوان الحضرت باعتبار توافق عددی زیرا
که ایشان یازده نفر بودند و اقتباس انوار از لمعان ضمیر منیر ایشان مثل استفاده
نوراست از کواکب و آفتاب و ماه والدین آنحضرت اند و برخی بر آنند که ماه کنایه از خاله
چه مادرش راحیل در نفاس ابن یامین وفات یافته بود و بعقیده بعضی کواکب حقیقی
ظاهری خود باقیست و تخصیص بعد از تعمیم باعتبار اشرفیت آفتاب و ماهست از
سایر نجوم مثل تاخیر جبرئیل و میکائیل بعد از ذکر ملائکه و احتمال دارد که واو بمعنی با
باشد
کواکب را با آفتاب و ماه دیدم که مرا سجده میکردند تکرار لفظ رأیت بحسب ظاهر
احتمال دارد که جمله مستانفه باشد مشتمل بر سوال پدر حمیده سیر از سبب تکرر آنچه بعد
انجام ذکر رأیت کواکب با آفتاب و ماه و تعجب آن سوال کرده باشند که ای فرزند سعادتمند
کواکب مرتبه را بر چه صفت و هیئتی در خواب کشف باشد دیدم که مرا سجده کردند و در
لفظ ساجدین بکنایه معنی تعقل از جهت توصیف بسجود که مخصوص عقلاست
در اخبار آمده که بعد از استماع رؤیا اثر تشویش و صحت و تحزن اندوه و حیرت
بر بشره مبارک یعقوب ظاهر شده فرمود که ای نور دیده و سرور سینه مفاد اینکه
موافق خواهش قضا و مشیت خالق ارض و سما امری خواهد بود که سبب آنچه

۱۱

زدود بعد از زمانی طویل یعنی جمیل صبری خوی یحیت مبدل مبدل شود و لا محاله
انجاز اراده ازلی و مشیت لم یزلی در بدو تکوین بآن تعلق گرفته با نقضاء زمان
و سال احیان از خلوت خانه خفا و استتار در پیشگاه وضوح و استظهار بجلوه در آید
و شاهد حمیده در نقاب مراد مزید کارخانه ایجاد و احداث بمرور اوقات و دهور
از کاشانه اختفا بصدر ایوان ظهور و ملا دو دیده برفع از عارض کشاید و
بمقتضی القصص رؤیاک علی اخوتک چون از نقل رؤیای صادقه استفاده و استنباط
شد و پدر بزرگوار را معلوم گشت که از فحوای ان کلام و مدلول اعجاز و انجام
صدق یا علی مراتب اصطفا و اسنی مدارج اجتبا مرتقی خواهد شد و با تمام
شرف دارین و اکرام کمال نشاتین اختصاص یافته مرتبه نبوت و دین دار
با درجه حکمرانی و فرمان گذاری با ... درجه قبل از منام مشتمل بر آیا
با ضعف سالگی در خواب دیده بود که یازده عصا بر هیئت دایره
در زمین مرکوز بود و در مرکز آن دایره عصایی از همه افضل در آمد که بر عصای
طوال جستن کرده مجموع را از زمین بر کند و ان خواب نیز بوالد بزرگوار نقل
کرده و الحضرت مفاد و مدلول رؤیا را یافته دانسته بنابرین جد اخوان از منصب العلی ساخته
و محافظت و مراقبت ان ریحان گلستان جان و غنچه تازه شگفته چمن و از
کرده از نسیم تربیت تازه و سیراب داشت از هبوب حوادث منظور

خواست و نگاه داشت آن سر نورد دیده جمعی از یاران و شاد و قدر کنند
چو بیار زنبان را از دیدن سموم کائنه و معادات مکنون خاطر عاطر گردانید
و در کتمان این خواب که از انشراح چهره شعاع آفتاب و ماه و ستاره چون حصول کمال
هر صاحب اقبال ظاهر بود مبالغه از حد گذرانید و از روی عطوفت فرمود که ای فرزند
ارجمند و ای سر و سینه منتهد این خواب را با اخوان حکایت مکنی این در مکنون را
در صدف خاطر عاطر مکتوم و مخزون دار و نقاب اختفا و استتار بر چهره این
مخدره فرخنده عذار که در خلوت خانه خیال سر میتواند بر فروغ مگذار این شاهد
چهره برافروخته را در نظر رقیبان جلوه مده و این عروس زیبا پرور را که بتنهائی حجله
خیال عادت کرده می توان داد خال شهرت بر رخساره منه که بآیات اصفیاء کرام
قائم مقام وحی و الهامست و در رفعت شان و علو مکان موجب حسد اخوان
پس اگر مضمون رویا را از تو استماع کنند یا بوساطت دیگری که از تو شنیده باشد
در خصوص اصغاء در آورند فیکیدوا لک کیداً حسد و کینه دیگر باره نو خواهند
اندیشید که موجب حزن و ملال خاطر و سبب کلال و اندوه تو گردد اجتماع معنوی و صوری
بافتراق و دوری ضروری مبدل گردد و دست تعدی و تطاول روزگار ستیزه
کار بساط جمعیت در نوردد و عشرت اتصال سمت عسرت انفصال پذیرد و بانواع
زمان دولت مواصلت اوان نکبت نشان مفارقت در گیرد و اگر نعوذ بالله

چنین واقعه روی نماید نه در وجود تو ان صبوری می بینم و نه در تو تحمل شداید دوری
ان الشیطان للانسان عدو مبین مدرسی که شیطان مردود از بدو آفرینش
آدم میان دشمنی است ظاهر و هویدا چون رابطه اخوت محتمل ارتباط اغواء
کلام مردود بود و امکان این داشت که اخوان بعد از استماع رویا در مقام
مآل اندیشی امور دنیا و استحقاق خیری و تشریفات تا گریز عقبی هتک حرمت
پدر روا دارند و اهانت برادر نمایند و از نخاست عداوت و شامت عاقبت با جحود
خصومت اندیشه کرده درهای وقاحت بمفتاح بی حیائی بگشایند لهذا اسناد عداوت
فطری و معادات جبلی شیطان مردود داد که بمضمون لاغوینهم اجمعین این رجیم
لعین بعد از استماع رویا الهام و اهانت صاحب اسرار در نظر حسنت موعظ و تحسین
گردانیده اغوا خواهد کرد یا از روی ارادت بر کند و مکر جمع کنند زیرا که در مقام
اجتماع ارادتین هر صدور فعل واحد اقرب بوقوع خواهد بود از اراده واحده
وقتی که فعل منهی عنه بوده مرید در اصدار آن متردد باشد در این وقت اراده شیطان
مقوی و مفصل است تا از او بسوء و نقص فیها مصنفا میرساند و کذالک یجتبیک ربک
همچو نحو سرا برگزیده بمثل این خواب که دلالت میکند بر کمال عزت و رفعت

و رفعت و علو شان و مکنت برگزیند پروردگار تو باراده نامه بابو بر برابر سایر اخوان
بمزیت فضل و شرف بو فور احسان و امتنان سوق کلام دال بر آنکه یعقوب
چون مکاید اخوان را مسموع یوسف گردانید و ثمره او وقایع مهاجرت و مفارقت
بر زبان آورده بعد از نقش غبار ملال بر آئینه چهره مبارکش بواسطه رفع کدورت
خاطر انور ان ستوده شروع در بیان تعداد نعماء وافره که از مبدء فیاض شامل
احوال خیر مآل انبیا و اصفیاست نموده ضمیر منیرش را بمواعید مرغوب مستظهر گردانید
و تعلیم معنی تاویل الاحادیث جمله مستانفه از حکم شبیه خارجست یعنی می آموزند
تو تاویل احادیث احتمال قریب علم تعبیر خوابست که حق سبحانه جل شانه بآنحضرت
اعطا فرموده در تحقیقات این علم از جمله معبرین اعلم بوده در بیان حال منام سایر
کافه خواص و عوام از جمله اصدق می بوده و محققین که مراد معانی کتب
و سنن سنیه انبیاء بوده باشد و اطلاق لفظ احادیث باعتبار تحدث از خدا و رسول
بوده باشد چه مجتهدین در مقام اعراض و معاضد معانی کتب سماوی و سنن سنیه بر سایر امم
بشرح و تفسیر آنها قیام و اقدام می نمایند بقول خدا که کذا و قال الرسول کذا و یتم
نعمته علیک و علی آل یعقوب و تمام میکند نعمت خود را بر تو بسبب صلاح و حقیقت

قال الله

در حسن تبلیغ و رسالت و القاء و ساده سفارت و جلالت بعد از رفع انوا
و آهانت و سلب منزلت و رقیب بر برادران با عطاء نبوت بعد از قبول معذرت
و عفو اساءت با اظهار ندامت و انابت چنانچه یعقوب بنبوت و رسالت و تعویض فطرة
ارثی خاندان رفیع البنیان خلت که انبیا و اصفیا را در بدو خلقت اعطا فرموده اند
استنباط کرد که اولا داخی و او فاطبه بمرتبه خواهند رسید و بشرف نبوت و رسالت
مشرف خواهند شد لهذا باتمام نعمت بر همه حکم کرد کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم
و اسحق همچنانکه تمام کرد نعمای خود در ابویدان تو ابراهیم و اسحق پیش از این اتمام نعمت
بر ایشان اتصال نعم و نبوت بعطایای اخروی مثل اجتباء ابراهیم بخلت
و نجات از حرق نار نمرود طاغی بسلامت و اشاره بذبح فرزند در مقام ابتلا و امتحان
و اتصال نعم نامتناهی بعد از اطاعت و پذیرفتن فرمان لازم الاذعان و اصطفا
اسحق بنجات و استخلاص از ذبح و فدیه دادن او بذبح عظیم در موقف انقیاد و تسلیم
ان ربک علیم حکیم بعد از تعداد نعماء وافره و احصاء آلاء کافه دلالت بر رفعت
و اقتدار و نوید دولت قدرت و اختیار درباره فرزند سعادتمند اسناد علم و حکمت
بجناب مقدس الهی نموده گفت بدرستی که پروردگار تو علیمست بحال کافه انام حکیمست

بمصالح جمهور خواص وعوام سابغه آرای ونقد برلم بر پای هر فردی را از افراد بشر
فراخور حال وقابلیت آمال بجزای اعمال مستمال میگرداند موافق همت بلند تشبیب معظم هر کس
میپردازد ومطابق نهمت ارجمند کار هر صاحب توفیق مناسب حالش میسازد رقم
سعادت بر صحیفه حال هر کس نشد محو آن [illegible] ضلالت وشقاوت از قبیل ممتنعاتست
ونشان توفیق ورفعت نام هر که نوشت ثبت دفتر ام الکتاب شد حک محو علو انس
از مقوله محالات لقد کان فی یوسف واخوته آیات للسائلین بتحقیق که در قصه یوسف
وبرادران که اسامی ایشان از کتب تفاسیر حسن نظر رسیده یهودا وروبیل وشمعون
ولاوی وریالون ویشجر این شش پسر از لیا دختر خاله یعقوب بودند ودان ونفتالی
واز [illegible] سریه الجنات وجاد واشر از [illegible] که او نیز در سلک سرای [illegible] درآمد
وابن یامین ویوسف از راحیل خواهر لیا بودند بعد از فوت لیا راحیل بشرف
مزاوجت آنحضرت شرف یافت علامات داله ودلایل واضحه ظاهره است
بر قدرت کامله جناب مقدس الهی بر جمیع اشیا از برای جماعتی که از قصه وخبر ایشان سوال
کنند وبعضی گویند علامات داله است بر نبوت پیغمبر آخر الزمان در جواب سوال یهود
موافق کتب ایشان بی زیادة ونقصان وبعقیده بعضی از مفسرین مقصود از اقتصاص

نفوذ اثر

تحسینین در ین موضع جهت استمالت برمتقین وصابرین لتعریضه پرهیزکاری
وصبوری قالوا تالله لقد آثرک الله علینا اخوان در مقام اعتذار
سرها در پیش افکنده گفتند قسم بخدای که بتحقیق وراستی ترا بر ما اختیار کرد از پرهیز
هنرکاری وصبوری که شعار خود ساختی سرافراز گردانید بتکمیل مهمات
تمکین وتتمیم مطالب دارین اختصاص داد ترا بملک وریاست وعزیز گردانید
ومارا بمسکنت ومذلت سوال در برابر تو در مرتبه اذلا فرود آورد و [illegible]
که بودیم در سوء صنیع وایقاع فعل مذموم فضیع که از ما نسبت بتو صادر شد
از خطاکاران مذنب صدیق چون معذرت ایشان بسمع [illegible]
بخطاکاری وتقصیر [illegible] کلام [illegible] در مقام اعتذار [illegible]
شنید از روی [illegible] قال لا تثریب علیکم الیوم فرمود که هیچ سرزنش
وتوبیخ بر شما نیست واز پس ازگناه شما درگذشتم گردد آنچه از شما
صادر شده در معرض گفتن نخواهد آمد معذرت شما در معرض قبول
ومأمول بنیل حصول بوصول بدیل عفو پوشیدم خطارا [illegible]
[illegible] نادیده دانم [illegible] شنید بر طرف [illegible]

لتسلیم [illegible] الهم [illegible]

الحاصل منت شما را عفو کردم و بی مضایقه از آن درگذشتم و هر چه
خدای تعالی است یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین می آمرزد و عفو میکند شما را
و رحمت بی منتها و مغفرت لا تعد و لا تحصی که از برای مذنبین و عاصین
مهیا ساخته و ذخیره گذاشته در مقام اعتذار و انابت از جرائم و زلات
شما در میگذرد و قلم نسخ بر صحیفه جریمه و جریره معتذرین و منیبین میکشد
جواد بر عباد حضرت است از جمیع مهربانان نظم خطا بخشیش در مقام نیاز

در مغفرت بر همه کرده باز ** ببخشش گناه جهان را کفیل
سبیلات ادراک عفوش سبیل ** ز رحمت برای ارباب افعال زشت
نه بندد در جای باغ بهشت ** همه رحمتش امید آسوده گی
بنعمتش چیز فرسوده گی ** بر تخمین نه بندد بسوی کسی
گناهی نیارد برویش کسی ** ز بردستیش زیر دستی نواز
بلندیش مشعوف و پستی نواز ** بود رحمتش خضر راه همه
شود عذرخواه گناه همه ** نه رسوا کند جرم را ابجرم
هر رزق از کسی باز گیرد بجرم ** نه عصیان شود مانع نعمتش
نه دنبال نعمت فتد منتش ** چو لطف عمیمش بود بار ور
عجب گر شود مذنبی بی ثمر

بعد از آنکه عذر خود را برادران ظاهر ساخت
و از حالات و وقایع پدر بزرگوار بواجبی استفسار نموده عدم هجر دلو

دیگر سمت تحقق پذیرفت فرمود اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی
وجه ابی یأت بصیرا ببرید ای اخوان [illegible] این پیراهن مرا این پیراهن که ماس
بدن است پس بیندازید بر روی پدر بزرگوارم که بعد از نابینایی بینا خواهد
شد نظم

برادر ز کنعان مژدگانی ** حیات جاودانی از معانی
با مین رضا جویی بپوشید ** بمهجوران نشان وصل گوئید
ازین پس شوق خواهش ناصبور است ** بلا فیهای ناکامی ضرورست
سرور آمیز معجز گذارید ** نشاط انگیز قضا بر شمارید
که ایام غم انجامی سر آمد ** تمنا از سپه و تسخیر آمد
بلند آواز گردد صیت اقبال ** ز ند طالع بنام منیب فال
شود شیرازه بسته در شوقش ** بدوشش آسمان یک سر شنوقی
ز حجره بیرون آید صبوری ** برارد شادکامی کام دوری
براه افتد محبت شادی ** و ز روی غم کمال از دست دادی
خوشی انشا کنی یک آشنایی ** کشد بر گوش خواهش مرحبایی
نو سا و اقتی گرفرحی برخود ** براه افتد کمند شوق نو بدی
برآید زان نوید احمد بار ** ز لب عرض بیعت انبساطی
چه خوش باشد که در باغ امانی ** بهاری بشکفد بعد از خزانی
ز خندان گشتن گلهای خندان ** شود خرسند و ترم عالم کهن سال
عمی وجی مصر بدین سو ...

بمجرد وحی از جانب واهب ذوالمنن معلوم کرده بود وان پیراهن از
حریر بهشت بود که در وقت القاء ابراهیم خلیل در اتش جبرئیل امین بفرمان
رب العالمین در وی پوشانید و بارث بعد او باسحق رسید و بعد از و
بیعقوب انتقال یافت در وقت رفتن برادران بصحرا وارسال یوسف یعقوب
از ان شکل طومار تعوید کرده از کردنش در اویخت و جون اخوان او را در
جاه انداختند جبرئیل بفرمان رب جلیل نزول کرده ان تعویذ را از هم
باز کرده پیراهن را در جگر گوشه اسرائیل و شرف دودمان خلیل پوشانید
در اخبارست که همیشه بوی بهشت از ان قمیص می امد و بر سر هر علیل
که می افکندند با بوی روح افزاء آن هر سقیم که میرسید شفا می یافت
وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ و بعد از بینایی پدر و نوید خبر بهجت اثر بیاورید
اهل و عیال خود را بمصر تا زمان مهاجرت تبدیل بتلاقی ایام مواصلت شود
هنگام هجران بر دمانی شاهد وصل دوستان بر هم خورد و لما
فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ و جون جدا
شد از سور مصر کاروانی که پیراهن با ایشان بود حضرت یعقوب حفظه
١٧ نوز

خود را گفت ای فرزندان بدرستی که می یابم و مشام من میرسد بوی جانفزای دل
اسای یوسف لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر مرا بکزافت یا سفاهت یا
ضلالت یا جهالت اسناد نمیدهید در معنی لغوی فند اختلافست اکثر مفسرین
بمعنی فساد حمل کرده اند در اخبارست که هشتاد فرسنگ مسافت میانه مصر
و کنعان بود قریب بصبح بود که کاروان فرخ نشان که بشارت دهنده
با ایشان بود از عرصه مصر منفصل شد در ان سحر نسیم فرده براز وصال
جانان بمهجوران خبر میداد و شاهد چمن کرد صبا سر انکشت ناز بکلمهای پیراهن
کل میکشاد فراش سبک دست بهار در بسیط چمن بساط سبزه میکسترانید و
سقاء داغ بر مبارکن زده بنیسان رشحات زلال سحاب نیسانی جکیده در کام
تشنه لبان باغ و بستان میجکانید نوعروس فرو ردین هصبد هزار طراز ناز
و مشاطه اردی بهشت با را ایش دو شیزکان شکوفه بر خاسته ساقی سحاب مطرب جام طلا
کلاه نرکس از صاف سرشار پر کرده و مطرب خوش لهجه عندلیب طفل غنچه را
بکوشمال نغمه از خواب ناز بر اورده بوی مشک افشان نسیم بهار مواصلت مشام
جان ساکن بیت الاحزان معطر ساخته و تموج هوای عطرسای مقدمت
جانان ... معنا ... من ...
جانان ...

بعطاري جار بازار کنعان بر داخته باد صبا بفرمان واهب العطايا بوي

جانفزاي پيراهن يوسف را آفرين نشأه بهمان سحر فيض اثر بيعقوب رسانيد

دران فرح سحر باد سحر خيز
شميم نافه در جيب ختن ريز

بمعشوقان پيام عاشقان بر
هواي مجلس معشوق در سر

همه کيفيت فصل جواني
همه فيض بهار زندگاني

سراسر شادي دلهاي غمناک
از دود کار وجدايي دور غمناک

گريبان پر ز بوي پيرهن کرد
مشام پير کنعانرا خبر کرد

هنوز از مژده آمد در دل
که کنعان پر ز بوي پيرهن بود

بشير از مصر يکمنزل نه پيمود
که پيک صبح کرم تهنيت بود

همان در کام او پور و صد قند
که بار انداخت در منزل مقاصد

هواي دشت موج نور خيزد
بيابان طعنها بر طور خيزد

بر آرخنده جهان بخت آردن
ز خود ممنون و تيرش بس ممنون

عجب کيف زبان از ذوق شادي
همه حاصل مراد نامرادي

سرود شوق در رامشگري بود
بشارت در تجلي گستري بود

در و ديوار را اهل گريبان
سرود دستار هم چنبر گلستان

جهانرا خرمي در بر گرفته
رسوم عشق از سر گرفته

سرور افزا فضاء عالم دل
طرب در ره روي منزل بمنزل

تو گويي از هوا کافور مي ريخت
کهن عيبال گردون نور ريخت

ز خوشنودي چنان شد عالم آباد
که در مغز زمانه عطسه افتاد

چه جهد انش در رقص علو بود

بلقيس فتوح دو زاز مراد
بر آر از زمان انتظار مراد
نبي الله يعقوب جاوداني
بشارت ز يوسف و زندگاني
از آن پس ز فرقت اسود و فرقت
بسر عمر او راه يک بهره رفت
که يه سال ... در ... بود

قالوا

قالوا تالله انک لفي ضلالک القديم گفتند حفده يعقوب بدر استي که تو

تواي جد در خطاء گذشته از ذکر يوسف و تکرار رؤيت او چه نزد

ايشان خبر وفات استشهار داشت يا از امتداد مدت مديد و عدم

ظهور اثر در زمان بعيد حياتش را مستبعد ميدانستند فلما ان جاء

البشير پس چون امد بيعقوب را بشارت دهنده از جانب يوسف بنويد ابتداء

زمان مواصلت و انقضاء روزگار حزن امر مهاجرت بعضي گفته اند

بشير يهودا بود در وقت ارسال پيراهن بجانب يعقوب صاحب محن

معروض صديق گردانيد که پيراهن خون الود من نزد پدر بردم جهت تلافي

ان مرا برادران اين مامور فرمايي تا او را سر در گردانم چنانچه محزون ساختم

در فرح افکنم چنانچه در شدت انداختم شايد که سرور اين مژدگاني تلافي اندوه

ناگاه گردد و اشارت اين بشارت که سبب رفع و حرمان خيانت شود

در ضمن نويد اين خبر خشنودي خالق اکبر بحصول ايد و در عقب اين مژده بهجت

اثر رضاي خاطر پدر فرخنده سير رو نمايد چون ارايد دلهاي دور از نشاط شگفتن

گلهاي رنگين انبساط مرتبه حصول پذيرد و دلگشايي سينهاي پر سرور

[illegible]

مشتعل افروزی فروغ نور حضور چنانکه بوده از سر گیرد و برجی برانند که
مالک بن ذعر خزاعی دران ایام در سلک خدمه الحضرت انتظام داشت ان
خدمت منوال منزلت با در جوع شد و در یکی از کتب بنظر رسیده که قبل از
رفتن یوسف با خوان بمصر یعقوب را جاریه بود از اهل خدمت
و پسری داشت صغیر بنام بشیر یعقوب مفارقت میان پسر و مادر افکنده
بشیر را بیکی از تجار کنعان بفروخت جاریه را چون وسیله نبود که دران
او برود و محیصی در نظر نمی امد که در حریم ان گریزد با وجود مفارقت پسر صبر
نمیتوانست و جز منهج دعا راهی که بمنزل توان رسید نمیدانست در سحر
گاه که وقت شبگیر قافله راه بود و پیک دعا از ذوق اجابت در راه
اسایش نمی غنود از شدت مهاجرت پسر و سورت نایره محرومی از
از نادیدن نور بصر شکایت بدرگاه منتقم اکبر و خالق داور برد هنوز
قاصد مسئلت در گام نخستین بود و پیک را از منزل نیاز براه بیفتادی
که متلقی یا امتی سمعت دعائک باستقبالش دوید و از حریم حرم سرای
کبریا ندای جهاندار یجیب المضطر اذا دعاه بگوش هوشش رسید
که

بوادی کر ایشان بغت قلوب و غلظت طبائع انصاف دارند
که اعتقاد مشرکین درباره رسل ان بود که انبیا از ملائکه می باید و امتیاز
فردی از افراد نوع واحد از دیگران کلی نیست ندارد لهذا ایات بینات
در رد عقیده فاسده ایشان وارد شده افلم یسیروا فی الارض
فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ایا سیر نمیکنند ا
ین گروه مشرکین مکذبین در روی زمین و نظر نمیکنند بدیده اعتبار
که بر چه منوال گذشت احوال جماعت امم سابقه که تکذیب انبیاء گذشته
کردند از قوم نوح و عاد و صالح و موسی و غیرهم از انبیا که بنزول عذاب
کار ایشان بکجا رسید و مال احوال بچه انجامید و لدار الاخرة
خیر للذین اتقوا افلا تعقلون و هر اینه سرای اخرت بهتر است
در دنیا برای کسی که پرهیزکارند بارتکاب طاعت و اجتناب از
معصیت ایا پس تذکره این معنی نمیکنید ای مشرکین تا ایمان بیاورید
و فلاح اخرت را بر صلاح دنیا اختیار کنید بر صیغه خطاب و ایا بخاطر
راه نمیدهند مشرکون رستگاری اخرت را بر طریقه غیبت زیرا که هر دو

[illegible]

حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا رسل
سابقه دعوت کردند مشرکین مکذبین را تا وقتی که نومید شدند از ایمان آن
ن و مظنون شد رسل را که تکذیب خواهند کرد ایشان را بعد از دعوت
باسلام بر همان دعوت کردن باقی بودند و از تکذیب نومید نشدند
و بر ایذا و اهانت قوم صبر کردند تا وقتی که آمد نصرت ما بر رسل و اعوان مراد
انزال عذاب و یأس است بر مکذبین و ایذا دادن بلفظ نصرت باعتبار
یاری رسل است و محتملست که گوییم در نفس الامر نصرت مکذبین نیز هست
چه امکان دارد که نزول عذاب در دنیا سبب رفع خطیئات
ایشان شده موجب تخفیف یا رفع عذاب ابقی و ادوم باشد این
موافق قراءت کذبوا بتشدید است و در بعضی قراءت بتخفیف
خوانده اند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که مراد ضعف قلوب
رسلست از تکذیب قوم و مراد از معنی آنست که چون رسل مغلوب شدند
وضعف قلوب ایشان استیلا یافت گمان بردند که وعده ظفر
از جانب خدای تعالی خلاف خواهد شد و هم از ابن عباس مرویست

و خالق کل اشیا مع هذا بعبادت اصنام قیام مینمودند و بعضی از مفسرین گفته اند
نزول این آیه در مشرکین است چه ایشان در تلبیه میگفتند لبیک اللهم لبیک لا
شریک لک الا شریک هو لک تملکه وما ملک و بعضی بر آنند که عادت مشرکین
بود که در زمان یسر و رخا مؤمن بودند و در هنگام نزول شدت و بلا اعراض می
نمودند و بر عکس نیز گفته اند که در نزول بلا بخلوص دعا و از فضل و عافیت طلبیدن مینمودند
چه میدانستند که از اصنام کاری نمی آید و استدعا بدرگاه معبود مطلق
میباید افامنوا ان تأتیهم غاشیة من عذاب الله آیا بس ایمان می
آورند با آمدن نقمه یا صاعقه از عذاب خدای تعالی که احاطه کند جوانب و جهات
ایشان را هر گاه در خصب و رخا تصدیق نکنند در نزول بلا نخواهند کرد ظا
ن و قرار شدت یا سرور و نعمت بر عداوت افزایند او تأتیهم الساعة بغتة
وهم لا یشعرون یا موقوفست ایمان تا آمدن قیامت یک بار و حال آنکه
شعور بقیام آن نداشته باشند از غایت انکار چه منکر ضرر تقدیر اگر معاینه نمیشد
قبول نخواهد کرد یا آنکه از حسرت و رغبت در آن وقت شعور ایشان قبول نیز دور در مقام
قصور آید از آن جهت ادراک قیام ننماید قل هذه سبیلی ادعو الله علی بصیرة

كاملى كه ممتاز سازد حق را از باطل آن و
از روى معرفت و يقين
ومن اتبعنى اظهار ضمير بواسطه تأكيد است مراد است كه من ميخوانم بدين
حق و آنكسى كه متابعت من كرده است بر او نيز لازمست كه بطريق حق
بخواند ديگرانرا الفاظ و طريق در تذكير و تانيث مساوى اند اذا درين
مقام مونث استعمال شده ضمير بارز احتمال ديگر دارد چنانچه بيان شد و
محتملست كه مبتدا باشد بتقديم جار و مجرور در موضع خبر و من اتبعنى
معطوف بران باشد و احتمال دارد كه على بصيرة حال باشد از ادعو
و سبحان الله و بگو اى محمد كه منزهست خداى تعالى از آنچه ايشان ميگويند
از مشاركت با اصنام در الوهيت و ما انا من المشركين و نيستم من
بن الله تعالى از جماعتى كه بخداى شرك مى آورند و ما ارسلنا من قبلك
الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى و نفرستاديم پيش از تو اى محمد برسالت
مگر جماعتى مردانرا كه وحى فرستاديم بايشان در رسل معلوم از اهل
قرى و امصار بودند نه از بوادى چه اهالى شهر و قصبه و قرى اعلم و احلم از
اهل باديه مى باشند و برفق و مدارا و محاسن اخلاق موصوفند بخلاف اهل

بوادى

حضانت مينمود و در تحصيل عطوفت و مهربانى پرورش داد و بعد
او كه از مهربانى مادرش گذشته بود بر بستر راحت و فراش عافيت
مى غنود همروزه ديده بر رويش گشادى و همه شب سر مبارکش
بر كنار نهادى و او بغايت يوسف را دوست ميداشت چنانچه
لحظه در مفارقت او صبر نميتوانست كرد چون دو سه سال بر آن
بگذشت و صديقه معصوم را احتياج بحضانت نماند نهال محبت
بسر فرخ سير در رسيد و ال بدر والا محضر رشد دوانيد و اغصان
آن نورسيده چمن جلالت در هواى حديقه عطوفت آن صدر نشين
ايوان رسالت سايه گسترانيد مردم ديده يعقوب بنظارت
جمال عالم آراى يوسف بجز خرسند نبودى و چشم جهان بين اسرائيل
بغير گلزار عارض تازه بهار صديقه منظرگاهى نميگشود و چند از آن
ملت خليل و طراز افزاى اورنگ شعار اسحق و اسمعيل صبور
راحال ديد و شكيبائى را مجال نيافت بمنزل خواهر رفته فرمود كه يا اختاه
سلمى الى يوسف فو الله ما اقدر على ان يغيب عنى ساعة اى خواهر

یوسف را بمن تسلیم کن قسم بخدای که قادر بر آن نیستم که یک ساعت از من
غایب باشد قالت لا افارقه والله ما انا بتارکه چون عمه یوسف از تسلیم
امتناع نمود دیگر باره یعقوب فرمود که قسم بخدای که او را از نزد
تو نمیگذارم و تاب مفارقت بیش ازین ندارم و قالت دعه
عندی عمه در جواب گفت که ای برادر او را باز گذار و مرا در
مهاجرت بیش ازین بدست خصم اندوه و غم مسپار که هیچ چاره ترا
[illegible] او ناب صبوری نیست مرا نیز توان شکیبائی نمانده چون محاوره
بطول انجامید و خواهر برادر را در آن منازعه برقرار یافت یوسف را
بدو سپرد و نهان از آن حضرت کمربند اسحق که بارث شرعی
بدو رسیده بود در وقت قیلوله در زیر پیراهن بر میانش بست
چنانچه معلوم کس نشد و چون در ظلال رأفت پدر با ساعتی غنود
بعد از چند روز که جنود مهاجرت بر عهد و مصابرت شبیخون
زده بقیه السیف صبوری منهزم گردید بتفحص کمربند مشغول شد و چون
بد بسیاری شیخه تند و بر [illegible] سری جاسوس تدبیر منطقه در کمر یوسف
ظاهر

ظاهر شد موافق مذهب یعقوب او را باسترقاق گرفته بخانه برد و ظاهرا
این قول بصواب اقرب می نماید و وجوه نخستین بنسبه سرقه
را نمیشاید و علی الاحتمالات چون اخوان در ادای بالقاء آن
کلام دلیری نمودند و در مقام عذرخواهی بسوء ادب زبان گشودند
فاسرها یوسف فی نفسه ولم یبدها لهم پس از اظهار
سرقه مخفی داشت یوسف آن حکایت را در ضمیر خود و ظاهر نکرد
بر ایشان وفور مروت و ظهور سخاوت و فتوت ملاحظه
باید کرد که در مقام قدرت بر انتقام خدیعت سالفه از سوء ادب
و جرأت لاحقه میگذراند و جرایم ماضیه و حال را بجلد [illegible]
نمی آرد قال انتم شر مکانا ظاهر است که ایراد آن کلام
بر سبیل اسرار و ابهام بوده باشد از باب حدیث نفس بسبب
توزع ضمیر و تفرق خاطر که از سوء آن مقال ناشی شده باشد چه کرم و
بجنس ملاطفه صدیق زیاده از آن بود که در بار عام و حضور خاص و عام در روز
انام بعد از مراتب انعام و اکرام و حفظ الشان در مرتبه نخستین [illegible] المرام

[illegible]

بران مطلع نبود توبیخ و سرزنش فرماید و حال آنکه مهمان بود و عزیز
و در ضیافت اصناف بر ذمه همه کس لازم و متحتم است بس متواند بود که
که بعد از استماع این کلام ضمناً گفته باشد که شما بد جماعتی هستید از روی
قرب و منزلت نزد خدای تعالی از آنچه اسناد به یوسف میکنید در آن
سرقه چه آن فعل شنیع از وصا در نشده و مناسب طور در به و حفظ
انبیا و اصفیا نیست با آنکه شما عالم بودید که این حیله بود از جانب عمه
یوسف از جهت بازی که در امساک او داشت و شما از در مقام صدق او
ده تعبیر بیان مترتب میدارید و با وجود آنکه پیغمبرزاده کاشید بر گفتن
چنین کلامی بالا لیق که بسفها و ارباب دناءت نسبت نمیتوان
کرد جرات نموده بچنین برادری منسوب میسازید و با این همه ایذا
واهانت که باو رسانید بد انفعال از او منتظور ندا شده بهتی چنین علاو
این میکنید لفظ اسرار در آیه همین حکم دارد که معقول قال منوی
والامور دیگر در بین مقام نیست که صدیق اسرار بوشیده باشد والله
اعلم بما تصفون و خدای تعالی دانا ترست بآنچه شما وصف میکنید

بو سنویا

قدحی میکند از روی بدر باد شد من برحی زد اگر خار را هستی گمان چشید بسوی نمینید
واگر در ظل جنس کرید در شان هستی نگرد انا لنریها فی ضلال مبین بر سنتی
که من بیم و میل او را ماه او را در آن تراهی ظاهر هو بدا چه دوستی بنده گنعانی مناسب طور
او نمی نماید و مثل او ملک این کار ار موافق طور لایق آید با مراد از ضلالت ترک
عادت امثال است از ستر و عفاف زیرا که برده نشین را نقاب احتجاب از چهره برداشتن
مخفی خطاست و از استار محذرات حجاب عزت و جلال طلب فاحش و موافق عبید گرامی
نعایت ناخوش و سوا فلما سمعت بمکرهن بعد از آنکه زلیخا استماع اقوال زنان
باهم و کلمات لوم آمیز ایشان که در غیبت میکردند و تسمیه غیبت بمکر از سبب اشتراک
در اخفا می تواند بود و بعضی گفته اند حدیث نسوه و تعییر ایشان زلیخا را از روی
مکر بود چه حسن یوسفی در جهان کالشمس فی رابعة النهار اشتهار یافته بود و زلیخا را غیرت
محبت نمیگذاشت که از خانه بیرون برود و حاصل عدم خروج از انکار ملیا و انقیادی بروی اسرار
کرد و شریکان در تعشق با او اهی گشت سوخته بخفه نیاری تنش برد و چون شنیده دست
هم حقیقی از آستین جنون بیرون کند مظلومی در دام آن سر آورد و سم کننده
در بناه دولتخانه خود دو خسانش که یز دیگانه خوف استیلا بر زبان گذرانده بود

اه سوزانش بمقام اجابت رساند صاحب کمالی دم از ملامت زند و شوریده حالی چون بابا
سری بدنبالش نهد شوریده شوری برارد و سودا زده شیبی در سر هر روی
و کوچه گردی سیرگاه خیابانش بسر ارد جگر خونی اشک گلگون بر چهره فرو دواند و سینه
سوزی شعله افروزی از تیر ناز یارش بر ساند در دنوشی از میخانه محبتش جرعه در کشند
و متاع بیمار فروشی در بازار سوی از خود گذشته بابای برکشند نسیم سحر خیز
سراسر رو صبا بوی غنچه پاره شکفته خویش بمشام پاره مجلس در آمده بلبلی
رساند و زمزمه تماشای شمال جمال آرای سر قصیده حکایت سر و خرمن برای فرغو
بر سر زبان برده تذروی خواند غلغلم تماشا میتوان در عشق جانی که هم چنین
کند عشق استادی ، توان دیدن زمان سوز و گدازی که بیند عشق ورزی
عشقبازی که جای این بردباری عشق دارد ، که عاشق جز این جودی در جای ارد
بنابر این میهمان مزبوره باراده دیدن آن سلطان سریر عزت و اقبال
و بصدق توجه وارسی سبیل این جد بوده مسند رفعت و اجلال بر این امر
اقدام نمودند زعم فرقه است کز اینجا جهت تحصیل مطالب و معاونت
مظاهرت سر مکتوم را تحصیل ایشان بود بتقریر دلپذیر معلوم گردانید

دبان ان

و مال ایشان در سر انجام آن کار دشوار مبادرت کرد و چون با قضاء
ان مبادرت نمودند و عرض حال از راه جاری بر رفع از جهره کشودند امداد
توبیخ و تقریع ایشان از سلک الیهن فرستاد رسولی از جهان جرم جرم
سرای اسرار و پرده کیان پیتق احتجاب و استتار نسوی نسوه معلوم
جوار گفتار آن کوتاه بینان که بر لیخا رنجبت اخگر در گریبان رجال ارای ان حرف
دلکوب که همه ملک وجود شد بپا آشوب ز رزم آرایی افشای آن راز
جو بر جواب ازین بید سلو از نه ز استغنای یار و طعن اغیار که دو بالا شد مصیبت کرم بازار
تغافلهای معشوقی غم افزای ملامتهای هم چشم جگر خای که بجوشش آمد دلش زان گفتگوی
و پاشد نیز تر در جیب وجوه ملامت عشق را از جادر او درود که صبر را باد در آرد
جو شد در مصر مشهور آن فسانه فسانه گشت حرف عشقبازانه بحکم عشق آن جون شد سیما
شد از بیداد مجلس آرا بو مان محبت بزم آرا است ملامت بیشکار امتهان خواست
و اعتدت لهن متکا و مهیا ساخت اند برای نشیمن و اقامت ایشان در مجلس
خاص و سایه زر نگار و بساط طلا کار که محل اتکا و اسایش باشند و بهیه اسباب
ضیافت ملوکانه و خوان گستر خسروانه از اطعمه و اشربه و فواکه الحجره فرا خور مایده

ملوک و ما خصر سلاطین باشند دران مجلس مرتب گردانید و موافق خواستن از بایستنی
و نا بایستنی باندازه تمنا باحضار سانید بعد از سرانجام آنچه در خاطر داشت مسمیات
الطلب فی معود چون پرده نشینان معنی و ملاعبت مشکلان مرتبه کمال الفتی و تمهید شرف
حضور ارزانی داشتند و دران وم سر الوای اقامت دا سود با برافراشتند
خوان گسترده و مایده کشیده شد و آتت کل واحدة منهن سکینا داد
بدر کرد العمار زبان کاردی تیز و ترنجی بحلاوت و دفع تلخی غایله ثمره صنوان صنعت
انکه ظاهر آمده است که تجلی طلیعه نور حسن یوسفی از مطلع متمنیات ایشان در جلوه
ظهور بار قرشارة مقتضاء ضیاء صد تنوار مشرق مدعیات ایشان در
اضطراب منظرح با ایشان خواهد کرد بنا بر آن از ترتیب سکینت و بی حوصلگی
بجای کارد و ترنج مبادرت نموده از ظاهر آیه کریمه لفظ ترنج مستفاد نمیشود
اما بقرینه مقام معلوم است که اعطای کارد تنهایی دران محل مناسبتی ندارد و قلیلی از
از مفسرین بر آنند که در بعض قراءت متکا خوانده اند و مراد از متک در عرف
مصریان ثمره بوده مشابه ترنج و آنچه در منهاج البیان بنظر رسیده متک در
عرف همه جا ترنج گفته و قالت اخرج علیهن بعد از تمهید اسباب ضیافت

و حمیلها

و مهمانی و آراستگی مجلس میزبانی چنانچه باید و از ارباب تنعم و ثروت شاید
خدمت صدیق را لقب بردن شوربن زنان که معذرت عمی در عاشقی
خروج تو کافیست و در اثبات حقیقت وی رفع تهمت سرزنش
و ملامت یک منظر که ترا ببیند وافی حجتی دیگر در کار نیست و بعد از عذر
ازین احتیاج نه نظم حرام سرو قدی مستندی کارها سراسر رفتنی ماند سنا جان
چو من مدعی از کار بدور است ۞ ز تو یک جلوه واقع ظهور ست ۞ ترا دیدن سوابش برادوست
نقاب از رخ برافکندن صواب است ۞ همه دریا بکام خشم بر خند ۞ شررها وقف این شور جگر خند
ملامت تلخی گفتار دارد ۞ شکر شیرین در کار دارد ۞ چه با این تلخکامی زنده باشم
ز راهی اشتر منده باشم ۞ نفس در سینه تنجد چند ماهم ۞ زره تا خند بر گرد و نگاهم
چه سر نفسهای ایام ۞ نصیحت خویش می بینم ناکام ۞ ملامتکار عشقم را همچنین
نظر خفیاره دارد بر و این تنگ ۞ کند کز التفات شکر بلندی ۞ ملامت را تلافی از تو لی
ز رخ گرد نما یا ۞ کند عون خرمی عالم گلستان ۞ و رسر سوختند در چمن
شنیدن آن اگر در سایه سروت نشیند ۞ و گر یک گل ز گلزارت بچیند
ندم ۞ همان بیند در عشقت که دیدم ۞ هم از او از ملامت بید و رنج

با این آتش که میسوزم بسوزند بخشم چه اگر روئی به بینند بیک دیدن بروز من نشینند
ندارم بیش ازین تاب ملامت ، وگر بینند جمال این نگارین ، غرامت قرض بر گیرند گشتند
ملامت گوی دیگر با بد شنیدن ، بیا کوتاه کن این ماجرا را ، که عشق بس است او خدا را
در آثار آمده که یوسف با خود اندیشید که از وحدت محبت زلیخا بر حسب جرم آید
همین که سمت اشتراک پذیرفت وجمعی دیگر از نسوان مکاره بمظاهرت
او اظهار مطاوعت نمایند چه فتنها که رخ نماید و چه مفاسد که از پس پرده خفا
بظهور آید لهذا از خروج موجب دخول مجلس ملاقات ایشان امتناع نمود و در نهان
آب در دیده بگردانید بلکه سرشک مرجان بر چهره اعوانی فرو [illegible]
آه را بر انداخت و بیک ناله از دلیل قافله فریاد و فغان بساختن بالحاح
و مبالغه گفت ای نگارنده زمان و پسندیده جهان و جهانیان چرا این معمور رود خاطر
موفور در بهاست داده و ابواب احسان و عطوفت بمقالید [illegible]
کشادم و بتحریر نسخ نفیسه هزار بوار شتور ابرورد و [illegible]
که در ان صعوبت باشد بر از رنجه بکردم از مطالعه دیباچه [illegible]
بکاری دیگر نپردازم و بتحریر فهرست صن[illegible]

کس

بچنین گناه آگاه میکردانند مقربان را بمثل این خطا پای دار
عقوبت میکشند و مجرمان را باندک جریمه بزندان سیاست
می برند بر گزیدگان را بکمتر خطائی در موقف عتاب می آورند و
خنگان را بجائی که از راه بیرون می نهند سالها در قفا میگذارند بیک
گفتن بیا موقع چهل سال عزیز بر اثر فراق جنان فرزندی مبتلا میسازند
و بیک حرف بیگانه آشنائی را مدتی دور و دراز در بوته امتحان
باتش ابتلا میگذارند اگر بر اقوال ما عاصیان اعتراض کنند توان
دانست که چیستیم و اگر بر افعال نظری اندازند معلوم شود که کیستیم
هر گفته خطائی و هر کرده ریائی هر طاعتی معصیتی و هر عبادتی در موقف
حساب بر ما بمادتی هر قرائتی موجب برائتی هر قیامی سبب سخط دوا
می هر تکبیری مستلزم تقصیری هر تسلیمی مستلزم عذاب الیمی هر رکوعی در طلب
جز ما منوعی هر سجودی در خواهش عطا مستلزم جحودی هر صومی مستحق
لومی هر اعتکافی در خور اعتسافی هر خطوه خطیئه هر اسایشی آلایشی
هر حرکتی ذلتی هر سکونی نکونی هر بیداری بیزاری هر خوابی موجب لزوم

عنایی بهر کاری که میکنیم نه مکبره العبر خود میکوییم در غرض خود خوشی لا التعبر
بهر چه از ما آید رضا باید و آنچه از ما نیاید ... دستی خود را تواند میدانیم
عقل ناقص را به بین با اینهمه نادانی نفس را دانا میدانیم جهل مرکب را تماشا کن
هر نا گفتنی را از کلام ما هر چه الهی مفطر اصیام ما همه تسلیم و جی لا فیم که صاحب
هنریم از خود خبر نداریم و میکوییم که از خدا با خبریم آنچه گذشت همه در حساب الست
و هر چه میگذرد در خبر در ظلالت الدنیا مزرعة الآخرة سبحان الله
آنچه ما کشتیم در دنیا هم نتوان درو بدال السابقون السابقون او
لیک المقربان جان در قفا مانده ایم که بگرد کاروان نتوانیم رسید
با همه گمراهی دیگر از راه میخوانیم و اعجباه و با چنین ضلالتی که خود میدانیم
چراغ هدایت بر راه دیگران میداریم و اسفاه آه از آن روز که
پرسند و ندانیم که چه باید گفتن و فغان از آن زمان که ساعت طلبند
و نتوانیم برابر رفتن در عیب دیگران میکوشیم و از خود میپوشیم انه
چنین است و اگر دیگران از ما گویند با انکه راست است بر خود میخواهیم
مسلمانی همین است ریا بیها اگر ظاهر شود چه رسوا بیها و خود نماییها اگر
سمت

سمت ظهور پذیرد چه بیجا بیها خطایی که از ما در وجود می آید صواب
میدانیم این چه بو العجبیست و رضای دوست در اندیشه نیست چیزی که ما
میخواهیم محض بی ادبیست آنچه به کار ما باید کار ما آنست و هر چه
بکار آید از ما دور کرد آنست چیزی که نباید جست میجوییم داد از این دل
سختی چون که گفت باید گفت میکوییم آه از این بدبختی آنچه مردود دوست
بر دیگران میپسندیم وا فضیحتاه و هر چه مقبولست بر خود بزور
میبندیم وا ندامتاه عبادتی که میکنیم زاد راه قیامت ساختم ایم نه نام
آن طاعت که هم کرده نا کرده است ناکرده چه خواهد بود فغان از آ
ن زمان با این حسن عمل طالب جمالانیم عجب تماشاییست با کمال نقصان
مدعی کمالانیم طرفه بحث بیجاییست بچه دل خوش کنیم که این زاد را
با که براه افتیم که این همراه زاد راه تقوی نیست و ماندار رفیق شفیق
ترک دنیاست از کجا بیاریم اگر بمتابعت هوا راهی بسر رفت
از همه پیش بودیم و اگر بحجیت دنیا کاری میبایست ساخت از همه پیش
بی بودیم در طریق هوا و هوس زنگ صباییم در راه کعبه مقصود ابله با همیم

انچه دل طلبد در طلبش بجان میکوشیم و هر چه از دل طلبند دیده از آن
می پوشیم همه روز در فکر چه باید خورد همه شب در فکر آنکه باید برد جهان
فانی را باقی پنداریم و آخرت را تباه و کار باقی را آنی توانیم از خود میکند
رانیم وا عجباه اگر حرف دنیا گذرد در سراغیم و اگر قول خدا و رسول
در میان آید سر در ماغیم چه توان کرد وضع زمانه چنین است از کی بنالیم
روزگار را این آیین است هر که دانگی دارد دینی بر کشد و هر که حبه
در کف است بر یک قبیله اش شرف است هر که ادنی نسب بجنبی
جاتش نمیکنند و هر که در همیان دارد بتقیر اطیق در شمارش ... از ند هر
مالک دینار نیست مالک دینار است و هر که صاحب چیز نیست
صاحب تمیز نیست با هر که دنیا نیست مرد خدا نیست گرچه
بجیلست حاتم طائیست اگر از خدا و رسول میگوییم دیوانه ایم اگر
از قرآن دم میزنیم بیگانه ایم چه گوییم که شنود چه کنیم که بسندند
در خویشتن در مانده ایم حیف از آنها که خوانده ایم در سینه
داریم در دست چه باید آنچه ماراست کار از آن نیاید متاعی که دا

داریم کساد است اختصاص زمانه را تماشا است و آنچه نداریم در پرسش
مراد است عادت روزگار دغا است حیرانیم نظر عنایتی میباید گمراهیم
چراغ هدایتی باید مریض بستر گناهیم کو طبیبی حاذق از دبستان
عرفان گریخته ایم کو ادیبی موافق لب تشنه گرمی بیابان طلالیتیم کو شربت آبی
افسرده سرمای دیماه جهالتیم کو فروغ آفتابی ... گیاه دشت
حرمانیم رشح سحابی کو مظلوم محاسب جهانیم دیوان حسابی کو
اخوان روزگاریم کو عزیزی مردود زمان ستیزه کاریم کو تمیزی ... عمر
بلاد غربتیم کو خانه خواهی از پا فتاده سنگلاخ حصرتیم کو شاه راهی چو
هر بازار فصاحتیم کو خریداری متاع هنر فروش بی دکان بلاغتیم
کو طلبکاری نتیجه دبستان شعوریم کو تعلیم استاد مدقق مدرس
شهود و حضوریم کو تعظیم مصنف متون رموز و اسراریم کو امضا
شارح شروح دقایق نتایج افکاریم کو سینه صافی با نفس سرکش بر پاییم
فغان از هیچ جای عمر بغفلت گذرانست تا بکی غافلی هر چه بر زبانست
همه زیانست چند روز کار خاموشی و آنچه در دلست کاران مشکل

ای حضرت عالم فراموشی عهد مکار که با تو بسته ایم از شکستنم زنهار
چنین است زمانه که نداریم بر جوشش بیش هم صرفه در زیست بد کرا و حجتیم
از ما کر بخت چه توان کرد گناه بخت زبان است هر رشته مواصلت
که تافتیم از غم گسیخت ... که توان داشت کار بد نکوست روز دیگر
که بایسته بهد در او بریم قوت پای کجاست که از قلمرو حسن بکر بزنم
الحمد لله از حسن حالات بخت بلند افتاده است ... لا علاج
محنت دیده است سخن روزگار چنین عقده از رشته کار ما گشوده است
... دیده ایم گویا نسیم بهاری در غم هجران مانده ایم گو توجه با
ریاض ربیع پژمرده ایم ابر فیض کو که این گل چیده ایم فصل ربیع کو جلاء
وطن کرده بلاد معاد ایم دار الملک صداقتی باید که در آن قرار گیریم
تاراج دیده خطه نجاتیم کشور فراغتی خواهیم که بکام دل مرادی گذرا
نیم همان به که دست به تمسک در عروة الوثقی سلسله علیه عالیه طیبین
ائمه اثنا عشر معصومین سلام الله علیهم اجمعین زنیم تا بنظام مهام
و رابط آغاز و انجام همین توجه ارواح زکیه مقدسه صورت حصول پذیرد
در

در اخبار وارد است که بعد از ملاقات پدر و پسر یعقوب بیست
و چهار سال در مصر اقامت داشت و بکامرانی و خصب عیش زند
گانی میکرد و بانتشار شعایر ملت حنیف اشتغال داشت و با استبشار آثار شریعت
منیف مستقیم منظر توجه میگماشت اوقات فایض البرکات صرف
طاعات و عبادات میفرمود و لیکن ایام فرخنده انجام بادای فرایض
و نوافل مشهور و اعوام لیس مبرد بعد از انقضاء مدت [illegible] رسید
هادم اللذات بر او نازل شد از ناگزیر تحولات اشاره کرد و بملاقات
آبا و اجداد عظام رغبت زاد یعقوب اولاد امجاد را طلب فرمود
و مشعوف بقرب رحمت رب العزت وصیت کرد که جسد مبارک
بزمین شام که بنص کلام علام ارض مبارکه است نقل کنند و در جنب مرقد
پدر بزرگوارش مدفون سازند فرزندان بعد از ملاقات روح صبی بجوار رحمت
سبحانی بمقتضاء وصیت عمل نموده صدیق بنفس نفیس با تمامت اخوان نعش
قالب معطر و جسد مطهر فرمودند و بعد از انصراف بمصر عز و ...
رفعت و عظمت بقول مشهور بین الاصحاب و سایر دیگر اخبار

رب الارباب در نظام مهام مصریان و فرمان گذاری بر ایشان اشتغال
داشت چون نزدیک بملاقات روحانیین و شرف هم صحبتی آبا و
اجداد معصومین شد در شکر اتمام نعمت و حق گذاری انعام موهبت
فرمود رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
ای پروردگار من بتحقیق که اعطا کردی و انعام فرمودی مرا ملک و سلطنت
و فرمان گذاری بر اصناف رعیت که بیش از من هیچ پیغمبری ندادی و
بر سبیل دیگر اعطا کردی و تعلیم دادی مرا از جانب خود علم تعبیر خواب
که بتعلیم آن دیگران را از برگزیدگان سرافراز نساختی لفظ من در هر دو
مقام از برای تبعیض میتواند بود در اعطاء ملک ظاهر است چه بعض
ممالک ربع مسکون آمده بر سبیل مجاز مالک ملک بود و در تأویل نیز چنین
خواهد بود زیرا که بمضمون و فوق کل ذی علم علیم عالم بجمیع تأویلات غیر
از ذات مقدس الهی نمیشاید فاطر السموات و الارض ای آفریننده
آسمانها و زمین تخصیص سماوات و ارض بجهت آنکه ماسوا جمیع در استفا
ضه فیض وجود از وجود واجب مطلق مشترک اند ظاهر جهت آن خواهد بود که

سپهر فاصم عماری طلوع کرده بصیقل شعشعه فروغ رخسار جهان افروز زنگ
ظلمت از آیینه قلوب نظارگیان میدان مصر برده و حجاز بازار نمایش
دلبری را آراسته گردید و تاجر صاحب بصر بلند اقبال ناز بخش کرامت بساط
دکانداری برچید خریداران همت بلند و کیسه پردازان دولت مند
با صد هزار شعف سود و سرمایه در جیب و بغل و نقد جان و متاع روان
بر کف نهاده دویدند صاحب کالا هر چند نرخ آن کالای خطیر بیشتر میکرد خریداران
به یک روح جواب میدادند و فروشنده هر قیمت که میگفت خریداران
انگشت قبول بر دیده مینهادند و سر کیسه میگشادند

چو حرف حسن یوسف بر زبانها — ز بازارها گردید شیرین دهانها
بهر مجمع ز خوبان گفت و گو بود — ز هر سو بیدلی در جستجو بود
طمع در نرخ کالا از [illegible] — هوس در گوشت [illegible] [illegible]
کشاکشهای دلال تمنا — بجوش آورده خون آرزو را
بهر قیمت که بایع گفتگو داشت — دو بالا هم خریدار آرزو داشت
درون بازار از جوش خریدار — همین حرف فروختن بود در [illegible]

جوانمردی که کالا در کفش بود — بجز نام فروتنی هیچ نشنود
محبت های ثابت گفتگو ها — طلب دل کرم سعی آرزو ها
صباحت شد چنان قیمت فزا(ی) — که گر جان خواست یک تیغ در بهار
محبت سنگ خیزد بر خریدار — که ارزانست نقد عمر بسیار

چون مهم ارساعی زبان بترافع اثمان و سنگینی میزان داد از قبیل و قال بسیار شمردن و وزن آوردن درم و دینار رسید هر خریدار که غنا کمتر بود غنا بیشتر گردید و هر صاحب نصیب را اگر مبلغ وفا نمیکرد سود را با خود رسید هر که در کیسه بیشتر داشت پای کوشش بیشتر میفشرد و اگر دست شان احتمال مدعا نمیرسید از کناره دیده چو بان نظاره میکشاد

دران مجمع کهن زلیخا جوان هوش — زرگ جانهای عشق افتاده در جوش
بسعی چشم اشک اغشته خویش — شمر بر کف نهاد از رشته خویش
بان گاه کشد اعماشی گفتگو راست — چو یغمانه خریدن آرزو داشت

کهن بازرگان صاحب ثروت در جوشش امدند و دولت منزلت بلقب کوی مزاد کاری در خروش افتادند هر که قدم

نمیدانم درانداز محبت — مباش سامان امیدی
که هم دل میدهد دل را نویدی — قراری داده عشق حیرت اموز
که زاید شام هجران صبح نوروز — اگر این شوق خاطر دارد احیا
وعدها از شام هجران صبح وصلیا — اگرچه بیشتر مینالم امروز
ولیکن خود بخود می بالم امروز — نمی خیزد اگر پایم از جای
محبت میزند چشمک که بیش آی — بسرعت میشتابد قاصد دل
کجا دارد ندانم اب در گل — قدم کش میرود عشق غم اندوز
کجا نعلی در آتش رفته امروز — تو گویی دل ز جایی مژده دارد
وفا اندازه سوی وعده وارد — نسیم میوزد گل در گریبان
سرود ستار شوق از روی — بهاری مهر بستند از گشودن دوست
مبارکباد گویان از بر دوست — بتحریک اشارات زبانی
خبرهای خوشم گوید نهانی — شماهم کو سراغ یار دارید
عجب وقتیست غیبا بر شمارید — پرده گیان حرم عماری لوص

کرام ... یان و خدوعه عالمیان از افراد و اکثر مهربان

چنین مسموع میگردد که درین میدان غلامی کنعانی و خجسته نامی دست
پرورد صنع کامل یزدانی در معرض بیعت بلکه در موقف فراد کاری
که شنیدن محتاج دیدنست و دیدن کارساز هم خریدن زلیخا کرد
انداز نگاهی زد دنبال نگه سر دادامی بزاری دایه را الفت ای و ماکنش
همین صورت زحوالتیم کرده بیچ و پیش زمانی پیچ زلف این دلارام مرا مرغ
دل افتادست در دام جمیعتهای این شمشاد آزاد مرا شور قیامت
میدهد یاد تبسم زان دهان خنده آلود کند زخم درونم را نمک سود
کشتنهای نگهای نهانی هم آخر کرد آن کوشش که دایه اشارتهای رمزی
کار خود کرد همین نظاره سوی محرم آورد نخستم عشق کرد از خود خبردار
زخوابم کرد این دیدار بیدار تماشای چنین و بر بهم کرد همین صورت
پریشان حالم کرد ببین سر تا بپای نازنینش اگر یابی نخستم سر بپیشش
نظر بر روی این خورشید رو کن زردی و موقیاس [illegible] کن
پس از نظاره این سرو بالا توان دانست اندازه تمنا نگاهی کن که در دل
جوش باغی که را همچو منی بیهوش پا بپا اگر بر کوه صد فت [illegible]

تمنی

پیش مرا افتاد و یکی با قراقی تمنی با در پیش بالش می نهاد و هر مشتری که قیمت
با خوبی سا نبیچ ناکرده هم چشمی بیعی دلال از عز و زبان بحرف زبالی
میدهم میگفت چنان قیمت فزودن بزبان بود که کیفی گرمی
بازار جان بود در اثنای کشش و کوشش منهیان خبر فرخنده اثر مسیح
غرو جلال پرده نشین منق عزیز که مشهور است بزلیخا و مسمات براعیل
رسانیدند و بعضی گفته اند که عشق امور پرده راز و محبت اندوز خلوت
سرای سوز و گداز که از دیرها در ان بازار خواهان چنین سودا و دران
میدان جویای مثل این غوغا بود بسیر صحرا و کسب کیفیت هوای
خارج ان بلده سرو افراز اشتغال داشت درین وقت که جنس
کمیاب خوبی و متاع گرانبهای مشتری پسند چار سوق محبوبی در بازار
کاری بود قاید اقبال بمساعدت بخت فرخ فالی عنان مهر [illegible] ره
بمعجبه بوزردان محذه سرادق زیبائی و نقاب صحابت برچهره کشیده
محمل دلربائی را بر کنار میدان مصر کشید چو دیدار گفتگو در مصر افتاد
نوید بزرگوهر قفل [illegible] گشاد که این غوغای مردم [illegible]

سبب زین گفتگوها گیست در مصر | که از بسیاری جوشش خریدار
سراغی میدهد این مجمع از یار | چنان عشقم دو دیده در رگ و پوست
که پنداری تو بیدی دار دردست | خیالم شوق در راند از دارد
گزان اندازه برخی نار دارد | شعاع چهره در خواب دیده
زلال رشحه بر دل چکیده | تو گویی آید از در و دیوار خیزد
برانم گر گل رخسار ریزد | ز هر قطره بجرم فرد گانیست
ز هر ذره بجور شدم نشانیست | زبانی گشته هر مو بر تن من
که گوید رفع عاشق گشتن من | چنان در عاشقی کارم شد از پیش
که هم از عشق ممنونم هم از خویش | اگر یارم بدین اقبال شاید
وگر زین بخت گویم جوشش نماید | چنین دولت ابد با اتو امان باد
بدین طالع کسی صاحبقران باد | بگوشم میکشد عشق خدایی
ازین هنگامه حرف آشنایی | نسیمی مونس از گلشن ناز
که دارد مرغ دل اندر پرواز | سروشی میرسد از مقدم دوست
شبا هم انده و جه غم تنها که با اوست | دلا غنچه در خون ناشکیب است

ملتمس الدعا

محروس و مصون مساح مهبرت در مساحت طول و عرض معروف بقصور و معمار کیاست در رنگ ریزی و طرح انگیزی مثلث قابل بجز و قصور توان کرد طولش بجمیع عرض کعرض السموات والارض فرض بفرح زمانی و فرخنده ساعتی بر آورند بعد از اتمام فرمان صادر گردد که نقاشان هنرور و مصوران سحر پرور سقف و جدار را بتصویر صورت نقوش و تمثال یوسف رشک گلزار سازند و دیوار را از تمثال دو کار خانه عنبر افزای باغ و بهار گردانند بساط انبساط را بتصویر بهمان دو صور طرح انگیزی کرده در فضای بیوتات بگسترانند و بر دهای زر نگار منقش بر دار بی تمثیل همان دو لا بعد از ارطاق و ایوان در او یزند السل از ساعتی پرداختگی بر وجه معلوم از روز ابدان خانه طلب کن و بحسن الطاف بلطف علاقه بر داماش او بر مکین که از نظاره مصوران هر یکی از ان بهانه بمانند و از تماشای تماثیل آن خلوت سرا از منزل مقصود و کاشانه ... سانند همین که ابواب ... بر و مسدود گردد بمفتاح هیچ جان مراد ... ای ... نوافی در ... بر روی تو خواهد گشاد و بعد از انسداد طرق ...

بمقتضای اسعاف استیفاء لذات جسمانی لا محاله قدم فرمان برداری در راه
متابعت وحق گذاری خواهد نهاد زلیخا از پی سامان آن کار
باهتمام کرد سیم و زر نثار بحکم فرمان عشق بر جست پی آن کار دامن بر میان بست
مرتب ساخت اسباب ضروری بشارت گفت در گوش صبوری ازان کی شد بحکم [illegible] و صابل
بچاره [illegible] احتمالی خوشا وقتی که عشق جانانه [illegible] ز بوقلمون کشید بر صفحه راز
زهی لجنی که عقل [illegible] از وی هوس آید کند افسانه گویی بال افشان چو [illegible]
[illegible] با امید ازان بر لوح دل نقشی نگارد بنای وصل را [illegible] گذارد
[illegible] نهد با [illegible] دهد [illegible] بخود نسبت دهد عمر دوباره
دوباره عمر [illegible] ز سر گیرد [illegible] عشقبازی از ان روش [illegible] چاره سازی
بیان نسبت [illegible] مکرر از دل [illegible] که خوش گفت [illegible]
که دریا را زند در خاره [illegible] چو [illegible] ز کار [illegible]
چو جسم مور اگر [illegible] کند [illegible] عاشق [illegible] انجام
یار عشق تمام [illegible] صبر و ارام [illegible] خلوت ان خانه مامور کردانید
با اندک زمانی [illegible] سطح الوانش بنام [illegible] برابر کرده سقف و جدار ان را نقش

مثال ان دو گلعذار آراسته دادند بعد از اتمام بار استادی تمام در صفحه ان خانه
طاووس مثال در خرام آمده یوسف را بدان حرم سرای طلبید
چو عشق کار فرما کرد کاری که باشد در زمانه یادگاری در ان بیت الحرم ماه قصب پوش
ز مهتاب [illegible] طراز دلبری بر خویشتن بست رخی از چشمه [illegible] حسن [illegible]
گل افشان کرد [illegible] باغ بر ان سان ساخت [illegible] منور [illegible] مقدم دلدار بکشاد
رسول بخت [illegible] اجابت کرد صنع ایزد پاک تجلی را رسید معموره خاک
دران کاشانه جا کرد آن نگار چراغان شد در و دیوار خانه فروغ کوکب نور الهی
تجلی ریز شد هر چند خواهی طلوع [illegible] سعد [illegible] نمایان گشت از برج سعادت
کمال نشأه فیض خدایی ز [illegible] سرو [illegible] بهار گلشن اقبال بشکفت
[illegible] در گوش جان [illegible] نسیم حسن گل بر بوستان [illegible] بخار [illegible] مشک و عنبر [illegible]
شعاع شمع بزم لا مکانی جهان را کرد روشن [illegible] سحاب فیض بخشش [illegible]
فرو بارید [illegible] بعد از انکه نور چراغ جمال زوایا و اقطار ان بیت الوصال
را روشن گردانید یعنی بحصول تمنا مستظهر گردید و علقت الابواب
ابواب سرا یکی بعد از دیگری بر روی او در بست نخستین ابتدا بیان

ابتداء حال خویش کرده از دیدن رؤیاء محبت انگیز و استماع مژدهٔ مرغوب شوق

انگیز که در طلوع بهار عاشقی دیده و شنیده بود و فصلی کامل مخصوص بیان استبداد و ردو در

وحشت اختیار کربت غربت و افتراق صحبت سلطان الخ در مدت هجران

کشیده بود با تمام رسانیده با ملیح وجهی تحریر کرد نظم برای کشف کاتبی ... و خیر

بهار عارضت گل بی بهره ز بر ... مطلع دیدم در خوابت ... بیای دل از دم زنجیر موت

رازعمری خود دادی نشانم ... نشنیدی شهر ... سالم ... بیا در دل امید نسیم

خیال ... جاوید شدم ... سراغ گرمی بازار دادی ما ... وعده دیدار دادی

... شدم ... چشم ... بر ارزش ... وطن ... غربت

غلط کردم ندانستم ... وداع ملک و مال ... کردم ... زوال آن کمال ... کردم

... در کنج ... بیند خصم ... دیدم ... کنونم ...

چو ... کار ... نیست ... در زمین دل ... بیاش از ... اندم

گر ... باده ... شود ... بر ... کنون ... فروشت

سوم ... سوخت ... بکفتن ... تکلم ... حفا ... ترحم

... گر با جان ... تو یک عالم استغنی ...

بعد از تقریر حالات عادی هجران و بیان اغاز و انجام ایام مفارقت هجران

بخوانش صادق و رعیت موافق دست نمناز از استین مدعا بیرون کرده در ...

آن ابتدا اقبال از دو فالت ... لکن ... ها و کسران با فتح آمده و در بعضی

نسخ غیر مشهوره بعد از ... مکسوره ... آمده و در ضم ... خوانده اند ...

... اقبال و توجه کن و در قضاء حاجت ... پیش از ... کار ... اوقات

عمر در گذارد و زمان شباب ... تا ... بدارست قال معاذ الله

اضافه ... مصدر است ... که اظهار فعل ان ... مستعمل است ...

و مود که ... بخدای تعالی ... طبیعت ...

بوت ... زور بازوی شهوت ... عفت ...

... بار ... که با نسبت ... برابری کند ... را

با معارف ... روی در ... اورد

... رسول ... حکر ... عرض ... جوجج ... ادر ...

... حیه ... معاذ الله ... شهوت ...

... ها ... کی ... رسوم ...

شعار خاندان ملت نیست ٭ خداترسی کجا و این سخنها ٭ رضا جو نیست جانشانم حاشا
چو بر نسیان و خطا کاری سپرد ٭ چه عذر آرم ز رسوایی که خورد ٭ چو کار افتد بوصف کیفها
معاذ الله از این چند کیفها ٭ اگر این آتش غم سوزد ٭ زبان از تابش گفتن بسوزد
گر اینجا سهو کم از جا دارد ٭ در اینجا خجلتم از پا در آرد ٭ دل از در کار این کونه کشد
بنقش کهنه نفس عصیان خرد ٭ در این آتش بجوش اید تنم را ٭ بسوزد برق عصیان خرمنم را
شوم گرد بلوی سهو پا زالقربان ٭ بهدر گردم ز بحر عذلان ٭ در این حالت بخود کی بر نیایم
زبان عذر خواهی چون گشایم ٭ چو لاف چند کیفها بر زبانست ٭ شعار خود سرشان نقصانست
نگردد خود سری ما سیرات ٭ اطاعت باز نا کاری چه ربوت ٭ بدار از دل این گفتگو
جاری دار در این مسیر نیست ٭ سالک طریق نجاح در حصول فوز و فلاح باید که استغاثه
بجناب مقدس الهی برد و از حضرت دوست فیضان فضل نامتناهی سوال
کند چه بمقتضای خواص بشری و اقتضای قوای نفسانی رستگاری از جمیع اوف
و نجات از مهالک در ضلالت بی دلیل راه توفیق و هدایت هادی مناهج
تحقیق امکان ندارد انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون
عملست که ضمیر اول شان و فقیه و اراده صدیق اکر مولای و تربیت کننده

بسیار نشاید که این صورت واقع شده باشد یوسف گفت ای
جوانان کنعانی این واقعه بغایت عجیب می نماید بلکه از استبعاد
عقل و استنکاف ترجمان بیان و نقل بر زبانها ابدا الحال که مورد صر
میدارید شما را بر صدق وقوع حجتی و برهانی غیر از بیغرضت گفتند ایها
العزیز ما در بلاد غریبیم و از حضار کسی ما را نمی شناسد و از اهل ولایت
شاهدی و مصدقی که موجب صدق و راستی اقوال معروضه باشد
با خود همراه نداریم بنا بر این در معرض سکوت می باید امد و بکرار الحاح
رسانیدیم از جسارت و سوء ادب باید دانست شاید که بعد التحقیق
و تفتیش خدام بهمت عالی از زبان اینده و رونده چگونگی احوال ما خجل
بعرض رسانیده ایم بر حضرت مثل ظاهر گردد و معلوم شود که ای عزیزان
شما را مقصد المرام با عطاء طعام و ایثار زیادتی انعام و اکرام مرخص مصالح
و بهرتب بکار و متانت و سایر کنعانیان بکثرت مهربانی و اختصاص
لوازم مهربانی سرافراز و سعادت انداز شاده تفریک برادر که
با اراده یکدیگر اختیار کنید نزد ما مرهون باشد تا ابدا از اهب کنعان

برادر کهتر را که موصوف ساختید باجازه ساکن بیت الاحزان پدر بزر
گوار عالیمقدار خود که شمه از اوصاف حمیده اش در حضور ما معروض
شد از زبان خواهش خود و تمنای اینجانب بحضور آورید که چون مسئول موافق
مامول الحصول موصول گردد قول شما بر نیت صادق و شاهدی براستی
موافق شما اعتراضی نمی آید و کسی زبان مطعن بتکذیب و سرزنش نمی
گشاید برادران متقبل فرمان شده انگشت سمعنا و اطعنا
بر دیده قبول گذاشتند بعد از اقتراع قرعه بودن مصر باسم شمعون
برآمد او را نزد یوسف مرهون گذاشتند فلما جهزهم بجهازهم
بعد از آن صدیق باصلاح امور [illegible] ایشان مشغول شد بتجهیز اسباب
سفر ایشان از رحله مسافران بان نحو چند نمود و زاد و راحله و اسباب
سفر موافق حال اخوان مهیا فرمود هر برادر را یک شتر گندم داد و یک
شتر جهت پدر و یک آن برای برادر کهتر ارسال کرد و در حین اتمام تجهیز اسباب
راه قال ائتونی باخ لکم من ابیکم گفت ای جوانان بیاورید بسوی من
برادر هم پدری خود را اگر حضار آن به سالم و عنوان کریمه تالیه اشعار است

بانکه

بانکه ایشان اظهار کرده باشند که ما را برادری دیگر هست اما تو بینه
مقام معلوم میشود که ملاقاتی که بعد از امتداد مهاجرت چهل ساله واقع
شده باشد و وصالی که بعد از هجران چنین دست داده صدیق خواهد
شناخت باشد لامحاله خالی از پرسش احوال چنان پدر و برادری نخواهد بود
چنانچه رقم زده کلک کشور بلاغت ملک شد بیت

ملاقات بعد از چهل سال دوست ** دو چل سال احوال پرسش در دوست

الا ترون انی اوف الکیل وانا خیر المنزلین ایا نمی بینید و بخاطر
راه نمی یابد ای جوانان کنعانی که در حین قحط مطایای شما را از بهر بهانه
طعام گرانبار کردم و من بهتر از سایر مضیفان و میزبانانم چه در نیکوئی ضیافت
و حسن خدمت و اعلای منزلت ایشان زیاده از قدر معهود
و فراخور حال اضیاف باخدمه مبالغه کرده بود اظهار منت اتمام کیل بر
اخوان و ستایش ذات کریم خود بوفور منزل و احسان بسبب
کثرت خواهش ملاقات برادر بود با آنکه ارباب قدرت
در فرمان روایی را مدحت و ستودن خود نمی سزد و از ایشان نمی پسندید

ولایتی و بسطبیع زمستان و طلبات حاجت موافق می آید
بلکه در مقام راستی الحجه گویند در همه نظرها نیکو میباید فان لم تاتونی
به فلا کیل لکم عندی و لا تقربون پس اگر نخواهید آورد برادر
معروف را نزد من پیمانه طعام نخواهد بود از وصول ان محروم
خواهید گشت و تقرب مجلس حاصل که در نظر خردمندان موجب
احتشام و اختصاص است شما را ازین میسر نمیشود یا شما را قرب باین
بلاد که در مثل چنین سبع شداد و در ایام توقف و نسبت با بر
بلدان معمور و آباد است نخواهیم گذاشت و محروم از رجوع خواهید گشت
شیوع غلا چنان راه جنود واقعه خواه بلاک شاده بود و عزت
کندم در دیده مردم بجائی رسیده که وعید عدم کیل بر تهدید فقدان
تقرب مجلس سلطان رجحان داشت ازین جهت صدیق منع کیل را
مقدم داشت و بخشش اجواز ا بعدم ایصال ان تخویف فرمود
قالوا سنراود عنه اباه و انا لفاعلون اخوان گفتند زود باشد
که طلب کنیم ارسال او را از پدر بدرستی که در آنچه فرمودی از او در زدن

برادر

شما

برادر با جازه پدر بر آید ما را سعی کنند کانیم و در تقدیم خدمت که بان
اشاره فرمودی از ساعیان و عاملان و بعضی گفته اند مراد از
مراوده خدیعت و فریب است چه از پدر تقبل آن بهم از مجلس بیرون رفته
با یکدیگر مشورت کردند که عزیز را اعطاء کیل طعام را معلق بشرط حضار
برادر ساخت و حال انکه پدر از ارسال برادر نخستین با ما در سفر
یک روزه راه در تاسف و ندامتست و ما را کذوب و صاحب خیانت
میداند چگونه بارسال این برادر دیگر از کشوری باقلیمی که چند روزه مسافت
در میانست راضی خواهد شد و با این همه چه بهانه که نسبت با او دارد
بجا اعتماد بر امانت ما خواهد کرد این تقبل موجب ملال و مثل چنین تعهد
واسطه حصول انفعال و نکال خواهد گشت درین مقام جهت استرضاء
خاطر یکدیگر گفتند زود باشد که فریب کنیم و از روی مکر پدر را با جازه دادن
برادر بجانب مصر راضی سازیم بدرستی که ما بر این امر قادریم و در تحصیل
مرام خویش بر وفق مدعا و خواهش تمنا ماهر چون درین مرتبه با این برادر
غدری در خاطر نداشتند بلکه از انجه نسبت بان دیگر از ایشان صادر

شده بود در مقام ندامت بودند و از خدیعت مراوده امری خواهد بود
که در جواب معذرت پدر بزرگوار و امتناع از ارسال برادر عالیمقدار
بحسب ظاهر صورت فریب داشته باشد چون غرض شدت بی برگی
عیال و اطفال و اشتیاق ملاقات عزیز بیدار آن فرخنده مآل و منع
تعریب محبس که موجب هتک حرمت ایشان در نظر مصریان و امثال
ذلک و محتملست که مقصود ایشان از مراوده همین بذل جهد و توفیه
سعی کامل بوده باشد نه در حضور گفته باشند که مساعی جمیله در طلب
ارسال او بظهور میرسانیم و آنچه از احسان و وعده انعام و اکرام
دیده و شنیده ایم بواجبی در حضرت پدر معروض میداریم اگر رخصت
برادر اشاره فرمود فهو المطلوب و الا الحکم المامور معذور در مرتبه فرزندی
در خدمت او نیز باقی مثال و ابرام سوال عاق نخواهیم گشت و در
حضرت تو نیز بعد از انصراف معذور و معاف خواهیم بود
وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا
إِذَا انْقَلَبُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بعد از آن صدیق فرمود غلامان خود

را که بگذارید بضاعت ایشان را که جهت تحصیل طعام آورده‌اند در بار
ایشان شاید که بعد از مراجعت باوطان و وصول منازل خود بشناسند
بضاعت را و باین وسیله باز بمصر رجوع کنند مفسرین را در
سبب رد بضاعت با اکرام بجا در معاودت شریفه علت رجعت
اختلاف شده قولی آنست که مطلب صدیق اظهار کرم و احسان
بود که در قحط چنان طعام را مجانی بدیشان داد و بعضی گفته‌اند که از
مشاهده احوال و قراین اقوال و افعال بخاطر شریفش رسید که دیگر باره
قدرت بر تحصیل طعام ندارند و شرم دارند که در مرتبه ثانی بی ثمن جهت آن
نمایند و باین سبب رجوع وقوع نیابد و زعم فرقه آنست که علم
بامانت ایشان داشت و میدانست که در رد ثمن اهمال ننمایند و
بدین سبب ناچار رجوع مینمایند و اعتقاد در مرتبه آنکه اخذ ثمن طعام از
پدر و برادر حرام میدانست و این قول معقول با قرب خصوصا بجهت
رجوع نیز احتمال قریب دارد چنانچه مذکور شد [illegible] است و [illegible]
بضاعت که در آیه کریمه باین عبارت واقع شده که شاید بشناسند

مراد شناختن حق درست و اعطاء ثمن و مثمن با یکدیگر و اگر نه ظاهر است
کر شناختن بضاعت از صاحب متاع محتاج الیه نیست و لعل نسبت ورود
بضاعت را احتمالی دیگر هست که آن امتیاز ایشان از سایر رفقه
و ممتاز نیستن طالبان دیگر باشد چه اخذ ثمن در برابر اعطاء طعام نسبت بهمه
کس از صدیق تحقق داشت و دادن طعام بی بها در چنان قحط و غلا
از سایر نوازشها در نظر اعجب می نمود فلما رجعوا الی ابیهم قالوا
یا ابانا منع منا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل و انا له لحافظون
بعد از آنکه اخوان بخدمت والد بزرگوار رسیدند گفتند ای پدر عزیز
منع پیمانه طعام از ما کرده است و آنرا معلق به بردن برادر ابن یامین
ساخته است پس بهتر است با ما برادر را اگر با او طلب پیمانه طعام موعود
کنیم و پدر نیستی که ما او را از نگاه داریم که مانیم در اخبار وارد است که چون
اولاد کرام استسعاد ملاقات والد رفیع المقام واجب الاحترام
حاصل کرده بشرف بساط بوسی مشرف شدند هر یک را جداگانه پرسید
سید و نوازش فرموده دست جدایی بر سر و روی کشید چون نوبت

بشمعون

بشمعون رسید و بقرینه مقالی و را اندیده از سبب نبودن احوال
پرسید اسباط از روی انبساط و وفور بهجت سرور نشاط
گفتند ای پیغمبر خدای و در طریق هدایت خلق تو را پیشوا و رهنمای بدر
که در مصر نزول کردیم بر بهترین مردمان و کریمترین کریمان اجود بنوع احسان
و اکرام و اخیر با نان و مضیفان در سخاوت یگانه و در بذل
احسان و سماحت وحید زمان عدل کاملش با داد شامل همعنان و خلق
واسعش با جود بارع در یک میزان در آستان جهان آرای جودش
دلهای بی نوا زنگ بشکسته و در صف نعال ضیافت خانه عطایش
سودای اکابر اشتها بر سر زده را اگر دنبال امیدی بر حجره ننشسته در بهار گلستان
عشرت سرای سخایش خار حرمان در دامن نیاز و تحیه و در چهار فصل انبساط
عنایتش رشته سراسر روی آرزومندی بمقراض بی الفتی نگسیخته
الحق تمنای خواهش است در ضیافتش بی طلب مهیاست و بهر چه آرزو
الحاح سؤالست در خزینه‌اش بی منت سرگرانی جواب آماده و بادی
سر جاه در مسند جهانداری متخلق باخلاق حمیده درویشان و بر سریر

حکم گذاری همه حدود در فکر سر انجام چاشت و شام بینوایان و دل ریشان
آسایش خاطر خطیر در آرامش صغیر و کبیر امیداند و فراغ ضمیر منیر در شغل مهام غنی
و فقیر منحصر میشناسند آنچه میگویند میشنوند و هر چه میطلبند می‌یابند ضیافت
سید مهر عنایتش بر مائده کرم همه را دلیل خوان نوالش همه جا سبیل
انا خلیل با شعار اسمعیل او را حاصل و حلم اسحق با صبر اسرائیل در ماده
او کامل الکریم العرض از اوداد و اجداد و احفاد و الاشراد نو کسبی می بود
این کرامت که با ما بود از و متصور نبود و مضمون نگاه داشتن
مضمون و مطالبه ابن یامین را معروض پدر گردانیدند و بعد از عرض مطلب
گفتند ای پیغمبر خدای عزیز مصر پیمانه طعام مقرر اگر اعطا میکند در بن امر
موقوف گردانیده است بردن ابن یامین از ارسال او موجب
وصول طعام موعود است و سبب زیادتی قرب و منزلت در حضرت عزیز
چنانچه ما را بآن استبشار و استظهار فرموده اگر او را اجازت میفرمایی
و برفاقت او با ما نفت میشود متعین که در محافظت و حسن مراقبت چنانکه
باید مساعی جمیله بظهور خواهیم رسانید از لوازم محافظت و تعهد احوال
بل

سبب معذرت یوسف بود که پدر بر ایشان اعتماد نداشت
با بواسطه عادت چه در حین استجاره یوسف نیز در ابتدا دم
از صیانت و محافظت زدند یعقوب پرسید که ای فرزندان
قدم از شارع راستی که موجب وصول به منزل فلاح و رستگاریست
بیرون منهید و بگویید که عزیز را چگونه معلوم شد که شما را برادری دیگر هست
اخوان دقایق اخبار و حقایق استفسار که در مجلس صدیق از تفتیش
حال برادر کهتر گذشته بود بی زیاده و نقصان بیان کردند و تکرار آن هر شب
که همه روزه در کار بود در معرض تقریر آوردند از استماع حکایات
خیر مآل و تجسس و پرسش احوال آنچه ریحان آشنایی بلکه بوی فرزندی بمشام
جان ساکن بیت الاحزان میرسید و نسیم بهار الفت و یگانگی
بلکه قرب روحانی بر گلستان فراوان دیده روان گوشه
نشین را و به هجران مسوزید ز انداز رسوم همزبانی
نهانی بود حرف از همزبانی سخن گویی چنان مضمون نشان بود که در هر
نکته صد مضمون نهان بود ز منهاج اشارت وصل معلوم ز گفتار عبارت

اظهار کما مبادی بسته بر حرف ،، تا دلیل راه مقصد بسیر حرف ،، زبس انداز اما بیش
برفت ،، زبان دان رموز از حرف سخن ،، چنان الفاظ معنی جوش بر فزود
که خاموشان از راه هوش بر فزود ،، چنان شیرین سخن بر گوش میخورد ،، که تلخی از
از دهان هوش میبرد ،، روایت در سماع اظهار گفتن ،، سخن سنجی را
ذوق شنفتن ،، زبان نکتهای مطلب آمیز ،، هم در گفتگوی رغبت انگیز
نظام هر لفظ اگرچه سحر بود ،، ویا در معنی اندازه گر بود ،، عبارتها بربط
وصل موزون ،، حکایتها بلفظ قرب مشحون ،، بنای گفتگو بر اشتباه
حدیث نظم و نثر از دل گشته ،، اساس قصه بر نیل تمنا ،، ز بهر نکته نو بود
راه پیما ،، سر هر فرع محکم بسته بر اصل ،، سراسر سلسله هجران بسته بر وصل
همسروری لازم آن داستان بعد آنکه ،، که از آغاز انجامش عیان بود
بعد از الحاح و مبالغه فرزندان در ارسال برادر کهتر قال هل آمنکم علیه
الا کما امنتکم علی اخیه من قبل یعقوب فرمود که ای فرزندان چگونه
امین گردانم شما را بر آن امانت مثل امین داشتن شما
بر برادر او یوسف پیش ازین چه شما در آن دم از حفظ و حراست
زدید

زدید و دعوی تعهد صیانت و مراقبت در معرض بیان آوردید و در
او گردید آنچه گردید چها جرت [illegible] الکو ائنست این دفع میکنم و صورت
و صورت نایره مباعدت آن جگر گوشه را بزلال مصاحبت این
نور دیده فرو می نشانم دردی که از فراق آن یگانه بجانم رسیده این دو
مانست و هجران آن پسندیده را وصل این برگزیده مداوا و اگر مشیت
قادر بیچون و اراده مکون کارخانه کن فیکون بذهاب این فرزند
ارجمند و غیبت متمادی خلف سعادتمند تعلق گرفته باشد همچنانکه بر رفتن
آن برادر فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین خدای تعالی
بهترین نگاه دارندگانست و مهربانتر مهربانان چون مشیت امور
فرزندان و رفاه حال عیال و اطفال ایشان در ارسال ابن یامین بود
و رجوع شمعون نیز در اجازه آن آخرین خلف میمون و یعقوب
ضمنا بان راضی شده بود و فرستادن او با برادران در آن سفر میسور
اثر با خود قرار داده لهذا کلام را تمام ساخت بانکه خدای تعالی بهتر
ست از روی حفظ و حراست امید میداریم که انعام کند بر ما نگاه دا

صحبة

شستن این فرزند عزیز که دل بر او بسته ام و درزا او به ناکامی بامیدهم
والفت او نشسته و در مصیبت یوسف جمع آشوفته از بیتی باره علاوه
نجستن بکردد وداهیه جدید از نی قدیم در نیاید چه در اول اعتماد بر محافظه
ایشان کردم آن نتیجه داد و درین مرتبه دست توکل در حبل المتین حفظ
او زنم و بحبلک توسل در عروة الوثقی حمایت او می آویزم مضمون
توکلت علی الله را نصب العین میسازم و بعنایت یا صدق و افوض
امری الی الله می نازم روی توجه بدرگاه او می آرم و دیده امید بر راه کرم
بی منتهای او میگمارم ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت
الیهم بعد از اظهار سوال و تقریر اخبار بر وجه استکمال چون کشادند
امتعه در حال خود یافتند بضاعتها که عوض ثمن طعام همراه برده بودند در
میان بارها گذاشته دیدند انکه بران اطلاع یابند بایشان رد کرده
متعجب و مسرور بخدمت پدر امدند قالوا یا ابانا ما نبغی هذه
بضاعتنا ردت الینا گفتند ای پدر بزرگوار زیاده طلب
وصف نمیکنیم عزیز را در کرم و احسان در حضرت تو بالی طلبیم در مقام

سوال

سوال بیش از انچه کرم کرده در اعطاء طعام و رد بضاعت اگر
ما نافیه باشد و بر تقدیر استفهام چه چیز زیاده از این طلب او وصاف
او توان کرد که ثمن طعام در حین قحطی از ما نگرفته و بضاعت ما را انچه
برده رد کرده احسان و مروت زیاده برین امکان ندارد در بعضی
قراءت بتاء آمده بعنوان خطاب با یعقوب مراد آنست که چه
طلب میکنی ای پدر زیاده ازین عطا که چنین متمنی عزیز الوجود بی بهاد فه
و بعضی گفته اند معنی آنست که نمیطلبیم و اراده نمیکنیم در حین رجوع
بمصر از تو بضاعتی دیگر چه بضاعت مردوده کافیست و بعضی
فرقه از مفسرین اراده فرزندان از بیان این کلمه آنست که ای پدر ما
زیاده از رد بضاعت بر صدق اقوال ما در طلب ابن یامین و وعده
کیل زیاده و نوازش بیش از وصف چه میخواهی در مقام تفسیر
نعی مطلب این معانی موافقست و هرگاه بمعنی کذب و زیادتی
در قول باشد بیان جمله مستانفه هذه بضاعتنا بسبب تصدیق و نفی
کذب بوده بود و محتملست که مراد از معنی ان باشد که سخن نمیکنیم

در فرستادن برادر و تخییر رجوع ما که موافق صواب که حصول مطالب
و اغراض موقوف بر آن است و نمیر اهلنا و نحفظ اخانا
و نزداد کیل بعیر و خبرداری و نقل میکنیم طعام را از مصر بمنزل
از برای اهل و عیال خود و نگاهبانی و محافظت میکنیم برادر را و
و زیاده میکنیم بواسطه او یک شتروار گندم چه عزیز با کس بهر یک
نفر یک شتروار میدهد از سیاق آیات ظاهر میشود که کلام
در یا بغی تمام میشود و هذه بضاعتنا جمله مستانفه خواهد بود که سایر جمل
بر آنها معطوف گردد یعنی این بضاعت ماست که قیمت آن باعث تسلیت
ری و سبب جمعیت خاطرست که دیگر بمصر رجوع کنیم و جهت عیال طعام
بلنعال آوریم ذلک کیل یسیر محملک که کیل یسیر یعنی قلیل باشد یعنی آنچه آورده
ایم موونت ما را کفایت نمیکند بسبب کثرت عیال و لابدست از رجوع و آن بی
برادر که اعطاء طعام هم موقوف بر احضار او در حضرت عزیز و احتمال دارد
که اشاره باشد یعنی این کیل موعود برادر ما سهل است چه عزیز او را از ما
طلب نموده و در بردن او مبالغه از حد گذرانیده هر گاه چنین باشد یعنی کم

مطلوب

مطلوب در نظر طالب دوستان صحیح است که ما باراده خود میرویم
و از فحوای کلام عزیز چنان فهمیدیم که احسان بیش از پیش در حق این برادر
در خواهد کرد و چون در نظر تو ما در امر یوسف متهم ایم زیاده از این
الحاح و ابرام را حمل بر اراده خیانت و غدر خواهی کرد و التهمت
کذلک کیل یسیر کلام یعقوب باشد که بعد از اتمام خواهش فرزندان
و اصغاء مراتب سخنان ایشان گفته باشد یک شتر گندم چه خواهد بود که
من مفارقت چنین فرزندی که استیناس او سبب سرور و حضور و وسیله
ابتهاج موفور است اختیار کنم و بازوی چنان مقررست از دامن
وصال این یگانه گوهر کوتاه کرده او را رخصت دهم و علی الاحتمال این در
جواب سوال فرزندان قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا
من الله لتأتنني به فرمود که او را با شما نمیفرستم و استدعاء شما
باجابت مقرون نیست مگر وقتی که در ارجاع او قسم بذات مقدس
الهی یاد کنید و موافق مفهوم عهدنامه بنویسید با شهادت خدای
و ملائکه مقربین مر خود که منع نکنید خود را از آوردن ابن یامین

ودر ارجاع آن فرخنده اقبال تهاون واهمال جایز نمیدارید الا ان
یحاط بکم مگر آنکه جمیع هلاک شوید یا مغلوب گردید بتعدی اعادی قطاع
الطریق بمرتبه که طاقت مقاومت نداشته باشید و با خصم بر
نیایید یا باحاطه موت مقدر در مرتبه فنا و فوات ابید در آیه کریمه طلب
وثیقه موکده با شما ذوات پیمان قادر متعال از فرزندان بارجاع برادر
کرد که مانع اراده مکیدت و مکر ایشان باشد و بعد ازان قضایای
متقنه محکمه نازله بغیر اراده عباد را منظور داشته استثنا کرد تا ایشان
مجبور نشوند زیرا که امور خارجه از تحت قدرت بشر در انزال خیر و شر
وارسال نفع و ضر بوقوع آن کسی را ملامت نشاید کرد و طعن دیگری
که او را قدرت و اختیاری در رفع آن امر متحقق نباشد بر زبان نباید
آورد فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل پس چون فرزندا
ن کرام عهد نامه را نوشته بخدمت پدر آمدند یعقوب فرمود که خدا
بر آنچه میگوییم از اخذ عهد نامه یا ارسال فرزند عزیز با شما وکیل و مطلع است
و محتملست که مراد از معقول قول سفارش محافظت باشد بعنوان
کنایه زیرا که سامع در مقام اصغاء اعتماد متوکل بر توکل در حفظ و حراست

زیاده

زیاده از آنچه در خاطر دارد قرار بر خود داده اهتمام بجای می آورد و
حزن مفارقت نیز احتمال دارد که از غایت ملال و شدت نکال
دل بر صبر بسته با خود قرار الم فراق و هجوم دواعی شوق و اشتیاق ما لا
یطاق داده باشد سرا مضمون تمام این را بالنفس تحدث کرده سرانجام
کار فرزند عالی مقدار بمشیت کامله پروردگار و حافظ عباد در ظلمات
مهالک حوالت داده وا گذاشته باشد وقال یا بنی لا تدخلوا من
باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة بعد از اجازه یعقوب فرمود
که ای فرزندان عزیز داخل مشوید بهیئت مجموعی از یک دروازه مصر بلکه
داخل شوید از دروازها پراکنده از یکدیگر حکمت در نهی دخول ایشان
از یک دروازه دو وجه میتواند بود یکی اصابت عین الکمال چه
ایشان جوانان با قدرت و حشمت و اقتدار و تمکین و وقار بودند
حسن صورت بحلیه بصیرت آراسته و صفای ظاهر بپیرایه شعار مفاخر
پیراسته و مع ذلک قرب سلطان و تقدم مجلس بر اشراف و اعیان
در مرتبه اول ایشان را بنوعی حاصل شده بود که محسود همگنان گردیده بودند

والتماس‌ها را در مصر با صنیاف الملک خطاب میکردند و میستودند بلکه
بیلکی یکرمی نمودند لهذا یعقوب با مفارقت و محرومی که هنوز در بادیهٔ [illegible] آن
آن بود بر او رسیده تا تیر اصابت عین را منظور داشت و التماس را
از دخول اجتماعی منع فرمود وجه دویم اگرچه احتمال دوری دارد اما در بعضی
تفاسیر منقولست که مراد یعقوب آن بود که در آن تفرق و دخول
و دخول از ابواب پراکنده که محل امر شد مقرر دین است شاید که یوسف
بنظر یکی از ایشان در آید و از آن رؤیت شدت ایام محبت بسر آید
وجه آخر اگرچه بحسب ظاهر متعارف از تمادی فرقت و عدم اخبار
در انقضاء مدت و نسیان مفقود از خاطر و سقوط تذکار نام و نشان او
از رتبه بعدی دارد اما بعد از امعان نظر و طی مراحل از روی دقت و
فکر قریب می‌نماید زیرا که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش طلب امور
مهمه بوجوه متصوره اگرچه از حد امکان بمرتبه امتناع و از مقام تصدیق
و قبول بمحل سخریت انکار و استهزا رسیده باشد در طلب وصول
آن سعی میکنند خصوصا مفلسی که چنان گنجی از دستش رفته باشد

لیکن آنچه دلالت بر اولویت و اصوبیت وجه اول میکند عدم وصیت یعقوب است
بدخول از ابواب متفرقه در مرتبهٔ اولی که اولاد بمصر می‌رفتند زیرا که در آن
کرت مجهول بودند و کسی از مصریان ایشان را نمی‌شناخت و مخافت احوال از
اصابت عیون و سوء تاثیر آن سالم و مامون بود و ما اغنی عنکم
من الله من شیء بعد از آن وصیت چون میدانست که قضای مبرم مرفوع
نمیشود و قدر محکم مدفوع نمیگردد آنچه در صحیفه تقدیر قلم ثبوت و لزوم بران
رفته تعیین یافته [illegible] در لوح ایجاد و اختراع رقم وجود [illegible] بران
کشیده شده بتدارک تبدیل حک نمیشود لهذا گفت ای فرزندان دفع
نمیکنم و باز نمیدارم از شما باشاره دخول باب‌ها و غیر آن قضای را
که از جانب خدای تعالی بر شما اراده شده باشد چه بحکم الحذر لا یدفع القدر تقدیر
بتدبیر رفع نمیشود و قضا حتم مقتضی مصالح تحذیر از تاثیر بالمره است جمعی که
مصحح اصابت عین قائل شده آن حدیث را مؤید میدانند و متمسک بمعنی این آیه شده‌اند در جواب
که مانع اندازه اثر امر که گویند میکنند که در حسن منظر زن شخصی از [illegible]
بسر تحیری که احیان از آن ناشی شود و ناظر را در حیرت افکند سبحان [illegible]

بواسطهٔ ابتلا و امتحان صاحب آن باحداث بلیه در آن منظور حکم کند
که بعد از وقوع اصابت محققین گویند هذا من الله و اهل حشو بر زبان
آرند که هو اثر العین اگر چه از اخبار و احادیث اشارت بصحت اصابة
مستفاد میشود مثل استعاذهٔ حضرت رسول صلعم از برای سبطین صالحین
میفرمود اعیذکما بکلمات التامة من کل هامة و من کل عین لامة
و در صحیفهٔ سجادیه و صحف ائمه مکرر وارد شده و فایدهٔ آیهٔ شریفه نیز بحسب
ظاهر همین میتواند بود اما عقل استبعاد میکند که اصابت سوء مکاره
نسبت بشخص انسانی بمجرد اعجاب نظر دیگری تحقق تواند یافت
چه با این عداوت و خصومت که در میان آدمیانست سیما
درین زمان اگر اصابت عین از همه کس در همه وقت موثر بودی ابنای
زمان زود باید میرسیدند با همه در شدت فقر و فاقه روزگار
میگذرانیدند ان الحکم الا لله علیه توکلت و علی الله فلیتوکل
المتوکلون بیت اجزاء حکم بر جمیع موجودات در هیچ حالی از
اوقات و ساعتی از ساعات مگر خدا بر او توکل میکنم و اعتماد

بر

مناط عصمت و حصول عفت موقوفست بر توفیق ازلی تا
سرمدی و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی
امانت و علم یوسف بر سلطان مصر ظاهر شد گفت تحسیان خود را
که بادریه صدیقی پاک او را خاص میگردانم از برای خود در نسق مهمات و ارتکاب
معاملات تا اگر رقبه او را از ربقه مذلت جاری که میان مصریان
بال اشتهار دارد منفک سازم فلما کلمه قال انک الیوم
لدینا مکین امین درین مقام نهایت اختصار رفت یعنی بعد
از آنکه بادشاه در زندان بجانب زندان رفت معروض داشت که ای صدیق
قول ملک را اجابت کن عزلت گزین موقف ابتلا الست اجابت
بسمعنا و اطعنا کشاده اهل زندان او وداع کرد چون بنزدیک در رسید
فرمود که هذا قبر الاحیاء و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء بعد از آن
بمساعدت بخت همیون فال قدم از آن مضیق بند و نکال
بیرون گذاشته متوجه مجلس ملک گردید برآمد بامداد و نیک
اختری ز دریا گران قیمتی گوهری ز هر سو بهار تماشا شکفت

بواسطه ابتلا و امتحان صاحب آن باحداث بلیه دران منظور حکم کند
که بعد از وقوع اصابت محققین گویند هذا من الله و اهل حشو بر زبان
آرند که هو اثر العین اگرچه از اخبار و احادیث اشارت بصحت اصابه
مستفاد میشود مثل استعاذه حضرت رسول صلعم از برای سبطین
میفرموده اعیذکما بکلمات الله التامه من کل هامه و من کل عین لامه
و در صحیفه سجادیه و صحف ائمه مکرر وارد شده و فایده از شر نفوس نجیب
ظاهر همین میتواند بود اما عقل استبعاد میکند که اصابت سوء مکاره
نسبت بشخص انسانی بمجرد اعجاب نظر دیگر بتحقق تواند یافت
چه با این عداوت و خصومت که در میان ادمیانست سیما
درین زمان اگر اصابت عین از همه کس در همه وقت موثر بودی ابنای
زمان زود باشد برسیدند با همه در شدت فقر و فاقه روزگار
میگذرانیدند ان الحکم الا لله علیه توکلت و علی الله فلیتوکل
المتوکلون بیت الجزاء حکم بر جمیع موجودات در هیچ مقدار
اوقات و ساعتی از ساعات مگر خدا را او توکل میکنم و اعتماد

مناط عصمت و حصول عفت موقوفست بر توفیق ازلی تا
سرمدی و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی
امانت و علم یوسف بر سلطان مصر ظاهر شد گفت تحسین آن خود را
که یاد رید صدیق را که او را خاص میگردانم از برای خود در نسق مهمات و از تمکین
معاملات تا اگر رتبه او را از رتبه منزلت حجابی که میان مصریان
بآن اشتهار دارد منفک میسازم فلما کلمه قال انک الیوم
لدینا مکین امین درین مقام بنهایت اختصار رفت یعنی بعد
از انکه پادشاه بجانب زندان رفت معروض داشت که ای صدیق
تو ملک را اجابت کن عزلت گزین موقف ابتلا لب اجابت
بسمعنا و اطعنا گشاده اهل زندان او وداع کرد چون بنزدیک در رسید
فرمود که هذا قبر الاحیاء و تجربه الاصدقاء و شماته الاعداء بعد از ان
بساعدت بخت همایون فال قدم از ان مضیق تنگ و نکال
بیرون گذاشته متوجه مجلس ملک گردید بر آمد بامداد و بید
اختر زد در بالا ران قیم بگوهری سر سو بهار تماشا شکفت

گل و لاله در باغ و صحرا شکفت ❊ ز طور تمنا تجلی دمید ❊ بیت الشرف
مهر خواهش رسید ❊ چمنها شکفت از گل انبساط ❊ سنبلها دمید از
از بهار نشاط ❊ بی چاره کار بیچارگی ❊ در انداز نظاره نظارگی
ز بازار جا جسته تعریف گوی ❊ نظاره از جا رفته دیدار جوی ❊ تماشائی
از بام و دیوار مصر ❊ تماشاکنان سوی گلزار مصر ❊ در آن انجمن شد
دیدار خواه ❊ دو رویه ز هر سو سیاه نگاه ❊ ز جوش تماشا بدره گذر
نظر بخیه بر یکدگر ❊ شکفته بهم چشم باغ رو ❊ گلستان گلستان گل
آرزو ❊ ز بسیار جوش نظارگی ❊ صبوری در انداز آوارگی ❊ چاک گشته
ممنون حسن طلب ❊ شد آرزو در کنار طرب ❊ چون اشعه مهر منیر
جمال یوسفی بر ساحت سرای سلطانی تابید و لمعان ماه چهره انوار رخسار
صدیقی کاخ و ایوان دار الخلافه را روشن گردانید مقارن شرف
حضور رو داد ادراک ملاقات موفور السرور سلطان پرسشها نمود و
نوازشها فرمود و در آخر استدعاء تعبیر رؤیا کرده بعد از استماع
جواب مرغوب و کلمات مطلوب و دلایل موافق و قراین

مطابق

مطابق گفت ای یوسف تو امروز نزد ما صاحب جاه و حشمی و امین
در امانتی در احضار و ارسیت که در حین دخول مجلس سلطان از لغت
عبرانی دعا کرد سلطان پرسید که این لغت اهل کدام بلاد است و وضع
این کیست فرمود که این زبان پدران منست زبان بعضا در زبان تکلم میکرد
بمجموع آنها با وی خطاب کرد و در همه جواب مقرون بصدق و طفوا
شنید تعجب متعجب شد که چگونه با حداثت سن تتبع آن لغات کرده
بعد از آن فرمود که ای صدیق دوست میدارم که تقریرات مرئیات
و سنبلات معلومات را بر وجهی که در خواب دیده ام بیان فرمائی
حضار بساط کتاب شروع در بیان الوان و مکان خروج و کیفیت
هیئات و صورت و مراتب بیش و حضرت کرده موافق آنچه بنظر
آمده بود بی زیاده و نقصان بمرتبه تقریر در آورد سلطان بعد از
تعجب و سرور بسیار گفت ای یوسف حرمتی در سرانجام
مهام مصریان و نظام مدار و معاش ایشان در هنگام نزول بلا
و شیوع قحط و غلا و بیداد آن سبع شداد فرمود که از نوع استخلاص از این

مطابق

واقعه انست که در سالهای فراخی زراعت بسیار باید کرد و در قرا
و مزارع زیاده از پیشتر مزارعان و کارکنان باید فرستاد تا بزرع
مشغول شوند و جداول و عیون انباشته را تنقیه باید کرد تا انفجار
انهار موجب کثرت زروع و اثمار گردد و وجوه خراج
را از رعایا تخفیف باید داد یا بانواع مال استمالت کنند تا باباداني محال
خراب مبادرت نمایند و از محصولات انچه بمرتبه انتفاع اید
بقدر کفاف در حد اقتصاد مصیب هر کس باید داد و در باقی را همچنان
با خوشه در انبارها ذخیره باید نهاد تا در سنوات قحط و زمان غلا مواد
قوت صنوف حبوب از برای ادمیان و قضبان جهت علوفه دواب
باشد سر انجام سامان این کار چنین است و نظام اغاز و انجام مثل
این واقعه عظیمه همین سلطان احسن گفتاران قدوه ابرار شگفت
امده گفت که ای پادشاه رای انست که از عهده مهم سکنه حضرین و لایتی و سایر
بیرون اید و گره از سر رشته کار سکنه مثل این اقلیم فسیح گشاید
قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم صدق فرمود

که مراد از خزائن اموال مصر و الکه ان و دخل این را در عهده خود کن
بدرستی که خزائن را حفیظم و مصالح را چنانچه باید با مدد علیم بکار همی
پردازم و مهم هر کس بقدر مسئول میسازم تا باید خلق متعهد مهام
خلایق میشوم و بتوفیق قادر متعال از عهده سرانجام کار مصریان بیرون
می ایم اگرچه لفظ ارض در ایه کریمه باعتبار تعریف ان بلام عموم
دارد اما بقرینه مقام معلوم است که مراد زمین مصر است و الف
و لام از جهت عهد تواند بود چون منظور نظر ملوک و معمول حکام
سلاطین از جمیع کرانش نزد متولیا امور میسازند و مناشیر اجراء
احکام اعطا میکنند دو چیز است یکی امانت و دیگری علم بوجوه معرفات
که سبب کفایت انها صدیق خود را در مقام طلب ولایت
باین دو وصف ستایش کرده و تولیا امور معلوم جهت ان بود
که توصل بامضاء احکام سماوی و اقامت حقوق و بسط عدل و تمکین
که انبیا و رسل بر عباد جهت ان مبعوث شده اند تواند نمود
و چون مید انست که در ان وقت غیر از و دیگری بان امور قیام

واقدام نمی تواند کرد از ان جهت طلب تولیه ابتغاء لمرضات الله
فرموده نه بواسطه دوستی ملک و ریاست در آثار آمده که حضرت
خاتم النبیین صلعم میفرموده که رحمت کند خدای برادرم یوسف
که اگر دران روز نمیگفت اجعلنی علی خزائن الارض وطلب تولیه
نمیکرد در همان ساعت ریان او را متولی امور مساحت وارجه
اسند عا یکسال تمام تاخیر یافت در معالم التنزیل از ابن عباس رض
منقولست که چون از سنه طلب ولایت یکی بگذشت
ریان فرمود که در پیشگاه ایوان دار الخلافه تختی از زر مکلل بدرر
گرانمایه و یواقیت احمر مشتمل بر سی ذرع طول و ده ذرع عرض
وضع کردند و کله از استبرق بر بالای ان منصوب ساختند
بعد از ان صدیق را طلب فرمود و در حضور اعیان و اهالی مصر
و مقربان دولت سلطانی تاج مرصع بجواهر قیمتی بر فرق همایونش
نهاد و شمشیر خود بر میانش بست و او را بر تخت سلطنت و جهاندا
نشانده امور خلایق برای و مشورت ان سرآرای ملک و اقبال

مفوض

مفوض گردانید و بملت خلیل و متابعت شریعت مقدسه ابراهیم
و پیروی احکام صدیق اقرار و تصدیق کرد و چون مدتی یک سال از زوال
الجناب بگذشت عزیز متوجه سرای آخرت گردید و زلیخا بتزویج یوسف
که همیشه طالب ان بود سرافراز شد نظم هم آخر عشق کار
خویشتن کرد ‖ حصول وصل بروجه حسن کرد ‖ اثر بخشید ناله صبوری
بسر شد شام هجران ضروری ‖ محبت کرد خاطر جوی عشق ‖ بصحت
شد بدل رنجوری عشق ‖ شکیبائی بکام دل آسود ‖ بشد نظاره
هجر بیهود ‖ هوس از بند رسوائی بدر رفت ‖ طمع را از زبان کامی فزون رفت
اجابت بوسه زد روی دعا را ‖ برآورد خواهش مدعا را ‖ پریشانی
بجمعیت بدل شد ‖ دوباره زندگی ضرب المثل شد ‖ وفاداری بطرز حق
گذاری ‖ تلافی کرد حق جانسپاری ‖ هم آغوشش جهد نهانی
بجا آورد رسم مهربانی ‖ سیمانت عذر خواهی کرد و بخت ‖ ملامت
ستمهوران باوری آمیخت ‖ قضای آسمانی کرد کاری ‖ که ماند از عشق
در زیر یادگاری ‖ ز شبگیر بلند عشق جان بخت ‖ کشند آخر بمنزل آرزو رخت

قدم در رفعت همت بالانه ٭ که زد در کوی تنگی آشیانه ٭ بسعی از وکاری برآید
اگر روز جانکند از بهار نسیم آید ٭ بکوشش کار کرد او را تمنا ٭ به بخت یار دو شد مدارا
خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام ٭ که از معشوق گیرد عاشق کام ٭ ز حسن قبول شوی قوی دست
که او دست هجران بر فوت ٭ ادیب عشق رمزی بر زبان راند ٭ که رسمی در میان عاشقان ماند
بنام حسن فهرستی نوشتند ٭ که قانونی برای عشق بستند ٭ بر این قانون کنند هر کس که ...
کنند اکسیر کیمیائی ٭ محبت کوشش بی منتها کرد ٭ ز صبر بتوان ز دست ... وفا کرد
شکیبائی همه آخر کامران شد ٭ خدیو کشور امکان شد ٭ بکام دل صبوری
همه بر آسود بکام سعی راه هجر پیمود ٭ شکیبا گر صبر جانکاه
تواند دست و پائی زد در این راه ٭ بزور عشق از بخت در خواب ٭ کلیم خورشید
برون آرد از آب ٭ محبت گر حقیقی گر مجازیست ٭ بقدر سعی کارش کل
چاره سازیست ٭ مگر دمی از حقیقت گر قوی دست ٭ هم اندر مجازی قدرت
بان قدرت قدم بالا توان زد ٭ باستعدادش استغنا توان زد
در معالم التنزیل مسطور است که در اوان مزاوجه و زمان مواقعه صدیقه
بجبین ملاطفه از زلیخا پرسید که مثل این حالت بهتر است یا آنچه
تو

تو پیش از این اراده می کردی و اقتضاء آن با خود قرار میدادی جام مراد
بر لب گرفته بزم عشرت گفت ای سلطان تخت کامکاری
و شهریار اقلیم وفاداری و برخورداری مرا ملامت کردن روا نیست
خوبی حسن در این مرتبه که می بینی و زیبائی و دلربائی تو در آن مقام که میدانی
ملاحت و پادشاهی برقرار میدیدم و اسباب آسودگی و تنعم فراوان از حد
و شمار بنظر می آوردم در حال این حال صبوری محالی نمود و شکیبائی غریب در
در دیده می آمد دیگر آنکه عشق چه معنوی افتد یا مجازی اختیاری نیست و بر
اضطراری کسی را ملامت نتوان کرد و کذلک مکنا لیوسف
فی الارض یتبوأ منها حیث یشاء و مثل این تمکین و اقتدار
ظاهر با قبل نجات از زندان موافق اراده و مشیت خود صاحب
قدرت و مکنت گردانیدیم یوسف را در زمین مصر فرا احسان
در هر مقام که میخواست زیرا که همه ولایت در تحت تصرف او بود
و باستیلاء سلطنت و ظهور حشمت و عظمت مانع و مزاحمی نداشت
در بعضی قراءت نشاء بنون آمده موافق لفظ مکنا مراد آنست

که هر جا اراده و مشیت ما بود منزل و مقام میگرفت نصیب
بر جناب من نشاء میرسانیم عطاهای خود را از ملک و پادشاهی
و توانگری دنیا بهر کس میخواهیم و قابلیت آن نعما و آلاء در ماده او میدانیم
بمقتضای حکمت چون موافق سیاق کلام و قرینه مقام مراد از لفظ رحمت
در این کریمه عطاهای دنیویست از ملک و غنا و غیرهما از نعم که حق سبحانه
بهر کس خواهد اعطا میکند اصحاب فقر و فاقه را از مثل این اعطا مایوس و
مقنوطی روی خواهد نمود امداد در تلو این آیه ایشان را نوید و کریمه دیگر که
موجب زوال نومیدیست بشارت میدهد و لا نضیع اجر المحسنین
و ضایع نمیگذاریم مزد نیکوکاران را در دنیا و لاجر الآخرة خیر
للذین آمنوا و کانوا یتقون و هر آینه مزد آخرت بهترست از دنیا
برای آنانکه ایمان آورده اند و پرهیزکاری را شعار خود ساخته مستفاد
از این شریفه میشود که مؤمن پرهیزکار و متدین و ورع شعار در دنیا و عقبی
مثاب و ماجورست و خیریت مزد آخرت جهت ثبات و دوامیست
چه عاقل منصف مستلذ را با آنکه وعده وصول آن دور باشد بهتر از

ناپایدار

ناپایدار فانی میداند که بحصول موصول گردیده باشد و یکی از معتقدین
را عقیده آنست که ارباب غنا و ثروت مادام که بصفت
فجور و فسوق متصف باشند ایشان را مطلقا از عطاهای اخروی نصیب
نخواهد بود و این آیه را مصداق قول خود تلاوت میکرده ظاهرا
وقتی مسلم باشد که از ایشان حسنه صدور نیابد و اگر نه بمضمون ان الحسنات
یذهبن السیئات در جنب مغفرت الهی و کنف رحمت نامتناهی
احتمالی قریب دارد که چنانچه با عطاء نعم دنیوی نواخته شده اند بعطا
های اخروی آماده و پرداخته گردند در معالم التنزیل آمده که چون ملک و
سلطنت بر صدیق قرار گرفت و سعد اول و ستین قحط در مصر
نخستین کسی که صدای الجوع الجوع از و برآمد ریان سلطان مصر بود
چون آواز او بسمع شریف صدیق رسید فرمود که هذا اول القحط
منقولست که در شیوع غلا و شدت بلا آنحضرت طعام کم خوردی و بسد
رمق اکتفا نموده همیشه گرسنه بودی اگرش با خواب نفرمودی و
بیشتر روزها بر فراش استراحت بآسایش نغنودی چون از آنحضرت

ودنبول در نشره بهبوش مشاهد شد جمعی از مقربان حضرت و خاصان
مجلس قربت معروض داشتند که قرابین سعی در همت اشتراک در تحت
تصرف تنسق اقوات و ارزاق خلایق در کف کفایت و قبضه درایت
حضرت تو زیج جوع چرا باید کشید و مانند این ریاضت و مجاهده بهر نفس نفیس
از چه وجه پسندید فرمود که مرا از بیت جوع مرا از وقوع غلا و شیوع فتنه و بلا
بر حذر دارد و اشتباه گرسنگی بقلب برکه محتاجان و بینوایان می اندازد بهر
لیلا از مصایب خبر میدهد که چه در کار است و بهمچو زمان اساتین از ورد
نوایب آگاه میسازد که متاع کس تخم شدت و محنت بکجا می تبه کرم بازار
چه ارباب تنعم هیچ کس را در نعمت می پندارند در اکثر نفاس همت تحریر یافته
که مهربان در سال اول از سنوات قحط دراهم و دنانیر که مالک بودند در
عوض ثمن طعام دادند و در سال دویم هر حلی و جواهر که بود در معرض قیمت
ظاهر کردند و در سال سیم بقیمت ضیاع و عقار مدار گذرانیدند و در چهارم
صرف مواشی و دواب در قیمت طعام صواب دیدند و در پنجم
بنوبات و در ششم وسیله بهبت و سرور کردید و در ششم و هفتم رقاب

از ملک

جمیع اصحاب برقبه عبودیت صدیق عالیجناب در آمد تا آفت قحط
و بیرکی ابر آمد القصه چون بلای غلا کالشمس فی الضحی سمر اسیتعلا
رسید و شدت جوع نعوذ بالله منه الوقوع در اکثر بلاد و امصار شیوع
یافت غنی و فقیر در یک مرتبه دستگیر سرپنجه تقدیر کردید و برنا و پیر بیک
وتیره اسیر خیل فاقه گشته بملاقات بینوائی رسیدند تیرگی ظلمت بی برکی کریمه
واللیل اذا یغشیها بر عالمیان خواند و زبان روزگار در وصف قرص نان
بلیغه والقمر اذا تلیها بگوش هوش گرسنگان رسانده اقبال که هم مضمون بلاغت
مشحون و اما الیتیم فلا تقهر بر گوش حال منشان میرد النفاقی نمیکردند و توجه
جود مدلول فصاحت شمول و اما السائل فلا تنهر بزبان عجز و نیاز بر در بادان
میخواند خود را بان بنزاوردند همت کریمان از ابر دای منیر مانی نبود و خست
لئیمان در منظرها بد نمود دیده اشتها جرگرده مهر و ماه بر سر تنور کردن
نمیدید و در چهار بازار غلا مصدر گشتن و کوشش نانی بهای جانی نبود
کسی نمیرسید نرخ حبوبات در مزاد کار بجائی کشید که حبه بدره داد یک
نمیدادند و طبیعت روزکار چنان لئیم افتاده که بالی سفره سیزی کشاده نشد

بیوت الاضیاف چون بقاع الخیر از زمان تشرف بر انهدام
واصحاب اعطا وانعام چون ارباب وظایف عمر با بینوایان
در لجاج وابرام تقاعت مرض جوع رنگ از رو ببابرده ونحافت
رنج گرسنگی دست تعدی در گلوی اشتها فشرده دیده گرسنگان چون
کلبه تهی دستان از نور عاری و تنگ اشتها بطلب غذا در کوچهای عروق
وشارع پی سراسیمه وسیاری لب پای ندای صلای حلقه بر در گوشی نیز در
و ماهی را تبه لقمه بدهان معده در نیامد غواص فکر هر چند در بحر اندیشه
فرو میرفت بدانه در صدف قعر عمیق بیمنا راه نمیبرد وحصاد وهم
در فروع عموره رنج مسکون با همه سعی که داشت بخوشه بر نمیخورد واگر
صورت حنطه وشعیر در نظر قحط رسیده می امد یاد از مضمون اذا
رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا میکرد واگر هیولای عنب در تاکستان خود را بچشم
گرسنه مینمود حرف از مدلول کأنهن الیاقوت والمرجان بر زبان
می اورد غنی و فقیر در فکر خواستن وضعیف و قوی از بی قوتی در
کاهدکاستن مصدر یوزه سوالی بجوانی نمیرسید و بدار فـ

ابره

دیده گرسنه روی خوانی نمیدید بوی طعام در بیت الاحزان بینوایان
کار بوی پیراهن میکرد وصورت نان در شبستان خیال
گرسنگان فروغ ماه واختر میداد فحوای دعای ربنا انزل علینا مائدة
من السماء روی اجابت نمیدید ومنطوق امر لازم کلوا واشربوا
بمضامین نمیرسید اقبال مستعار اگر چه نان یکسی مینمود وجای بود تازه
و بخت بیدار اگر لقمه در خواب بنظر ناتوانی می اورد دولت رایگانی
مینمود بی اندازه بحدیکه منطاه کاه را از دیوار میربودند که دانه از ان
روییده و یکمنداه تربار را بر زمین میکشیدند که خوشه باین حی ماند
ارواح ثلثه از بی قوتی قوت حمل قوی نداشتند واگر ناکام
بغرمود طبیعت مدبره بر میداشتند در نیمه راه میگذاشتند
بیوتات چنان از طعام خالی بود که موش وسواس هر چند در انبار
ثلثه دماغ میدید بدانه از ذخیره قوی وحواس پی نمیبرد و در بیت
بنوعی از حبوبات پرداخته نبود که مور حرص در چهار رکن خانه بدن باهم
سعی وتکاپو بحبه از ان اندوخته اخلاط وارواح بر نمیخورد کاسه
طبع جوان

بخیلان نهی ور شنید آرزو چون مگر خلسان در نفس کم بیبی
وکونهی شعیر ترید شوی گرفتنه و خوشه منزلت ثریا بذیرفته نظم

چنان قحط افتاد در روزگار « که شد اشتها سال و مه روزه دار
نبد هیچکس را بنان دسترس « همین حرف نان بر زبان بود و بس
لئیم البخیلان گشته طبع جهان « از نشد شامه محروم از بوی نان
اگر نان کسی را بخواب آمدی « به بیدار از دیده آب آمدی
بدریا نبخشش کف منبع جود « نگان روی دنیا بکس مینمود
گرسنه شکم دیده بر آسمان « بمانان بمنبان گشاده زبان
قوی یا اشتهاد ستها بر دعا « بقرص مه و مهر اشارت نما
اگر دودی از مطبخی بر شدی « تماشای محشر میسر شدی
وگر بوی اشی رسیدی بکس « نفس تند گشتی ببوی نفس
کجا حرف حلوا کجا حرف نان « بیکبار کی آمدی بر زبان
بدریوزه بهر معاش حیات « نوشتی قصار قناعت برات
بجان بخشی مژده لا یموت « شدی رزق یکماهه یکسال قوت

مدگان

دهقان
بدگان خباز جان در گرو « سوی کشت دهقان نقش تندرو
ز شام یتیمان بخواب و خورد « شدی طول روز قیامت بکرد
ز راه غریبان بنجان مال « شده قرص گردون مطبخ آسمان
نفسها ندنبال بوی طعام « شدی بید سر رمق تیز گام
ورع پیشه را ابر یک لقمه نان « نه تاب تحمل نه وسع توان
چنان کیسه رزق بیمایه بود « که همسایه بیزار همسایه بود
غضبناکی مهر دیوان رزق « در اخراج مرسوم خواران رزق
سفید از طمع چشم امیدها « پر از خون دل کاسه دیدها
نه خوانی لب کاسی میکشید « نه نانی بغور کسی میرسید
کشیدی بسوراخ اگر دانه مور « گرسنه از و میگرفتی بزور
وگر موش از خانه بر دانه بود « همان دانه آتش دشمن خانه بود
چو در خانه نان می‌نمودی بخواب « ز گاو و شش یک دم رسیدی بتاب
جو از روزنی دود رفتی بدر « رسیدی بران در حشر لشکر
نهالی اگر میوه بار داشت « ز بن کندنش اشتها کار داشت
چنان بهر حلوا تیسر ز بان نان تو بعو طاق بود
...

القصه بعد از اشتهار بلای غلا و انتشار قحط و غلا چون کاروان
بی برگی در کنعان نزول کرد و قافله سال از اشتهار آسایش تنگ شد
خیل یاجوج جوع دست تعدی بنیاد بلاد عروق و شراین گشادند و لشکر
قیامت حشر گرسنگی سر در شکم بند کشور معده نهادند اطفال گرسنه
چشم حرص بر خوان گریه کنان بسر تنور معده می دویدند و ایتام سیر
نخورده آتشی در سرای شبلوع و زقاق امعا سر می کشیدند در شب
اخوان بی برگی اظهار و اعلام رسید و بی نوائی فرزندان آن شیخ مهمان
نفر از عیان کشید استغاثت بیت الاحزان بر و مد وار
از حضرت یوسف اهل و عیال طلب کردند حضرت یعقوب فرمود که ای
فرزندان چون مرور مارّه و عبور سیاره بر شارع طلب از
منهیان و ثقات کاروانیان شنیده ام که درین سال عزیز مصر قدم در
عدالت نهاده و دست بذل و احسان گشاده سفره سخاوت بگسترده
و مائده کرم بر آن چیده صلای عام در داده و در ضیافتخانه اکرم الضیف
در بسر روی همه کس گشاده خاص و عام را اطعام میدهد و غریب و شهری را
انعام

انعام میکند بیکاره و انشار امی نوازد و کار آمده و رونده بدستیاری
خدام همت چنانچه باید میسازد غنی و فقیر را بر یک مائده مهمان نشاند
و صغیر و کبیر را بیک دستور ضیافت بجای می آرد نه توانگری در حضرتش
منظور است و نه درویشی از مایده انعامش دور خلق وسیعش در
میزبانی دم از آثار خلیل میزند و حلم منبعش در مهربانی و غریب نوازی
یاد از شعار اسمعیل میدهد و فروغ مشعل لطفش چون شعاع نیر
اعظم بر همه کس می تابد و پرتو قندیل مهرش چون صیت نیکنامی و سخاوت
همه جا می رسد زبانها در شکر جود او ناطق اند و بیانها باتفاق در
انتشار آثار کرمش مطابق و موافق سخاوتش همه آفاق را احاطه کرده
و مائده بذلش چون فکر دور اندیشش تمام ارباع عالم دویده همتش روی
منت ندیده و احسانش نام منت نشنیده نه درم و دینار مستعار
را در نظرش اعتباری و نه جود را در قضاء حاجت ارباب حوائج انتظار
نه سائل بر در دولتخانه عطایش محتاج طلبیدن و نه خواهش در جناب
دادش مغبون و ملوم منت کشیدن در جنب انعامش رنگ

طمع هر کس نشکسته و در کشف الکی آتش بر روی عرض باب ارباب ابرام کسی در نبسته نوید نسیم التفاتش در گلشن قلوب امیدگان

باد باد بهاری میدمد و شمیم عطر توجه اقبالش در مشام انفاس رونده

گان کار مشک تتاری و عود قماری میکند سایهٔ بان جاهش همه را

در ظلال مرحمت جا داده و بشارت آن لطف خلایق پناهش

بالین نرم در زیر سر آشنا و بیگانه نهاده و در نظر عزتش هر کس

عزیزست و در حریم جناب جود و کرمش هر بینوا و مفلس غنی و صاحب

جاه گوش هوش بر سوال ارباب مسئلت نهاده و دست

و دل بر ایثار اصحاب حوائج و منزلت گشاده نظم

عزیزی ز ذات عزیزش بکام ‧ بزرگان حسین ستمیش بنام

بجا صفا دیده است روی ‧ بلندی بسطر زده خاک کوی

همه از عطر گیسو معطر چمن ‧ همه از نکهت موی ظرف چمن

همین توجه حصول مراد ‧ ز حکمش تواضع سکون گشاد

بنای اساس سپهر وقار ‧ ثبات کمالات بر اعتبار

همه

همه راحت روزگار تعب ‧ همه مایهٔ انتعاشش طرب

صلای کرم داده در بار عام ‧ بمهمان دعا کرده هر صبح و شام

سخاوت رسیده بحد کمال ‧ غنایت گذشته ز حد مقال

نه بحر سحابش بساحل کشد ‧ نه کان عطایش باخر کشد

ز عدلش مهمات پرداخته ‧ بجز ادا کارها ساخته

شمایل وکیل سرانجام کار ‧ مخایل کفیل نظام مدار

عبارت بجمل ادا آشنا ‧ اشارت همه گوشش مدعا

همه مایه مردمی گفتگو ‧ همه نشاه ابتهج حرف او

بهنگام بخشش بحجت عطا ‧ بجاه نوازش بقدر سخا

نه خواهش جور و سیلی انتظار ‧ نه کاهش فتد در عیار وز بار

ز انعام عامش حوائج قبول ‧ ز لطف کرامش مطالب وصول

نوازش ز حد نهایت برون ‧ عطابخش از قدر طاقت فزون

مروت بجا بخش پاس حیا ‧ فتوت زبان بند شکر عطا

منزلت بجا کش بند کر چنین ‧ عزیز برد از عزیزی چنین

قدم همت در طریق سعی و کوشش گذارید و بیش از یک اطفال
و سایر اهل و عیال در معرض تعب و نکال اندید بجانب مصر رفته از
حضرت او قضاء حوایج و حصول تمنا مسئلت نمایید که او این احسان
کامل وجود و اعطاء شامل که از او منقول است لا محاله استدعا و متمنیات
شما به رتبه قبول و باجابت موصول خواهد بود فرزندان حسب
فرمان والد ایشان تهیه اسباب سفر مصر کرده بساعت
مسعود بضاعتی که داشتند بر شتران گذاشتند و قرین
رجاء و رفیق قوافل تمنا روان شدند بعد از طی منازل و قطع مسافت
بین المراحل وجاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم و
هم له منکرون و آمدند برادران یوسف بمصر پس داخل شدند بر او
و در حین دخول و عرض تحیت صدیق ایشان را شناخت و ایشان
او را نشناختند در عدم معرفت ایشان برادر را وجوه متعدده محتملست
یکی طول عهد که بقول اشهر چهل سال بود چه ایشان او را در سن صغر
و عنفوان مراهقت بمالک فروخته مفارقت کرده بودند و تمادی

مدت در مراهق مبدل بهیأت و صورت و مع هذا از اختلال
احوال و تشویش امانی و آمال که او را بدان حال گذاشته بودند و
اعتقاد هلاکش داشتند و هم قلت اعتنا و ندرت اهتمام
بآغاز و انجام انتهاء مهام او و منافات حالی که مشاهده کردند از ملک
و سلطنت و وفور عظمت و حشمت و کثرت خدم
و حکام طبقات امم و مجالس اعراب مجلس ملبس بملابس
ملوک و قواعد رسوم جهانداری و قوانین شرایط حکمرانی
گذاری و آثار معدلت و نصفت و شعار شوکت و سلطنت
و مطابعت اسباب رعیت و ثبات شکوه و وقار و قرار تمکین اقتدار
و اقتدار و وسعت ایوان و سراپرده و فسحت مقام و مأوا و اجراء
فرامین و احکام و قضاء مآرب و حوایج انام با آنچه او را بدان
مفارقت کرده بودند از فروختن بثمن قلیل و صغار سن در ابتدا
حالت او بامالک و هنگام رحیل و فقدان اخبار در مدت مدید و عدم
... ران آثار در زمان بعید چه در این حالت اگر متصور برادری نخواهد از آنها

ریحان قصید

هرسید در مقام تصدیق بتکذیب ظنون داراء عیار ماهیت نمود
(سیمار / سلیم) سلاطین که مشاهده می‌نمودند موافق آنچه می‌شنودند
چون جلوس بر سریر مذهب و بستن عصابه مرصع و تاج و اکلیل
که شعار دودمان خلیل و خاندان اسرائیل بود چهارم احصار وقوف
ایشان بنابر سطوت سلطنت و قواعد شکوه اصحاب قدرت
و حشمت در مقام طلاب حاجات و اصحاب مرغبات و تمنیات
چه بعد زمانی بسبب عدم عرفانست سیما و فتنه کهانی علاوه آن گردد
پنجم جیلوله نقاب چه مشهور است که صدیق عالیجناب همیشه
عارض چون آفتاب را در نقاب در نقاب احتجاب پوشیده
داشت تا فتنه‌ها و احیاء سحر نشود ششم دانشمندان و فضلا
مجلس ملوک جهالت را احتشام و مهابت از تشریف کریمه تؤتی
الملک من تشاء و تعز من تشاء ناشی میشود که سبب رعب
و حشت زیر دستانست خصوصا در مقامی که وارد مجلس ارباب

سلطنت

همان گرسنه بخلوت خانه احتجاب و استتار و زاویه نگرانی و انتظار
رسانیدند چو خالی دید خلوتخانه را اغیار خیال یار دمساز می‌نمود [illegible]

محبت گرم کار مهربانی وصال یار ساز نکته رانی
هوس منظور شغل عشقبازی دلی در خلوتی در طپیدن
هم آغوش خیال حسرت دوست بمیگنجید همچون غنچه در پوست
جهانی مایه دار از باغ رخسار چو دیدن کام جو از شنیدن
دلی در کارسازی آتش خوی زبان در عشق ورزی او رین گوی
دو عالم کرده مرهون محبت همه رمز محبت در میان داشت
سرور بیکسی در وی امواج زن بود تو گفتی منشین خلوت نشین بود
برنگ کار رنگریزی که زیباست طرب مستانه خود را داشته
سخن در برده اسرار میگفت نشان از زبان یار میگفت
جا گذار از ره و شوق که از مدتها در کانون سینه آتش مشتعل بود
[illegible] که خوشحالت زلال وصال آن عین الحیوة
[illegible] بجار مواد سودا که از خشک مغزی سموم مهیا

بیار عاشق و جانانه / تمامی ترتیب کار و زن / دمامی محبت عشق بدید
هم آواز وصال حضرت یار / سراپا دیده شد در کار دیدن / همه
[illegible] لبها وصل [illegible] / سرو و نهیب در قصه [illegible] / دهان خنده از شادی [illegible]
شراره عشق و آتش / [illegible] در التهاب
جهار اشتیاقی یافت / با عشق و از آنجا [illegible]

از مسامات تراوش نمود و ندانست جنبان در اضطراب افتاد و کر جز بنفیر
معجون بحاجز مواصلت آن مسیح دار الشفاء عز و جلال استغنا مگر دید
چون یأجوج درد محبت بر در و دیوار شهرستان وجودش هجوم کردند
و لشکر قیامت حشر عشق در برج و باروی اساس حیاتش دست تطاول
بیغما بر آوردند علمدار سپاه صبوری رایت پایداری را نگون کرده رو
روی بگریز نهاد و سپهدار خیل شکیبایی دست از ستیز باز کشیده بهانجی
که بود از پای در افتاد مخدرهٔ حیا از پس پردهٔ ستر و عفاف برون آمده
سر بسر چهار سوی رسوایی دوید و مستوره خانه نشین حجاب نقاب احتجاب
از چهره برداشته پیراهن ننگ و نام بدست ناصبوری درید حرکت
آتش تنگ در گریبان سکون زده از دار قهرستان در او بخت و وقار
زاویه نشین از هیچ طرف روی ننموده بکام و ناکام در بیغوله گریخت زلزله
بخار محبت طاق ایوان سرای هستی را در هم شکست و نهیب صدای رعد
اساس سخن شوق دست و پای ساعی صبر را بر هم بست نظم
نه دل آرام کردن می‌توانست ** نه خود آرام کردن می‌توانست
ستی از خنجر غم نیم بسمل

فتاده آتشی در خانهٔ دل ** در خلال این احوال بمعاونت عقل دور بین
و مظاهرت خرد بصیرت آیین چاره سازی در کشید بر داری دید و حصول
مراد در وجود مراد موصول یافت دل از هر چه داشت برداشت و دیده
توجه بر سواد آن سودا گماشت بتمنای وصل بذل مال را پیش نهاد همت
ساخت و بآرزوی دست رسی صحبت مطلوب خزانه از نقد و
مرغوب بپرداخت نظم نکتمی برآید زر زر کارها ** به بیچارگیها کند چاره‌ها
از و مشکلات جهان حل شود ** ازو رخنهٔ نقصان مکمل شود ** بپوشد لباس عیب را
اشیای دهد صورت زیب را ** با خود اندیشید که منی برجان غم پرور منهم
و به بهای خرمی چند بهای گهر مند هم اگر از درم و دینار مستعار دست
کشیدم گنج را بنهان موفور همیشه برقرار رسانیم و اگر استغنای همت
بر دوستی زر زیاده افتاده‌ام خدیو از زر ابر بسر بر رغبت و کامرانی
نشانده‌ام درم و دینار را چه اعتبار که در راه وصال دلدار قفل خرد گشودن نتواند
شکست و سیم و زر را چه قدر که در گرمی بازار جان و دل بر آن بها نشکنند
پا سود باز از محبت همینست که در راه تمنای جانان دست از جان

تا بجان آمد رسید و نقد دل مشتری را در کیسه خود بگذاشتی و در دامن مشتری ریزند
از سیم و زر چه آید دو عالم اسباب جهان کون و فساد اگر بیم نگاه
جانان بشود ارزان است و جهان جهان نقد روان اگر بعوض یک نیم جه لاله
رخان بر آید رایگان است جنس کم یاب مشتری پسند وصال با سرمایه وصال
حیات ابد را شاید و از گران قیمتی متاع التفات دلدار تمهید اسباب
عیش جاودانی اید بالجمله بعد از سعی میانجی همت دو دست کشی دلال بازار
شوق و محبت و فراغ عرض خزانه سیم و زر و نقل صنادیق لعل و گهر عزیزها
بهمراه کاری پافرستاد و خریداران میدان بازکشیدند که سنجان نکته از مید شد
بهر قیمت که بالا گوید منکرد قبول مشتری عرض میکرد بهر آن مبلغ که بایع بر زبان راند
عزیزار زیر گنبد میخواند بجای نرخ کالا را رسانید که در تحقیق مبلغ باز میشد
بهر جا بر دو مالک نرخ کالا محبت خسمک میزد که بالا بجای که عشق آید خریدار
متاع میتوان بردن بیازار بهر جا مشتری باشد بیازی فزو همین توان دکان نا زی
محبت هر کجا پای نهد بیش توان انجا قراری داد باخوش بهر جا حسن گرم بازار
نشیمانی بباید برخرید ز بیازاری که جنس جان فروشند دو عالم کرده ارزان فروشند

فتوحی شست پای بر جهان زن خریداری دامی بر بیابان قدم کش شو که خوش گرمی بماناد
که بیستر اگر مستی خرید آید اگر در کیسه است نقد بیابان بهر جا جنس بی ما بیاز ارزان است
متاع حسن ارزان است ارزان متاع حسن بسیار است بسیار اقاضای خریدار است در کار
بر روح اجت بعوض سیم و زر است بکش دست از خریدار آنکس دماغ را شعور رکه ور
والی خواهان یک عالم سر ورزه دو روزی راه موشی میتوان زد در این بازار خوش میتوان زد
نوری کامرانی میتوان داد قرار زندگانی میتوان داد در بازاری که فروشند
با عدم عجز حال دل ابر انجه متعرض شد بر بکیرد خریدار با وجود حصول تمام شرف بدلیستگی
کالا از سر سودا در بگذرد در آن بازار سودی میتوان کرد مدارا با تماشا میتوان کرد
نگفتگوی دلال محبت بگفتگو میتوان کرد نه خواهشها که از بهر سود کالا
قیاس از زر وه میتوان کرد نه خون دل عوض قیمت فروودن ز نقد جان جهان میتوان کرد
ره و بهر چند بالا قیمت حسن بود ارزان دو بالا میتوان کرد در آن بازار گرم عالی را
فروودن بیجا با میتوان کرد فتوحی گرم بازار عشق است قیاس کار را نی میتوان کرد
مرحبا لسان فصاحت نشان در توصیف گرمی آن بازار چه توان گفت از خوبی پیشه
کالا و سبر توان کرد و چند ایشان با عرفان در توصیف رواج هنگامه آن

معامله چه گوهر شناسان الماس فکرت توان صفت از خواهش مشتری تحسین
توان نمود بازار بازار و نیاز گرم شده بایع و مشتری در کشش و کوشش افتادند
و مقام مباحثه و منازعه روی نموده مانع و مستدل روی در راه منع و استدلال
نهادند مضایقه بایع بر خواهش مشتری افزود و افزودن مشتری بانهای بایع
می نمود قضا دخیره لالای بر میان زده در میانجی افتاد و قدر بالجمله معدو [illegible] بود
کام سود در میان نهاده در سر انجام آن سودا داد [illegible] میداد هر چند
نرخ کالا بالا میگفت غیر صاحب تمیزی دو بالا میداد و هر چند صاحب مال
بترفیع ثمن در مقام دستگی مینمود خویش حیلهای انگیخت مشتری کامل عقیر
زر گوهر در ترازوی بخت گران قیمتی ثمن زیادتی ثمن را اسکت نظر در
می آورد و نفاست کالا بهارانی بها در نظر جلوه میداد هر چند عدم مضایقه
در افزائی ثمن بایع را در تعجب می انداخت خوبی مبیع در میانه کار مشتری
مباحثت [illegible] چو جنس میباید ابد بازار توان کردن تماشای چه بازار
چو باشد خواهش از هر سو [illegible] باشد در ان سودا تمنا چه کر سیماد در ان بازار باشد
که با معشوق و عاشق کار باشد همه سود است سودای محبت چه مطلوبست غوغای محبت

فروشد گران حسن گران جان خرید عشق خواست ارزان در معالم
التنزیل مسطورست که مراد عزیز در استیفای مراد زلیخا در ان مبالغه بجایی
رسید که چهار مرتبه یوسف را توزن در آوردند نخستین با نقره مسکوک
برابر کردند و دوم با طلای تمام عیار سیم با حریر محض و چهارم با مشک
اذفر و در ان وقت سیزده ساله بود و بوزن چهار صد رطل بود و کمیت
رطل ان زمان معلوم نیست چو شد هنگام دولت مهیا
بزور سعی عشق کار فرما بکوششها اقبال جا بکرد ملک کار زلیخا را بر آورد
بر آمد حسن بخت از خواب مستی قدم کش بر بلندی زد ز پستی نهال عنبرت آمد در دمیدن
دمیدن متصل شد بار [illegible] دلجوی طلب اندوز تجلی زر شد از صبح نو روز
رجا م چو [illegible] انجام خمار خستگی شد فکر [illegible] شب هجران بحر [illegible]
سر آمد روز غم روزی [illegible] گل اقبال شد بار آور [illegible] چراغان کرد شمع عاشق [illegible]
جهان مست بهار [illegible] شد [illegible] ممنون فیض [illegible] ز صهبای عشق [illegible] جام
ره بسیار غم طی شد بیک گام همه کار محبت یافت سامان همه اندوه محنت شد بپایان
محبت ممنون [illegible] وداع کرد هجران [illegible] سرانجام یافت کار عاشقها

همه گل کرد کار عاشقیها ۞ اثر بخشید آه سحرخیز ۞ برآمد کام عشق عاقبت خیر

در آمد دولت از در خوش کوبی ۞ لبالب گشت از رفتار جو بی ۞ دمید از برج عشق کوکب بخت

بلند شد شادی روز آمد از بخت ۞ سر آمد روزگار ناصبوری ۞ بهم بر زد زمانه کار دوری

سپهر از قصه هجران زبان بست ۞ کمر بند بلائی بر میان بست ۞ بجوش آمد [illegible] سیاره عشرت

بجا آراست خمار عشرت ۞ بپای آمد عشق قوی دست ۞ نظاره آرام کوی دوستی

بر نور گوشش ماه سحرگاهی ۞ محبت کرد دست بجه کوتاهی ۞ بانگ ساز از پیچش باز

گشاد کار آمد عقدها باز ۞ چه خوش گفت این سخن [illegible] ۞ نماند مشکل عمر بیدار و [illegible]

نشست گرد هجران گرسیاهی ۞ ز روی ناس سحرگاهی برآید ۞ خوشا در سر که بها روشنایی

پس از شبهای تنهایی شنایی ۞ پس از پیری جوانی عشق [illegible] ۞ دو باره زندگانی [illegible] عشق

نوید عافیت از کار دور است ۞ چرا عاشق نه صاحب شعور است ۞ از این سودا [illegible] سرمایه سود

در این کار از زنی کمتر توان بود ۞ که در حسرت سرای بر آمد ۞ دو باره یافت او زندگانی

بعد از ابتیاع چنان متاعی گرانی [illegible] زیوف ناقص و قال الذی اشتراه

من مصر لامرأته اکرمی مثواه گفت آنکس که خرید یوسف را [illegible]

که در مصر بعزیز مشهور بود و بعضی گفته اند اطفیر نام داشت [illegible]

[illegible] گفت که گرامی دارید [illegible] مرتبه گردان مقام [illegible]

نیاز بدرگاه بی نیاز آورده دست دعا بر بارگاه کبریا جاه کریم بی انباز

برداشت و ظهور مدعا از روی صدق التماس دعا نموده برای تحفه

مطالب [illegible] از حضرت کافی المهمات مسئلت فرمود بموجب [illegible]

در باقی بود و دنباله کاروان نیاز براه نیفتاده که تیر دعا بهدف اجابت

اجابت رسیده و گوشش هوش نوای سرور افزای یا عبدی [illegible] المخلص

اجیبت دعاک شنید در خلال این احوال جهت رفع قیل و قال و قطع

خصم مایه نزاع و جدال در قضیه عزیز صاحب اقبال و شهد شاهد من

اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین گواهی

داد گواهی از زبان [illegible] زلیخا که اگر این یوسف را جانب [illegible] دیده رنجانده

میگویند و یوسف از جمله دروغ گویان است افشاء اسرار و اظهار [illegible] اخبار

بعنوان کنایه تعریض جمله [illegible] از صریح ابلغ واقع است بعد از ثبوت شرط

لزوم مشروط لا محاله محکوم است لهذا شاهد بتبیین آن سر از احوال [illegible] قمیص

کرده تشریح حکایت و [illegible] براءت دیگر نمود بعضی گفته اند شاهد نبی بود از

خویشان زلیخا که از تعشق او فی الجمله اطلاعی داشت و برخی برآنند که حکیم بود

صاحب رای صایب وذهن ثاقب که موافق عقل در آن قضیه حکم کرد و در وقت بوده
زلیخا از خوف بمصر بموجب قمیص تفحص فرموده بدرش همراه آمده بود و در حضور عزیز مصر
و در بیوقت در خلا زمن گذشت بر ان مقام افتاد و بعقیده بعضی از مفسرین طفلی بود
شیرخواره که یکی از خویشان زلیخا بر دوش گرفته بجا رسید و این قول بصواب
اقرب مینماید زیرا که این قسم حکم از طفل رضیع بغایت عجیب و بدیع
و در حصول براءت ذمت از گناه کمتر از وحی و معجزه است و قائم مقام
خارق عادت میتواند شد چون ما صدق شهادت شاهد السنه حقیقیه
بجانب عین و بطلان دیگری ابتدا بلفظ شهادت در آیه کریمه وارد شده

وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین
واگر بعکس اول پیراهن از پس دریده زلیخا دروغ میگوید و یوسف از راستگویانست
بیانست تقدیم صورت صدق زلیخا و کذب یوسف با آنکه قضیه بعکس بود
ظاهرا از اسلوب قول اول است در موافقت زیرا که زلیخا سابقه بالقول با
ظهار آن راز کلام خود را در معرض بیان آورده اگر سوال کند که شق قمیص از جانب
پشت سبب براءت ذمت یوسف باحتمال آنکه زلیخا بواسطه معاودت

ادراک

او پیراهن را کشیده مشقوق شده باشد لیکن شق آن از جانب
پیش چگونه دلالت بر صدق زلیخا میکند این صورت از دو وجه
احتمال دارد یکی بر تقدیر فرض محال صدق زلیخا مراد یوسف بر جسارت نموده زلیخا
بتقدیم ممانعت پیش آمده او را دفع میکرده باشد و پیراهنش در این حال شق شده
باشد وجه دیگر اگر در حین حملهٔ عند الفرض بجانب جانب او گریزان گشته
و از غایت سرعت و غلبه رعب و دهشت بر در آمده موجب شق
قمیص بحصول آمده باشد فلما رای قمیصه قد من دبر قال انه من
کیدکن ان کیدکن عظیم بعد از ظهور براءت صدق یوسف بدریدن شق
قمیص عزیز را نایره غضب در اشتعال آمده صورت عتاب
زلیخا در ضمن [illegible] والذهاب [illegible] خشمش در ستیز زلال الم
تشنیع بمرتبه استعلا رسید اما چون صاحب خانه ملکم عزیز بود
و سیاستی که موجب هتک حرم او و فراخور آن جریمه باشد از منتسبان
مینمود لهذا عزیز از راه موعظه و نصیحت سخن آغاز کرده گفت
این امر شنیع از کید و مکر زنان است و بدرستی که کید زنان و تیرگا

و نسبت داده است آن در مرتبه عظمت است زیرا که بواسطه نقص عقل و استیلاء
غلبه شهوت ناموس عصمت و نام عفت بر طرف گذاشته مرتکب
امر قبیح میشوند و شناعت و خجلت آن امر منظور نمیدارند قدم بر مرتبه خیانت
نهادی و هتک حرمت سیدا استی خود را فضیحت کردی و در مقام
خطاکاری و عصیان و محل زبان کاری رسیدی آن نسبت بر زن که گناه
گذاشتی خود را بدنام کردی و شکوه مراد از نظر همه بیان بر زبان آوردی
اضافه کنید بضمیر جمع مخاطب با وجود صاحب کید در این مقام جهت آنست
که در این امر کیدیست و دانستن تو این ان مجموع نسوان امر نیه علیها حاملت
بعضی از معتبرین گفته اند که از ابتدای قاله تا آخر این آیه از تتمه قول شاهد
و این وفق [illegible] است که شاهد تفتیش حال قمیص کرده باشند چه ظاهر آنست
که قال در جواب [illegible] برای متفرع بر یوسف اعرض عن هذا
عزیز از شیوع و اشتهار این امر شنیع اندیشناک گشته از روی
تلطف و حسن تعطف و تلوح مرتبه بیگناهی صدیق را استمالت کرد
و بوعد تفقد و بذل تودد در مقام عذرخواهی سخنان خشونت آمیز گفت

گفته بود درجه رفعش را زیاده از بیشتر مرتبه کمال رسانید و بر وفق مدارا
گفت ای یوسف از این گفتگو برگرد و دیده را نادیده انکار و کفر را
ناگفته شمار از این قصه ناگفته حکایت مکن و این گفتگو ناتمامت مشهور
مپسند مبادا که تذکار این کلمات موجب عارست و تکرار سبب اشتهار
باک مدار که تو معذوری و از ارتکاب محظورات و معاصی دور
چه براءت ذمت تو بشهود عدل بر ما ظاهر شد و بیگناهی موافق عقل و نقل
بر منصه ظهور تجلی در آمد نقل مباور بر زبان این کفر و کور را رخاطر
محو کن این عیب و عور را و زبان در بند از افشاء این راز که گر شد
فاش معرا بدنا دارم بجلیس بر زبان نهاد استانت شکوه ترا
سلطان از بانست خموشی سید این تشدید را بگفتن بهتر
این ناگفتنی راز چنین ناموس حکایت باز نابی اگر شد است شاهد
داستانی در این دل گر خبر خاریدگو شی براه افتاد از پی لب خموشی
و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین وای زلیخا توبه کن
از خدای تعالی از ارتکاب این فعل منهی عنه که عزیمت بر امضاء آن

درست کرده و بایقاع آن جازم شده امر بشن خواه

برد درد اخر بهار نشین * عزیزی طرف شد خوار نشین * طلب کرد صبر استغفار دارد

ملامت کردنی در کار داری * ورت فرزانی چنین خوانش تو بیجود داد بند چندین عذر دست

دگر صبر اسنا سوز و گدازی * سر از دنبال هر یار است نیازی * قدم کش شو در کار الهی

زبان شو چنین در عذر خواهی * خطا کاری ببین ترک هوا کن * خطا کاران یک چندی دعا کن

بد بختی که تو ارکرده خطا کار را بوجوه غیر محصوره چون مطالبه قضاء شهوت

از روی خیانت و هتک حرمت و شق پرده ناموس عصمت و اسناد

خیانت بصاحب صلاح و عفت و قال نسوة فی المدینة بعد از شیوع ان

سر مخفی و ظهور ان راز مهیج در میان مصریان گفتند جماعتی از زنان مصر و آن

پنج نفر بودند زن حاجب سلطان و صاحب دواب و خوان سالار و ساقی و امیر

زندان و بعضی گفته اند مسمیات چهل تن بودند از زنان اشراف مصر نظم

جوان را ز نهانی پرده در شد * همه پیر و جوان مصر را خبر شد * زبان را در ملامت تیز کردند

سخن را نیز رنگ آمیز کردند * بسی چون تشنیعش با هم نشستند * بنای خویشتن در هم شکستند

نیاورد سموم عشق تابت * محبت او کارش همین است * شعار پرده بوشی نیست در عشق

خموشی گوی خموشی نیست در عشق * سموم عشق او دل گدازد * اگر شور اکبر

سازی نسازد * زبان دان رموز بی زبانی * نهان عشق را نجید عیانی

سخن فهم کتاب شرح عشقی * ز سری فهم اسرار خموشی * رموز عاشقی

فهمیدنی نیست * بجز عنوان نهان کردنی نیست * نقدهای عشق کار روحانی

توان فهمید از هنی گفتار * تغافلهای نازنینست این * توان جست

از بسیار حدمت آیین * همین گر عشق را فکر نهفتن * کند وقف نهفتن مشق گفتن

نهان گر دارد اشک ارغوانی * عیان گردد ز رنگ زعفرانی * اگر او ماتم داند

دیده گوید * اگر دیده و گر نادیده گوید * ملامت مشکلان در گفتگو

نهان دادند داد از رو * که عشق گوید چه بیمار اخبر شد * محبت شد عشقش

بلند شد * چو عشق غیر تشن زبان خورد * صبوری از غم آن که گو شد

امراة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا مقول قول ایشانست

یعنی زن عزیز آمد شد * علام کنعان خود را از و موافقه و قضاء شهوة

مطلبد بتحقیق که دوستی غلام را در دل خود جای داده تا دیگری بران اطلاع

نیابد رازدوستی او را نمی رساند که در اندرون عشق غلاف فلیت نفوذ کرد

او ذنی

ودر جمیع اجزاء آن داخل شده مراد از شغاف غلاف قلب است یا غشاء رقیقی که
بر دل کشیده باشد و احاطه جمیع اجزاء آن کرده و اختصاص محبت بدل از جهت
اشرفیت اوست نسبت بسایر اعضاء یا از جهت محل نزول موکب همایون محبت و مظهر
سرادق جاه و جلال عشق والا رتبت است کما قال بعض الحکماء انه جنون الهی
یتولد في القلب اولا ثم ینتشر منه الی سایر الاعضاء و در بعضی قراءة شعفها
بعین مهمله آمده یعنی مشعوف محبت غلام گشته نسبت بمرتبه کمال رعایت
محبت با او پروای صحبت دیگری ندارد و مع هذا غلام را با او الفتی نیست و بار او
از همه خواهش و دوستی تحقیقی نه سر از متابعت او می پیچد و قدم در راه
طاعت او نمیگذارد نظم جام بالوار عشق مستیست .. همه ز ر خریدی پای بست
کجا رسم محبت کیش باشد .. که عاشق بر غلام خویشتن باشد .. کجا معشوق از دور خریش
بهر زاری نگردد دستگیرش .. دعا [illegible] او ندارد .. هوای آرزوی او ندارد
اگر صد خواهش آرد در عطایش .. کند مشق جفو پیشی ز خوانش .. و گردد خاک میدان نشیند
کجا گردی بدامانش نشیند .. از آنجا حسن دیده است و با هم آشنایی که میکند بیگانه
وار بیکنجی نشسته نه از غمش غمگین است و نه در شادیش شاد همنشین نه برابر

قدر

حرامك ويؤمن بمحكمه ومتشابهه
واجعله الشافي قبري وحصنا في
حشري واجعلني ممن توفعه بكل
آية درجة في اعلى عليين آمين
يا رب العالمين بمحمد وآله الطاهرين
عند دخول المسجد چون در مسجد
داخل شود پای راست پیش نهد و
بگوید بسم الله وبالله ومن الله
والى الله وخير الاسماء كلها لله توكلت
على الله لا حول ولا قوة الا بالله اللهم
صل على محمد وآل محمد وافتح لي باب
رحمتك وتوبتك واغلق عني ابواب
معصيتك واجعلني من زوارك و
عمار مساجدك جل ثناء وجهك
عند خروج المسجد هرگاه از مسجد بيرون

بیرون آید پای چپ بیرون نهد و بگوید اللهم
دعوتنی فاجبت دعوتک وصلیت
مکتوبتک و انتشرت فی ارضک کما امرتنی
فاسئلک من فضلک العمل بطاعتک و
الاجتناب عن معصیتک و الکفاف من
الرزق برحمتک عند الفراش روایتست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بجای
خواب آمدی این دعا خواندی اللهم انی [struck through]
اعوذ بک بمعافاتک من عقوبتک
و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک
منک اللهم انی لا استطیع ان ابلغ فی الثناء
علیک و لو حرصت انت کما اثنیت علی
نفسک عند النوم نقلست که چون رسول صلی الله
علیه و آله و سلم خوب فرمودی بر جانب راست تکیه کردی
روی بقبله و کف دست راست در زیر رخساره
راست

راست نهادی و گفتی بسم الله امرت
واحیی و الی المصیر اللهم امن روعتی
و استر عورتی رد علی امانتی
از امیر المومنین علی علیه السلام که فرمود که هر که اراده خواب
کند باید که بنهد کف دست راست خود را زیر
رخساره راست و بگوید بسم الله وضعت
جنبی لله علی ملة ابراهیم و دین محمد
و ولایة من افترض طاعته ماشاء
الله کان و ما لم یشا لم یکن ایمن و محفوظ
ماند از غارت دزد و فرود آمدن خانه و ملائکه
او را استغفار کنند [illegible] الامام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که هر که در وقت خواب
سه بار این دعا بخواند از گناهان پاک شود همچون
آنروز که از مادر متولد شده الحمد لله الذی
علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبر

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَلَكَ فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتىٰ وَيُمِيتُ الْأَحْيَاءَ
که چون
وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بجای خواب آید طهارت کند و وضو سازد که جامه
خواب حکم مسجد دارد پس با وضو باشد همیشه
در نماز و ذکر خدا خواهد بود و ثواب احیای آن
شب خواهد داشت و چون تکیه کند بر جانب راست
خسپد و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ
اللّٰهِ وَعَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ اللّٰهُمَّ إِنِّي
أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَوَجَّهْتُ وَجْهِي
إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَأَلْجَأْتُ
ظَهْرِي إِلَيْكَ وَتَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ رَهْبَةً
مِنْكَ وَرَغْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا إِلَّا
إِلَيْكَ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ
وَبِرَسُولِكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ اللّٰهُمَّ إِنْ

أسلمت

أَسْلَمْتَ نَفْسِي فَاغْفِرْ لَهَا وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا
فَاحْفَظْهَا كَمَا حَفِظْتَ أَرْوَاحَ الصَّالِحِينَ
و تسبیح زهرا علیها السلام بگوید که در خبر است
که هر که تسبیح زهرا علیها السلام بگوید
در دیوان اعمال او در آن شبانه روز هیچ گناه
نماند که آمرزیده نشود و آیة الکرسی نیز بخواند
که در حفظ امان تعالی باشد و شیطان از او دور گردد
و درهای رحمت بر او بگشایند تا بامداد و خدای
عز و جل گناهان او را بیامرزد و اگر در آن شب
بمیرد شهید باشد و اخلاص سه بار بخواند که از
امیر المؤمنین علی علیه السلام نقلست که هر که سوره
توحید نزد خواب بخواند سه بار حق تعالی پنجاه
هزار فرشته را بر او موکل کند تا محافظت
او نماید و در آن شب و هر یک از معوذتین نیز
سه بار بخواند که از شر جن و انس و وسوسه شیطان

ایمن باشد و نیز در خبر است از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که هر کس این سوره ها نیز در وقت خواب
بخواند همچنان باشد که همه قرآن خوانده باشد و از
گناهان بیرون آید همچون آن روز که از مادر متولد شده
باشد و آیه سخره إنّ ربّکم الله الذی
خلق السموات والارض تا رب العالمین بخواند
که از شیطان محفوظ باشد و آیه شهد الله تا آخر
نیز تلاوت کند که حق تعالی آفریند هفتاد هزار
فرشته را که استغفار و آمرزش او بخواهند
تا قیامت و بروایتی دیگر است که چون آیه شهد الله
بخواند و بعد از آن بگوید و انا علی ذلک من
الشاهدین حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار
ملک را بر او موکل گرداند که تا قیامت بهر او آمرزش
خواهند روایتست از حضرت
از اهل بیت علیهم السلام که هر که خواب بیند
اگر رؤیای

اگر رؤیای صالحه است از نزد خدای تعالی است
آن را بغیر از دوست بکسی نگوید و رؤیای مکروهه
هرگاه که از آن آگاه شود آب دهن بجانب چپ
سه نوبت افکند و پناه جوید از شر شیطان و شر
خواب بد بکسی نگوید که هرگز ضرر آن با او نرسد
و نیز نقلست از اهل بیت علیهم السلام که در آن
حال از جانبی که بر آنجا تکیه کرده بود برگردد
و بگوید إنّما النّجوی من الشیطان لیحزن
الذین آمنوا و لیس بضارّهم شیئا
الا باذن الله و اعوذ بالله بما عاذت
به ملائکة الله المقربون و انبیائه
المرسلون و الائمة الراشدون
و المهدیون و عباده الصالحون
من شر ما رأیت من شر رؤیای
ان تضرنی فی دینی و دنیای و من الشیطان
الرجیم

الرّحیم ... در آنوقت که
از خواب بیدار شود بگوید الحمد لله الذی
احیانی بعد ما اماتنی والیه البعث
والنشور الحمد لله الذی رد علی روحی
لاحمده واعبده وحضرت رسول
صلی الله علیه واله وسلم چون از خواب برخواستی
حمد و ثنا و دعا کردی و خواب الحضرت
بچشم بودی نه بدل چه بدل منتظر وحی الهی بودی
پس گفتی الحمد لله الذی احیانی بعد موتی
ان ربی لغفور شکور و در روایتی دیگر گفتی
سبحان الله الذی یحیی الموتی وهو
علی کل شیء قدیر و بعد از ان گفتی اللهم
انی اسئلک خیره وخیر ما فیه واعوذ
بک من شره وشر ما بعده
از حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم که هر کس

در شب

در شب از خواب بیدار شود و بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر حق تعالی جمیع
گناهان او را بیامرزد اگر چه بسیاری کف دریا
باشد و چون خواهد که وقتی معین از شب بیدار
شود هرگاه بجای خواب آمده تکیه کند و بخواند
این دعا را که امام جعفر صادق علیه السلام از رسول
صلی الله علیه واله وسلم روایت کرده است که حق تعالی
فرشته را بر و موکل میکند که در آنوقت او را
بیدار بسازد اللهم لا تؤمنی مکرک ولا
تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین
اقوم ساعة کذا وکذا و نیز بموجب
روایت ابی عبد الله علیه السلام خواندن سوره
الکهف قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الی انما الهکم اله واحد فمن کان

يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا
ولا يشرك بعبادة ربه احدا
که همین نتیجه مسده [illegible]

حضرت رسول چون جامه نو پوشیدی
برخواستی و راست ایستادی پیش از آنکه
از خانه بیرون آمدی گفتی اللهم بک استتر
استترت و الیک توجهت و بک
اعتصمت و علیک توکلت اللهم
انت ثقتی و انت رجائی اللهم
اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم به
و ما انت اعلم به منی عز جارک و
جل ثناءک و لا اله غیرک اللهم
زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی و
وجهنی للخیر حیث توجهت
و نیز نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم

نیز در جامه نو پوشیدن میخواند الحمد
لله الذی کسانی ما اواری به عورتی
و اتجمل به فی الناس و روایتست که امام
جعفر صادق علیه السلام چون جامه نو پوشیدی
دعا میخواند و هر آنکس که درینوقت این
دعا بخواند امرزیده شود اللهم اجعله
ثیاب یمن و برکة اللهم ارزقنی خیر
شکر نعمتک و حسن عبادتک و العمل
بطاعتک و الحمد لله الذی رزقنی ما
استر به عورتی و اتجمل به فی الناس
[illegible] چون زیر جامه
پوشد و ایستاده و رو بقبله نباشد و بگوید
اللهم استر عورتی و امن روعتی
و اعف فرجی و لا تجعل للشیطان
فی ذلک نصیبا و لا الی ذلک وصولا

فیضعو الی المکاید ویعیذنی
لارتکاب المحارم عند التمشیط

جون دستار بندد بر پای خواسته بگوید
اللهم سومنی بسیماء الایمان
وتوجنی بتاج الکرامة وقلدنی
حبل الاسلام ولا تخلع ربقة
الایمان عن عنقی عند النظر الی المرآة

جون نظر در آینه کند باید که آینه را بدست
جپ بگیرد وبگوید بسم الله ودست راست
بر پیشانی نهد وسه کشد بآن روی خود را
ومحاسن بگیرد ونظر در آینه کند واین دعا
که از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست بخواند
الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی
وصورنی فاحسن صورتی الحمد لله
الذی زان منی ما شان من غیری

واکرمنی

واکرمنی بالاسلام اللهم کما
حسنت خلقی فحسن خلقی وحرم
وجهی علی النار عند ...

مرویست از حضرت امام رضا علیه السلام که هر که
ایمان دارد بخدا و روز قیامت دارد
اکتحال بسرمه نماید که آن جلای بصر میدهد و
موی مژه میرویاند و بوی دهان خوش میکند
و در قوت باه می افزاید و منفعت میماند
تا سی سال و روایتست که حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم سرمه سه نوبت در چشم راست
ودو نوبت در چشم جپ کردی و فرموده است
که هر که سرمه کشد طاق باید باید کشید که بغایت
خوبست و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که هر کرا ضعف بصر باشد در وقت خواب هفت
میل بکشد جهار در چشم راست وسه در چشم جپ

کرده شود بقول رسول صلی الله علیه وآله وسلم چراغ
چشمست و در کشیدن امانت
ازلی که بچشم فرود آید و نفع آن تا چهل
صباح میباشد و در همین سرمه کشیدن این
دعا بخواند اللهم انی اسئلک بحق محمد
وآل محمد وان تجعل النور فی بصری
والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی
والاخلاص فی عملی والسلامة
فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر
لک ابداً ما ابقیتنی

عند التمشط

چون شانه کند محاسن را از زیر تا بالا
چهل بار بزند و انا انزلناه بخواند و از بالا
تا زیر هفت نوبت والعادیات بخواند
پس بگوید اللهم سرح عنی الهموم
والغموم ووحشة الصدور
ووسوسة

ووسوسة الشیطان

عند طلی النورة

نقلست از امام جعفر علیه السلام که هر که خواهد
که نوره بنهد اندکی از آن بگیرد و نزدیک بینی برد
و بگوید اللهم ارحم سلیمن بن داود علیهما السلام
کما امرنا بالنورة چون این دعا بخواند
او را از آن آزاری نرسد

عند [illegible]

مرویست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر کس طعام
خورد و بگوید بسم الله من ضامنم که المی باو نرسد
و از طعام شکایتی نداشته باشد و امام جعفر
علیه السلام فرموده است که آنکس که خواهد طعام
خورد دست بسوی لقمه فرود آورد و بگوید
بسم الله والحمد لله رب العالمین بیامرزد
خدای تعالی او را پیش از آنکه لقمه بدهن
برد و مرویست از امیر المؤمنین علی علیه السلام
که با امام حسن علیه السلام گفت هر لقمه که از طعام

کرم کو سر دکر خورد پیش از اکل این دعا بخواند

کما از جهت والم طعام ایمن باشی اللّهم

انی اسئلک فی اکلی السّلامة من

وعکه والقوّة به علی طاعتک و

ذکرک وشکرک فیما بقّیته

فی بدنی وان تشجعنی بقوّتها علی

عبادتک وان تلهمنی

حسن التحرّز من معصیتک و

حال اکل بر جانب چپ نشیند و

مربع ننشیند که آن موجب خشم

حق تعالی است عند الفراغ

بعد از فراغ از اکل طعام بگوید الحمد لله

اطعمنا وسقینا وایّدنا واوانا

وانعم علینا وافضل است که بگوید

الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم

عند الشرب

عند الشرب

نزد خوردن آب بگوید الحمد لله

منزل الماء من السّماء ومصرّف الامر

کیف یشاء و بسم الله خیر الاسماء

وسنّت او است که شرب بدو دست و به سه نفس

باشد و بعد از فراغ بگوید الحمد لله الذی

سقانا ماء عذبا فراتا برحمته

ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا

دیگر الحمد لله الذی سقانی فاروانی

فاروانی واعطانی فارضانی وعافانی

وکفانی و سنّت او است که بعد از شرب

لعن قاتل امام حسین علیه السلام کند که موجب

ثواب و حسنات است چنانچه در منهاج

الفلاح آورده که هرکه شرب نماید و ذکر

امام حسین عم کند و لعن قاتل او نماید نوشته

میشود برای او صد هزار حسنه و ساقط

میکرددازو صد هزار سیئه وبرداشته میشود
برای او صد هزار درجه وچنانست که صد هزار
بنده آزاد کرده باشد
الیت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
مرویست که هر کس در وقت خروج از بیت
خود این دعا بخواند جواد مطلق از حضرت احدیت
خود در رزق او وسعت کرامت فرماید اللهم
رضنی بقضائك وبارك لی فیما قدر لی
حتی لا احب تعجیل ما اخرت
ولا تاخیر ما عجلت انك علی كل شیء
قدیر دیگر روایتست از ابی جعفر علیه السلام
که هر که در وقت بیرون شدن از خانه این دعا
بخواند کار وی مهم دنیا وآخرت او ساخته شود
بسم الله حسبی الله توكلت علی الله اللهم
انی اسئلك خیر اموری كلها واعوذ
بك من خزی الدنیا وعذاب الآخرة
دیگر

دیگر روایتست از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که هر که خواهد که شر جن وانس از وی دور
شود هرگاه از خانه بیرون آید بگوید لا اله الا
انت سبحانك انی كنت من الظالمین
فوضت امری الی الله حسبی الله ونعم
الوكیل ما شاء الله كان ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم
ابو بصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت میکند
که هر که نزد خروج از خانه خود این کلمات
بخواند خدای تعالی مهم او کفایت کند
واز جمله شرها و بدیها او را محفوظ
دارد واین زید شود اعوذ بما عاذت
به ملائكة الله ورسله من شر هذا
الیوم الجدید الذی اذا غابت
شمسه لم تعد ومن

ومن شر نفسي ومن شر غيري ومن شر
الشياطين ومن شر من نصب لأولياء
الله ومن شر الجن والانس ومن شر
السباع والهوام ومن شر ركوب
المحارم كلها اعيذ نفسي بالله
من كل سوء [illegible]
درحين در آمدن در خانه بخواند بسم الله
وبالله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله السلام كند بر اهل خانه اگر در ان
اهل باشد والا بعد از شهادتين بگويد
السلام على محمد بن عبد الله خاتم النبيين
السلام على الائمة الهادين المهديين
المهديين السلام علينا وعلى
عباد الله الصالحين [illegible]
على المريض

على المريض منقولست كه هركه بر سر بيماري
رود بگويد اذهب الباس رب الناس
واشف انت الشافي لا شفاء الا شفاؤك
لا يغادر سقما اللهم اصلح القلب والجسم
واكشف السقم واجب الدعوة
منقولست از رسول صلى الله عليه وآله
كه هركس بر سر بيماري رود بگويد هفت بار
~~اسئل الله العظيم~~ اسئل الله العظيم رب
العرش العظيم ان يشفيك اگر اجلش
نرسيده باشد شفا يابد منقولست
از زراره كه كسي از امام محمد باقر عليه السلام
و امام جعفر صادق عليهما السلام پرسيد كه هرگاه
بر سر بيماري رويم چه بخوانيم فرمودند
كه هفت نوبت بگوييد اعيذك بالله
العظيم من كل عرق نعار ومن شر

حرز النار حرز الخروج الی السفر
روایتست از امام موسی علیه السلام که هرگاه
بسفر بیرون میرفت بر در خانه می ایستاد
و روی بآن جانب که متوجه بود و فاتحه
الکتاب میخواند از پیش روی و جانب
راست و چپ و هم چنین آیة الکرسی و این
دعا میخواند اللهم احفظنی واحفظ ما
معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی
وبلغ ما معی ببلاغک الحسن خدای
تعالی میداشت آنحضرت را در چیزی
که بآن حضرت بود بسلامت میبود و
بمنزل میرسانید دعا روایتست از امام
رضا علیه السلام که بسفر رود هرگاه از منزل خود
بیرون می روی خواه بسفر و خواه بهمی در
حضر بخوان بسم الله امنت وبالله
توکلت

توکلت علی ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله هر که این دعا بخواند شیاطین
که پیش او می آیند ملائکه بر روی ایشان
میزنند که بر این شخص میایید که نام
خدای تعالی برده است و ایمان آورده
و توکل کرده دعا از امام جعفر صادق
علیه السلام نقلست که هرگاه بسفر بیرون
می آمد این دعا میخواند اللهم خل
سبیلنا واحسن تسییرنا واعظم
عافیتنا و چون در سفر تنها
واقع شود بگوید ما شاء الله
لا حول ولا قوة الا بالله اللهم آنس
وحشتی واعنی علی وحدتی واد
عنی غیبتی روا
روایتست از آنحضرت رسول صلی الله علیه واله

که هرکه این دعا نزد سوار شدن مرکب بخواند
نفس او و مرکب او محفوظ باشد از آفات
بسم الله ولا قوة الا بالله والحمد لله
الذی سخر لنا هذا وما کنا له
مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون
عند النزول بالمنزل در منزل
منزلی فرود آید بخواند که خیر آن بدو
رسد و شر آن از و دفع شود اللهم
انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر
المنزلین عند الجلوس في السفينة
در وقت جلوس در کشتی بخواند
بسم الله الملک الرحمن وما
قدروا الله حق قدره والارض
جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات
مطویات بیمینه سبحانه وتعالی
عما یشرکون بسم الله مجریها ومرسیها
ان

ان ربی لغفور رحیم و در کشتی بجهد
بسیار بگوید یا صالح المؤمنین عند الدخول
البلد نزد درآمدن از راه بشهر بخواند که
خیر آن بدو عاید شود و شر آن از و دفع
شود اللهم انی اسئلک خیرها واعوذ
بک من شرها اللهم حببنا الی
اهلها وحبب صالحی اهلها الینا
عند دخول السوق در وقت درآمدن
ببازار بخواند اللهم انی اسئلک من
خیرها وخیر اهلها واعوذ بک من
شرها وشر اهلها و چون بنشیند
در بازار شهادتین بگوید و صلوات
بر پیغمبر فرستد و بگوید اللهم انی اسئلک
من فضلک حلالا طیبا واعوذ بک
من ان اظلم او اظلم واعوذ بک من
صفقة خاسرة ویمین کاذبة

نشر آء الدواب والعبيد چون بنده
يا دابه بخرد بگويد اللهم ارزقني اطولها
حيوة واكثرها منفعة وخيرها
عاقبة عند رؤية اهل البلاء چون
يكى را ببيند كه ببلايى مبتلا باشد سه بار بگويد
الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به ولو شاء
فعل كه هرگز آن بلا باو نرسد عند رؤية
الجنازة حضرت على بن الحسين عليهما السلام
هرگاه جنازه ديدى گفتى الحمد لله الذى
لم يجعلني من السواد المخترم عند
الزرع روايتست از ابى جعفر عليه السلام
كه گفت هرگاه كه زراعت كنى قبضه از تخم بر
دار بدست خود رو بقبله كن و بگوى
سه بار أفرأيتم ما تحرثون ءانتم
تزرعونه ام نحن الزارعون بل
الله الزارع لا انا اللهم صل على
محمد وآل محمد واجعله حبا
مباركا

مباركا وارزقنا فيه السلامة و
العافية والسرور والغبطة
پس قبضه را بيفشاند فصل
دوم در ادعيه جهت طلب مقاصد
لطلب الرزق از امام جعفر صادق
عليه السلام روايتست كه اين دعا جهت طلب
رزق بخواند كه باسانى و فراخى ميسر
شود اللهم ان كان رزقي في السماء
فانزله وان كان في الارض فاظهره
وان كان بعيدا فقربه وان كان
قريبا فيسره وان كان قليلا
فكثره وان كان كثيرا فبارك لي
وجنبني عليه المعاصي والتردى
برحمتك يا ارحم الراحمين
از امام جعفر صادق عليه السلام نيز مرويست

که جهت رزق این دعا بخواند یا اللّهُ یا اللّهُ
یا اللّهُ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَیْکَ
عَظِیمٌ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تَرْزُقَنِی الْعَمَلَ بِمَا عَلَّمْتَنِی مِنْ
مَعْرِفَةِ حَقِّکَ وَاَنْ تَبْسُطَ عَلَیَّ مَا
خَلَقْتَ مِنْ رِزْقِکَ لطلب الحاجه
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقلست
که در طلب حاجت بخواند و حاجت را بخواهد
که نیک برآید لا اِلهَ اِلّا اللّهُ وَحْدَهُ
لا شَرِیکَ لَهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لا اِلهَ
اِلّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ الْعَلِیُّ
الْعَظِیمُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی بِنِعْمَتِهِ
تَتِمُّ الصّالِحاتُ یا هُوَ یا مَنْ
هُوَ هُوَ یا مَنْ لَیْسَ هُوَ اِلّا هُوَ
یا مَنْ لا هُوَ اِلّا هُوَ دیگر
از ابی

از ابی عبد الله علیه السلام که چون پدرم را حاجتی
بودی سجده کردی بی قرائت و رکوع پس
گفتی هفت بار یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ و
حاجت خواستی و هیچ مؤمنی آنرا
نگوید مگر که خدای تعالی گوید منم اَرْحَمُ
الرّاحِمِینَ حاجت بخواه که بر آورده دیگر
روایتست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در باطن جناح جبرئیل این دعا دید
و تعلیم کرد آنرا با میر المؤمنین علی علیه السلام
و فرمود که ای علی ای بنی هاشم بخوانید پرور
پروردگار خود را باین کلمات که بحق آنکس
که نفس محمد در قبضه قدرت اوست که بخواند
این کلمات را هیچ مؤمنی با خلاص مگر که
متحرک گردد عرش پروردگار و هفت
طبقه آسمان و زمین و حق تعالی ملائکه را

گوید گواه باشید که اجابت کردم دعای
این بنده را و برآوردم حاجت او را هم
در دنیا و هم در آخرت اللهم انی
أَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ
وَأَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْوِتْرِ
وَأَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ
الَّذِي مَلَأَ الْأَرْكَانَ كُلَّهَا أَنْ تَكْشِفَ
عَنِّي مَا أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ فِيهِ
مُقَاتِلُ بنُ سُلَيْمَان نقل میکنند که
هر آنکس این دعا صد بار بخواند و حاجت
خود را خواهد حق تعالی حاجتش را برآورد
و اگر برآورده نشود گو بر مقاتل لعنت
کن الهی کَیْفَ أَدْعُوكَ وَأَنَا أَنَا
الهي كَيْفَ أَقْطَعُ رَجَائِي مِنْكَ
وَأَنْتَ أَنْتَ الهي لذا ادعوك

مستجیب

و دلیل بر این آنکه از امام جعفر صادق عم
پرسیدم از معنی قول خدای تعالی که ان الحسنات
یذهبن السیئات فرمود که نماز شب
ببرد گناه روز را و کسی که بر نماز شب مداومت
نماید از بلیات و آفات محروس و از اوجاع
و امراض محفوظ ماند و نیز از امام جعفر صادق
روایت است که فرمود بر شما است نماز شب
که آن نماز سنت پیغمبر شما است و دأب
صالحان است که پیش از شما بوده اند و دور
کند درد و مرض از بدنهای شما سنت و نیز فرمود
که نماز شب سیمای روی افزاید و بوی دهن
خوش کند و روزی زیاده گرداند و وام بگزارد
و اندوه از دل ببرد و بصر روشن کند و قول
خدای تعالی که والمستغفرین بالاسحار
در شان اینها است که نماز شب کنند

وکویشتر سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
در باب جماعتیست که در نماز شب بیداری
بوند و وقت این نوافل بعد از نصف شب تا
طلوع صبح صادق و هرچند باخر شب اقرب
و بصبح نزدیکتر باشد بهتر است
و تقدیم آن بر نصف شب جایز است
کسی را که خوف فوت این نوافل
باشد چون مسافر و مریض لیکن این هنگام
قضا افضل است از تقدیم و اگر طلوع صبح
دوم نزدیک باشد چهار رکعت از نوافل در
یافته باشد تمام کند باقی را بتخفیف
و اکتفا بالحمد کند و اگر وقت بیرون شود
نماز صبح بجا آورد و بعد از آن بجها قضا کند
هرچند زودتر قضا کند افضلست روایت
از ابی جعفر علیه السلام در قضا نماز شب
آن ساعتیست

آن ساعتیست که فوت شده در آخر شب
و اگر در روز قضا کند رواست و چون بجهت
ادای این نوافل برخیزد مسواک کند که نزد
هر نماز سنت است بتخصیص درین ساعت
پس وضوی کامل سازد و پیش از شروع
دران دو رکعت خفیف چنانچه علی ابن
الحسین فرموده است و بآن عمل نموده الم
بجا آورد و درین دو رکعت بعد از الحمد
در رکعت اول اخلاص و در دوم جحد بخواند
پس از آن شروع در نوافل نموده آداب
و سنن نوافل مذکوره بنوعی که مذکور میشود
بجای آورد اما نوافل اول شب و آن
هشت رکعت بود هر دو رکعت را بیک
سلام بگذارد و در روی ابتدا آن تکبیرات
سبع کند چنانچه گذشت و نیت چنین

کند که أصلّی رکعتین من نافلة
اللیل أداءً لندبها قربة الی الله
بین تکبیر احرام بگوید و مستحب که در هر
رکعتی از دو رکعت اول الحمد یکبار
وسی بار الاخلاص بخواند که در ذکر کرده اند که
که هر که در این دو رکعت قراءت بدین طریق
کند هیچ گناهی نباشد او را که آمرزیده
نشود و اگر نتواند چنانچه منقول است در
رکعت اول الحمد و اخلاص یکبار و در دوم
الحمد وجحد یکبار بخواند ولیکن مستحب
سورهاء دراز چون انعام والکهف وانبیا
والانبیا ویس وحمد وماننده آن و اگر
وقت تنگ باشد اقتصار بر الحمد والاخلاص
کند در رکعت اول الحمد وجحد در دوم و
مستحب که قراءت بلند بخواند و بعد

از هر دو

از هر دو رکعت دعا کند و بگوید اللهمّ
انّی اسئلک ولم یُسئل مثلک انت
موضع مسئلة السائلین ومنتهی
رغبة الراغبین ادعوک ولم یُدعَ
مثلک وارغب الیک ولم یُرغَب
الی مثلک وانت مجیب دعوة
المضطرین وارحم الراحمین اسئلک
بافضل المسائل وانجحها
واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم
وباسمائک الحسنی وامثالک العلیا
ونعمتک التی لا تحصی وباکرم
اسمائک علیک واحبّها
الیک واقربها منک وسیلة
واشرفها عندک منزلة
واجزلها لدیک ثوابا واسرعها

واسر محمد

فی الامور الجائبة و باسمک المکنون الاعز
الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه و ترضاه
و ترضی عمن دعاک به فاستجبت
له دعاءه و حق علیک الا تحرم سائلک
و لا ترده و بکل اسم هو لک فی التوریة
و الانجیل و الزبور و الفرقان العظیم
و بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملا
ملائکتک و انبیائک و رسلک و اهل
طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تعجل فرج ولیک و ابن
ولیک و ان تعجل خزی اعدائه تسبیح
زهرا علیها السلام بگوید و سجده شکر کند
اما نافله شفع و آن دو رکعت است بعد از
فراغ نوافل شب و در هر دو رکعت الحمد
و اخلاص بخواند و روایت کرده اند که در
رکعت اول

رکعت اول الحمد و قل اعوذ برب الفلق
و در دوم الحمد و قل اعوذ برب الناس
و چون فارغ شود و سلام بدهد مستحبست
که بگوید الهی تعرض لک فی هذا
اللیل المتعرضون و قصدک
فیه القاصدون و امل فضلک
و معروفک الطالبون و لک فی
هذا اللیل نفحات و جوائز و
عطایا و مواهب تمن بها علی
من تشاء و تمنعها علی من لم
تسبق له العنایة منک و ها انا
ذا عبدک الفقیر الیک المؤمل
فضلک و معروفک فان کنت یا
مولای تفضلت فی هذه اللیلة

عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَعُدْتَ عَلَيْهِ
بِعَائِدَةٍ مِنْ عَطْفِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْخَيِّرِينَ الْفَاضِلِينَ
وَجُدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ وَكَرَمِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
الْخَيِّرِينَ الْفَاضِلِينَ الَّذِينَ أَذْهَبْتَ عَنْهُمُ
الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِيرًا إِنَّكَ اللَّهُ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَجِبْ لِي
كَمَا وَعَدْتَنِي إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ
تمام نافلهٔ وتر و آن یک رکعتست
بعد از ادای شفع تا طلوع صبح دوم در وی
بعد افتتاح به تکبیرات سبع نماید سه بار
اخلاص و سه بار معوذتین بخواند که روایتست
که هر که در وتر این سوره‌ها بخواند ویرا گویند

که بشارت

که بشارت باد ترا ای بندهٔ خدای وترترا قبول
کردند و چون اخلاص سه نوبت بخواند چنان باشد
که تمام قران خوانده باشد و بجهت قنوت دست
بردارد و هر دعا که خواهد بخواند و مستحبست
که در وی دعا اخوان مؤمنین کند و چهل کس یا بیشتر
را نام برد که دعای او مستجابست و دعا بدارد که
فضیلت بسیار دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده است که هر که قنوت او درازتر بود در
عقبی و استغفار کند و طلب عفو نماید که از امام جعفر
صادق علیه السلام روایتست که قنوت در
وتر استغفارست و در فریضه دعا و هر کس بدین
مواظبت نماید او را از جملهٔ مستغفرین بالاسحار نویسند
و واجب شود مغفرت او بر خدای تعالی پس
بگوید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ صد بار یا
هفتاد بار که بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام

الحاصل که برین مواظبت نماید نوشته باشد نزد خدای
تعالی از مستغفرین بالاسحار واجب شود او را بهشت و بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب
الیه منقولست از حضرت علی ابن الحسین
علیه السلام میگفته اند بگوید سیصد بار العفو العفو
و بگوید رب اغفرلی وارحمنی وتب علی
انک انت التواب الغفور الرحیم
و مستحب است که در قنوت بعد از کلمات فرج
این دعا بخواند یا الله الذی لیس کمثله شیء
و هو السمیع العلیم البصیر صل علی
محمد و آل محمد و عافنی من شر جبار
عنید و من شر کل شیطان مرید و من
شر شیاطین الجن والانس و من
شر فسقة العرب والعجم و من
شر

شر کل دابة صغیرة و کبیرة بلیل
او نهار و من شر کل شدید من خلقک
او ضعیف و من شر الصواعق والبرد
و من الهامة والعامة واللامة و
الخاصة اللاهیة و من کان امسی و
اصبح و له ثقة او رجاء غیرک
فانی اصبحت و امسیت و انت ثقتی
و رجائی فی الامور کلها فاقض لی
خیر کل عافیة یا اکرم من سئل
و یا اجود من اعطی و یا ارحم من
استرحم صل علی محمد و آل محمد
و ارحم ضعفی و قلة حیلتی و امنن
علی بالجنة و فک رقبتی من النار
و عافنی فی نفسی و فی جمیع اموری
کلها برحمتک یا ارحم الراحمین

وچون سلام دهد تسبیح زهرا علیها السلام
بگوید و سه بار سبحان ربّ الملک القدّوس
العزیز الحکیم یا حیّ یا قیّوم یا برّ یا
یا رحیم یا علیم یا غنیّ یا کریم ارزقنی
من التّجارة اعظمها فضلاً واو
سعها رزقاً وخیرها لی عاقبة
فانّه لا خیر فیما لا عاقبة له و سه
بار بگوید الحمد لربّ الصّباح الحمد
لفالق الاصباح الحمد لناشر الارواح
ومستحبّست که این دعای حزین را که علی بن
الحسین علیه السلام بعد از هر نماز شب میخوانده
بخواند که فواید عظیمی یابد و بخیر عقبی رسد
اُناجیک یا موجوداً فی کلّ مکان لعلّک
تسمع ندائی فقد عظم جرمی وقلّ
حیائی مولای یا مولای ایّ الاهوال
اتذکّر

اتذکّر و ایّها انسی ولو لم یکن الّا الموت
لکفی فکیف وما بعد الموت اعظم
وادهی مولای یا مولای حتّی متی والی
متی اقول لک العتبی مرّة بعد اخری
ثمّ لا تجد عندی صدقاً ولا وفاءً
غوثاه ثمّ وا غوثاه بک یا الله من
قد غلبنی ومن عدوّ قد استکلب
علیّ ومن دنیا قد تزیّنت لی و
نفس امّارة بالسّوء الّا ما رحم
ربّی مولای یا مولای ان کنت رحمت
مثلی فارحمنی وان کنت قبلت
مثلی فاقبلنی یا قابل السّحرة اقبلنی
یا من لم ازل اتعرّف منه الحسنی یا
یا من یغذینی بالنّعم صباحاً ومساءً
ارحمنی یوم آتیک فرداً شاخصاً

إليك بصري مقلداً على ممد ثيابي جميع الخلق
مني سنبهد أبي وأمي ومن كان له كدي
وسعي فإن لم ترحمني فمن يرحمني ومن
يونسني في القبر وحشتي ومن ينطق لساني
إذا خلوت بعملي وسئلتني عما أنت أعلم
به مني فإن قلت نعم فأين المهرب
من عدلك وإن قلت لم أفعل قلت
لم أكن الشاهد عليك فعفوك
عفوك يا مولاي قبل أن تلبس الأبدان
سرابيل القطران عفوك عفوك يا مولاي
قبل أن تغل الأيدي إلى الأعناق يا ارحم
الراحمين وخير الغافرين پس سجده كند وبگويد
اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم ذلي
بين يديك وتضرعي إليك ووحشتي
من الناس وأنسي بك وإليك يا كريم

كائنا

كائناً قبل كل شيء يا كائناً بعد كل شيء
لا تفضحني فإنك عالم بي ولا تعذبني
فإنك علي قادر اللهم إني أعوذ
بك من كرب الموت ومن سوء المر
جع في القبور ومن الندامة يوم
القيامة أسألك عيشة هنيئة
مرية وميتة سوية ومنقلباً كريماً
غير مخزي ولا فاضح اللهم مغفرتك
أوسع من ذنوبي ورحمتك أرجى
عندي من عملي فصل على محمد وآله
واغفر لي ذنوبي يا حياً لا يموت
پس دو سجده شكر كند و در سجده اول بگويد
سبوح قدوس رب الملائكة والروح
نه بار و بنشيند و آية الكرسي بخواند و سجده
دوم كند و بگويد بار آنچه در سجده اول گفته

که بموجب خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برخیزد
از جای خود تا آنکه بیامرزد خدای تعالی او را و بنویسد
برای او ثواب شهدا تا روز قیامت و عطا کند او را ثواب
صد حج و عمره و بعدد سوره‌های قرآن برای او کاشهری
در بهشت بنا کند و برانگیزاند خدای تعالی هزار
فرشته جهت او ثواب بنویسند تا روزی که بمیرد
و چنان باشد که صد بار طواف خانه خدا کرده باشد
و صد بنده آزاد کرده باشد و دعای وی مستجاب گرداند
و حاجت دنیا و آخرت او را برآورد و سنت است
که بعد از وتر دو رکعت نافله فجر بگذارد و از حضرت
و این نافله افضل نوافل راتبه است و فضیلت
بسیار دارد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت است که دو رکعت نافله فجر بهتر است
از دنیا و آنچه در دنیاست و وقت آن بعد از
از فراغ از نافله شفع و وتر است اگرچه
قبل از

قبل از طلوع فجر اول باشد لیکن افضل آنست
بعد از طلوع فجر اول است و پیش بعضی وقت فضیلتش
از طلوع فجر اول است و بر هر تقدیر تا برآمدن
سرخی از جانب مشرق و چون سرخی برآمده
باشد ابتدا بفریضه کند و بعد از آن این را قضا
کند و سنت است که درین نافله بعد از الحمد
در رکعت اول جحد بخواند و در رکعت دوم
اخلاص و باقی افعال چنانچه ذکر شد بجای
آورد و بعد از سلام سنت است و فضیلت بسیار
دارد که ضجعه نماید باین طریق که بر پهلوی راست
تکیه کند و جانب راست روی بر دست راست
نهد و در ذکری مذکور است که بدل از ضجعه سجده
کردن و برخاستن و راه رفتن و سخن کردن
نیز جایز است اما ضجعه افضل است این را بجای
آورد و بخواب نکند و این دعای که فواید و ثواب

تا يخلف الله الميعاد تلاوت کنند که موجب
ثبات ایمان و طهارت قلب و ایمنی از خزی
دنیا و آخرتست پس راست بنشیند و تسبیح
زهرا بخواند و صد بار صلوات فرستد بر محمد و آل
او که روایتست که هر که میانه هر نماز نافله صبح
و فریضه صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات فرستد
خدای تعالی او را از آتش دوزخ نگاه دارد
و صد بار سبحان ربي العظیم و بحمده استغفر الله
ربي و اتوب الیه و بیست و یکبار اخلاص بخواند
که بهشت هر که دوام خدای تعالی از برای او خانه
در بهشت بنا فرماید و اگر چهل بار اخلاص بخواند
خدای عز و جل او را بیامرزد و هفت بار بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله
العلي العظیم که از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که هر که این کلمات پیش تکلم بعد از
نماز

نماز فجر هفت بار بخواند خدای تعالی هفتاد نوع
بلا و مرض از او دفع سازد که ادنای آن برص
و جذام باشد و اگر بدبخت بود از اهل سعادت
نویسند و بروایت از امام رضا علیه السلام خواندن
این کلمات مذکوره بعد از نماز فجر صد نوبت
اقربست باسم اعظم از سواد عین به بیاض و بعد
و بعد از دو رکعت فجر خواه بعد از صحیح یا پیش
از آن سجده کند و در وی بگوید یا خیر
المسئولین و یا اجود المعطین صل
علی محمد و آل محمد و اغفر لي و ارحمني
و ارزقني عیالي من فضلك انك
ذو فضل عظیم و مستحبست که در سجود
دعای اخوان و بگوید اللهم رب الفجر
و اللیالي العشر و الشفع و الوتر و اللیل
اذا یسر و رب کل شيء و

وَآلِ مُحَمَّدٍ مَلِيكِ كُلِّ شَيْءٍ وَخالِقِ كُلِّ شَيْءٍ
صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي وَبِفُلانٍ
وَفُلانٍ ما أَنْتَ أَهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بِنا
ما نَحْنُ أَهْلُهُ فَإِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوى وَ
وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و در ذکری مذکور است که معاویة
ابن وهب از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت میکند که اگر کسی را نماز شب فوت
شود و پیش فجر آگاه شده برخیزد و نماز شفع
و وتر و نافلهٔ فجر بکند از برای آنکس نماز شب
بنویسند و در روایت آمده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که آنکس که قادر بر قیام
لیل نباشد باید که بعد از نماز فریضهٔ عشا دو رکعت
نماز بکند در هر رکعت فاتحه یکبار و جحد
یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بعد از آنکه سلام
بدهد دوازده بار بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ مجزی
باشد

فَأَجابَهُمْ وَالْتَجَأَ إِلَيْهِ الْخائِفُونَ
فَأَمَّنَهُمْ وَعَبَدَهُ الطّائِعُونَ فَشَكَرَهُمْ
الْمُؤْمِنُونَ فَحَباهُمْ وَأَطاعُوهُ [illegible]
فَعَصَمَهُمْ وَسَأَلُوهُ فَأَعْطاهُمْ وَنَسُوا
نِعْمَتَهُ فَلَمْ يُخْلِ شُكْرَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَامْتَنَّ
عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَجْعَلْ اسْمَهُ مَنْسِيًّا عِنْدَهُمْ
أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلامُ
حُجَّتِكَ الْبالِغَةِ وَنِعْمَتِكَ السّابِغَةِ وَ
وَمَحَجَّتِكَ الْواضِحَةِ وَقَدَّمْتُهُمْ بَيْنَ
يَدَيْ حَوائِجِي أَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذا وَكَذا
... علیهما السلام از دو ساعت بعد از
عصر تا قبل از زرد شدن آفتاب يا مَنْ
عَلا فَتَعَظَّمَ يا مَنْ تَسَلَّطَ فَتَجَبَّرَ
وَتَجَبَّرَ فَتَسَلَّطَ يا مَنْ عَزَّ فَاسْتَكْبَرَ

فی عزه یا من مد الظل علی خلقه
یا من امتن بالمعروف علی عباده
یا عزیزا ذا انتقام یا منتقما بعزته
من اهل الشرک بحق علی بن محمد واقدمه
بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا

الحسن بن علی علیهما السلام از وقت

پیش از زرد شدن آفتاب تا وقت زرد شدن
آن یا اولا بلا اولیته وآخرا بلا
آخریته یا قیوما بلا منتهی لقدمه
یا عزیزا بلا انقطاع لعزته یا متسلطا
بلا ضعف من سلطانه یا کریما بدوام
نعمته یا جبارا الاعداء ویا
معزا لاولیائه یا خبیرا بعلمه
یا علیما بقدرته یا قدیرا بکیانه
اسئلک

اسئلک بحق الحسن بن علی واقدمه بین
یدی حوائجی ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تفعل بی کذا وکذا

از زرد شدن آفتاب تا غروب یا من
توحد بنفسه عن خلقه یا من غنی عن
خلقه بصنعه یا من عرف نفسه خلقه
بلطفه یا من سلک باهل طاعته
مرضاته یا من اعان اهل محبته
علی شکرهم یا من من علیهم بدینه
ولطف بهم بنائله اسئلک بحق الخلف
الصالح واتضرع الیک بدعائه و
اقدمه بین یدی حوائجی ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا

سوره قدر چنانست
که در کتاب طریق النجات مذکور است

بروایت از امام جعفر جواد علیه السلام که هر که
سوره قدر در هفت وقت از اوقات شبانروز
هفتاد و شش بار بخواند هفت نوبت بعد از طلوع
فجر و قبل از نماز صبح و ده بار نماز غداة و ده بار
نزد زوال آفتاب قبل از نافله و بیست و یکبار
نزد نوافل زوال و ده بار بعد از عصر و هفت
بار بعد از عشا و یازده بار در وقت رفتن بفراش
خدای تعالی می آفریند جهت او هزار فرشته
که استغفار او میکنند و می نویسند ثواب آنرا
سی و شش هزار سال و مضاعف می سازد حق تعالی
استغفار ایشان جهت دو هزار سال هزار بار
و بروایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت هست که هر کس سوره قدر سی بار بخواند
بعد از صبح ده بار و نزد زوال ده بار و بعد از عصر
ده بار مقدار ثواب می یابد که دو هزار فرشته
در سی

در سی سال ثواب نویسند

باب دوم در اعمال هفته و درین چند فصلهاست

اول عمل جمعه و آن روزیست
که چون در آن اجتماع و کثرت مردم است
از آن جهت جمعه گویند بلغت عرب آدینه
بزبان فارس و آن سید ایام است و عید مؤمنان
در فضایل و آداب و اعمال شب و روز آن
اخبار و روایات واقع است اما شب آن
و آن افضل لیالی هفته و اطیب شبهای سال است
درجاتش بلند و ساعاتش ارجمند میامن و بر
کات آن بسیار و فضایل و حسناتش بیشمار
نسبت آنکه در و طاعت و نیاز بود
در کالبدی بر او از سوی عرش باز بود
سپس است آنکه در و جمله عرض حاجت تو
مقبول حضرت مقبول کارساز بود درین شب

درین شب بموجب روایات حسنات
بیفزاید و سیئات محو سازد و دعاها اجابت
نمایند و درجات بلند گرداند و حاجتهای عظیم
روا کنند و اسیران از آتش دوزخ رهایی یابند
و از امام جعفر صادق و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت است که حضرت حق سبحانه و تعالی درین شب
جمعه امر نماید فرشته را که منادی کند ندای میکند
از اول شب تا آخر از بالای عرش و میگوید
که حضرت قاضی الحاجات میفرماید کجاست
بنده مؤمنی که رزق بروی تنگ باشد و طلب
وسعت آن کند تا من رزق او را گشاده سازم
کجاست بنده مؤمنی که محبوس و مغموم باشد
و از آن رهایی خواهد تا من او را خلاص گردانم
و میگوید آن فرشته ندا میکند تا طلوع فجر پس باید
که بنده مؤمن درین شب غافل نشود و بعمل
صالح

و اموزه که او نماز کبیر روایت است از رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که هر که میان نماز شام و خفتن درین
شب بیست رکعت نماز بکند در هر رکعت الحمد
و ده بار اخلاص بخواند خدای تعالی او را آگاه
دارد و اهل او را و مال او را و دین و دنیای او را
نماز دیگر روایت کرده اند از پیغمبر صلعم که هر کس
که شب آدینه دو رکعت نماز بکند در هر رکعتی
الحمد یکبار و پانزده بار اذا زلزلت
بخواند و بعد از فراغ بگوید یا حی یا قیوم ده بار
یا ذا الجلال و الاکرام خدای شر اهل آسمان
و اهل زمین و شر دیو و پری و آدمی از او باز دارد
و از جا بر نخیزد تا که خدای تعالی بنظر رحمت در او
نگرد و مکان او در بهشت گرداند و او را و
پدر و مادر او را بیامرزد و دعا اش مستجاب
و حاجتش روا گرداند

درین شب بسیار صلوات فرستادن بر پیغمبر
و آل او و آن تا صد نوبتست و هر چند زیاده
باشد فضیلت آن بیشتر باشد روایتست
از ابی عبد الله علیه السلام که شب جمعه از آسمان
فرشتها بعدد ذرها نازل میشوند و در
دستهای ایشان اقلام ذهب و
صحیفهای فضه باشد که غیر از ثواب
صلوات پیغمبر و آل او چیزی نمینویسند
تا شب شنبه و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که صلوات بر محمد و آل او شب
جمعه موجب هزار حسنه و محو هزار سیئه و
رفع هزار درجه است و ملائکه آسمانها
طلب آمرزش گناه او میکنند تا قیام ساعت
و نیز مستحبست از سورهای کلام
مجید خواندن بنی اسرائیل و الکهف
که روایتست

که روایتست از ابی جعفر علیه السلام که هر که سوره
بنی اسرائیل در هر شب جمعه بخواند نمیرد
تا آنکه امام صاحب الزمان را دریابد و با او باشد
و هر کس که سوره الکهف درین شب تلاوت
کند نمیرد مگر شهید و خدای تعالی او را با شهدا
برانگیزاند و کفاره گناهان هفته باشد و هم
چنین خواندن سوره لقمان و ص و القرآن
و حم سجده که از امام جعفر صادق علیه السلام
نقلست که هر که سوره لقمان درین شب بخواند
خدای تعالی بسیاری از فرشتگان بر او
موکل کرداند تا نگاه دارند او را از ابلیس
و لشکر وی تا صباح و اگر روز خوانده باشد
تا شب و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که هر که در شب آدینه سوره ص والقرآن
بخواند او را خیر دنیا و آخرت بدهند

هیچ آنچه کس را نداده باشند مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب را
و خدای تعالی او را به بهشت برد و هر که را او خواهد از
اهل بیت خود و هر آنکس که سوره حم سجده
درین شب بخواند روز قیامت نامه اعمال بدست
راست او دهند و حساب نکنند او را دیگری
سوره دخان و واقعه که حضرت رسول صلعم فرموده
که هر کس سوره دخان در شب جمعه بخواند بامداد
که برخیزد آمرزیده باشد و هفتاد هزار فرشته
برای او آمرزش خواهند و در در النظیم آورده
که هر که این سوره را شب جمعه بخواند گناهی
که از اول عمر تا آخر عمر کرده باشد آمرزیده
گردد و نیز حضرت رسول صلعم علی را وصیت
کرد فرموده که یا علی هر که سوره دخان شب
جمعه بخواند خدای تعالی گناه هفته گذشته
او را عفو کند و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست

روایت است که هر کس شب آدینه سوره واقعه
تلاوت کند خدای تعالی او را دوست گرداند
بخلقان و در دنیا سختی و درویشی و درویشی
نبیند و هیچ آفت دنیا باو نرسد و مرویست
که هر کس شب جمعه سوره قدر بخواند بعدد
هر چیزی که خدای تعالی آفریده او را اجر دهد
و نیز در خبر است که در سحر شب جمعه
هر کس پانزده بار انا انزلناه بخواند هر چیزی که از
حق سبحانه و تعالی خواهد اجابت یابد و در
کتاب در النظیم آورده که هر که سوره انا
اعطیناک در شب جمعه هزار بار بیشتر
تلاوت کند و بعد از آن بر پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم در واقعه بیند و بمشاهده جمال آنحضرت
مشرف گردد و از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که لازم است هر مومن را که در شب

آدینه سوره جمعه و سبح اسم بخواند و بروایتی دیگر درین شب در نماز مغرب سوره جمعه و اخلاص و در نماز خفتن سوره جمعه و سبح اسم بخواند چنان باشد که عمل کرده باشد بعمل رسول خدای و جزای او بر حق تعالی بهشت باشد و دیگر مستحبست هدیه فرستادن اموات مؤمنین خصوصاً علما و والدین و ذوی الارحام بصدقات و قربات بتخصیص تلاوت قرآن مجید و استغفار روایتست از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ارواح مؤمنین هر شب جمعه می آیند بدر خانها خود و منادی ندا میکنند باواز حزین که ای اباء و ای اولاد و ای و ای اقربای مهربانی کنید بما و رحم آورید بر غربی و جای تنگ تاریک و بر غم بسیار و حسرت بسیار ما و بخیلی مکنید و یاد کنید ما را بصدقه

و دعای خیر

و دعای خیر شاید خدای تعالی بر ما رحمت کند و بر شما رحمت آورد و نقلست که چون احیا احیاء بصدقات و قربات یاد اموات نمایند فرشته از فرشتگان و بروایتی مقداد فرنا طبقها را فرشته در دست هر کدام طبقی از نور بلب آن قبر می آید و میگویند سلام بر تو باد ای اهل قبر بدرستی که اهل تو بجهت تو هدیه فرستاده اند قبول کن پس خدای تعالی آن قبر میت پر نور و وسیع میسازد و صاحب هدیه را ابرار بکوه احد ثواب کرامت میکند و او را از عذاب قیامت نجات میبخشد و بانچه صدقه داده است یکی را هفتاد عوض میدهد و دیگر مستحبست درین شب خواندن دعا از آن جمله در کتاب فردوس منقولست از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ده بار

صاحب

این دعا در شب جمعه بخواند یا دائم الفضل
علی البریة یا ذا المواهب السنیة
یا باسط الیدین بالعطیة صل علی
محمد و آل محمد خیر الوری سجیة
فاغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة
بنویسد خدای تعالی از برای او صد هزار هزار
حسنه و محو سازد از برای او صد هزار هزار سیئه
و بردارد درجه صد هزار هزار درجه و چون
قیامت شود دوش بر دوش ابراهیم خلیل ع
به بهشت رود و در روایتی دیگر هر گناهی که از
جمعه گذشته تا این جمعه کرده باشد خدای
تعالی بیامرزد تا جمعه دیگر گناه بروی
ننویسند و روایت کنند متقابل که هر که شب
جمعه چهل بار این کلمات بخواند و از حضرت
قاضی الحاجات حاجتی که داشته باشد بخواهد

بخواهد اگر

اگر قضای حاجت او نشود گو بر من لعنت
کن سبحان الله الذی لم یزل سبحان
العالم الذی لم یجهل سبحان الجواد
الذی لم یبخل سبحان الحلیم الذی
لم یعجل اللهم اقض حاجتی یا ارحم
الراحمین و نیز روایت است خواندن
این دعا بزرگ اللهم انی اسألک
رحمة من عندک تهدی بها قلبی
و تجمع بها امری و تلم بها شعثی و تحفظ
بها غائبی و تصلح بها شاهدی و
تزکی بها عملی و تلهمنی بها رشدی
و تعصمنی بها من کل سوء اللهم اعطنی
ایمانا صادقا و یقینا خالصا و رحمة
انال بها شرف کرامتک فی الدنیا
و الآخرة اللهم انی اسألک

الفوز في القضاء ومنازل العلماء
وعيش السعداء والنصر
على الاعداء اللهم اني انزلت
بك حاجتي وان ضعف عملي فقد
افتقرت الى رحمتك واسالك يا
قاضي الامور يا شافي الصدور
كما تجير بين البحور ان تجيرني
من عذاب السعير ومن
دعوة الثبور ومن فتنة القبور
اللهم وما قصرت عنه مسئلتي ولم
تبلغه نيتي ولم تحط به مسئلتي
من خير وعدته احدا من خلقك
فاني ارغب اليك فيه اللهم يا ذا
الحبل الشديد والامر الرشيد
اسالك الامن يوم الوعيد و
والجنة

والجنة يوم الخلود مع المقربين
الشهود والركع السجود والموفين
بالعهود انك رحيم ودود وانك
تفعل ما تريد اللهم اجعلنا هادين
مهتدين غير ضالين ولا
مضلين سلما لاوليائك و
حربا لاعدائك نحب بحبك
القائمين بامرك ونعادي بعداوتك
من خالفك اللهم هذا الدعاء وعليك
الاستجابة وهذا الجهد وعليك
التكلان اللهم اجعل لي نورا في قلبي
ونورا في قبري ونورا بين يدي ونورا
تحتي ونورا فوقي ونورا في سمعي
ونورا في بصري ونورا في شعري
ونورا في بشري ونورا في دمي ونورا

اَللّٰهُمَّ اَعْظِمْ لِیَ النُّورَ وَنُورًا فِی عَطَائِی
سُبْحَانَ الَّذِی ارْتَدَی بِالْعِزِّ وَبَانَ بِهِ
سُبْحَانَ الَّذِی لَبِسَ الْمَجْدَ وَتَکَرَّمَ بِهِ
سُبْحَانَ مَنْ لَا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ اِلَّا لَهُ
سُبْحَانَ ذِی الْفَضْلِ وَالنِّعَمِ سُبْحَانَ
ذِی الْمَجْدِ وَالْکَرَمِ سُبْحَانَ ذِی الْجَلَالِ
وَالْاِکْرَامِ — روزی متبرک [illegible] روز
عظیم القدر جلیل الامر است وخبر
بهتر و بهتر انام علیه الصلوٰة والسلام روز
جمعه سید و اعظم الایام است و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام میفرماید که آفتاب بر
روزی نمیتابد که از روز جمعه بهتر باشد روز
جمعه بهترین روزها ست ونزد خدای تعالی
بهتر است از روز عید فطر و عید اضحی
و آن روزیست که خدای تعالی آدم را دران
روز خلق کرد دران روز از آسمان بزمین
فرستاد

فرستاد و دران روز [illegible] دران
روز حضرت رسول متولد شد دران روز آنحضرت
امیر المؤمنین علی را علیه السلام بغدیر خم نصب
کرد و قیام قایم آل محمد درین روز خواهد بود
و قیامت درین روز قایم خواهد شد و درین روز
ساعتیست که هر حاجتی که هر حاجتی که از
خدای تعالی خواهند روا میشود و مادام
که حرامی نباشد و روایتست از ابی عبد الله
علیه السلام که چون روز آدینه آید باید که
بنده مؤمن بهیچ چیز مشغول نشود
جز بعبادت پروردگار که درین روز خدای
تعالی بندگان را بیامرزد و بر ایشان رحمت
کند و نیز روایت است از ابی عبد الله علیه السلام
که روز آدینه را حقیست که باید که ضایع نکنند

و در تقصیر و در عبادات تقصیر نمایند و تقرب
جویند بخدای تعالی بعمل صالح مثل صدقه
و صوم و ترک محرمات کنند که روایت
کرده است از امام رضا علیه السلام که گفت
روز آدینه بفرموده حضرت رسول صلعم سید
و بهترین روزهاست در وی حسنات را
مضاعف کنند و سیئات را محو نمایند و
درجات را رفیع کردانند و دعاها اجابت
کنند و تشویشها بردارند و حاجات عظام
روا کنند و وی روز افزونیست و درین روز
خدا بندکانرا از آتش آزاد کرده و روایتست
از پیغمبر صلی علیه و آله و سلم که خدای تعالی در هر روز
جمعه ششصد هزار کس را که همه مستوجب
دوزخ باشند آزاد کرداند و هیچ کس
در وی دعا کنند الا که سزا بر خدا که او را از

ازادان

از آزادان و ازیشان یا فتکان از دوزخ کرداند
و اگر درین روز بمیرد درجه شهدا داشته باشد و بنویسد
برای او براتی از تنگی قبر و براتی از آتش دوزخ
و عذاب قبر و چون از گور برخیزد و هیچ
کس استخفاف نکند حرمت این روز و حقش
ضایع نکند الا که خدای تعالی او را با آتش دوزخ
بسوزاند مگر توبه کند و هر انکس که خواهد عمل
خیر کند از روزه و صدقه و مانند آن سنت است
که در روز جمعه باشد که روایتست از پیغمبر صلعم
که در روز جمعه خیر و شر مضاعف میشود پس
باید که بنده مومن طلب کثرت خیر نماید و از شر
اجتناب نماید و درین روز پیش از نماز جمعه
بعد از انکه واجب شده باشد سفر حرامست
و بعد از فجر مکروه و طلی نوره بداست که مورث
برص است و درین روز و هم چنین در شب آن

خوردن انار و برگ کاشنی فضیلت بسیار دارد
چنانکه هر که یک انار روز جمعه بخورد چهل صباح
دل او نورانی باشد و بقول امام جعفر صادق
علیه السلام هر که هفت ورق کاشنی درین روز
پیش نماز بخورد در بهشت داخل شود و مستحبات
و وظایف روز جمعه از آن جمله یکی
صلوات فرستادن است بر پیغمبر و آل او
و از ابی عبدالله علیه السلام روایتست
که هیچ عملی فاضلتر از صلوات بر پیغمبر
و آل او نیست که بدرستی که هر کس بر پیغمبر صلواة
فرستد خدای تعالی بر وی هزار صلوات فرستد
با هزار صف از ملائکه و هیچ مخلوقی نباشد
که بران بنده صلوات فرستد بجهت صلواة
خدا و ملائکه پس اگر چنانکه کسی قادر باشد که درین
روز هزار بار بر سید کاینات علیه و آله

افضل

جمعه

افضل الصلوات صلوات فرستد موجب کثرت
مثوبات و حسنات بیحساب باشد و اگر
نتواند صد نوبت بگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد و عجل فرجهم و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر که صلوات
دهد بر من روز آدینه صد بار خدای تعالی شصت
حاجت او روا کند سی حاجت در
دنیا و سی حاجت در آخرت و نیز حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که هر کس
روز جمعه بر من هشتاد بار صلوات فرستد خدای
تعالی گناهان هشتاد ساله او را بیامرزد و از آن
حضرت کیفیت پرسیدن فرمود که بگویید
اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک
و رسولک النبی الامی و آله الطاهرین
و روایتست از امیر المومنین علی علیه السلام

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مودة

که هر که روز جمعه صلوات فرستد و بگوید صلوات

الله و ملائکته و انبیائه و رسله

و جمیع خلقه علی محمد و آله و رحمة

الله و برکاته به درستی که صلوات

داده باشد بمقدار صلوات همه خلایق و روز

قیامت در زمره حضرت رسول صلی الله

علیه و آله برانگیزانند و آنحضرت دست

او بگیرد و به بهشت برد و از ابی جعفر علیه السلام

روایتست و در کتاب ثواب الاعمال

ثواب الاعمال است که هر که بعد از عصر روز

جمعه ده نوبت و یا روایتی بعد از نماز عصر

هر روز صلوات و سلام بر پیغمبر و آل او بگوید

باین نوع که اللهم صل علی محمد و آله الامجاد

محمد الاوصیاء الراضین المرضیین

بافضل

بافضل

صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک

والسلام علیهم و علی ارواحهم

و اجسادهم و رحمة الله و برکاته کا

چنان باشد که دوان روز عمل جن

و انس کرده باشد و خدای تعالی بگوید

برای او صد هزار حاجت و بکند کرد اند جهت

او صد هزار درجه دیگری استغفار بیست

و ثواب آن بسیارست و بقول رسول صلی

الله علیه و آله و سلم بهترین عبادتست

و دوای گناهانست روایتست از ابی عبد الله

علیه السلام که هر کس استغفار کند روز جمعه

بعد از عصر هفتاد بار بگوید استغفر الله

و اتوب الیه بیامرزد خدای تعالی

گناهان گذشته او را و نگاه دارد او را از

گناه آینده و اگر او را گناه نباشد بیامرزد

كناه والدين او را و ديگري تلاوت
كلام است بسوره ها مخصوص چنانكه بعد از
نماز بامداد سوره نبا بخواند كرده ايست
از حضرت امير المؤمنين علي عليه السلام كه هر كه
سوره نبا مر آديته بخواند اعلى كرد د
از تعلي مرعذاب كور و سوره هود نيز بخواند
كه خداي تعالى او را روز قيامت در زمره ى
پيغمبران برانگيزاند و هيچكس را كرده بود خبر نباشد
روز قيامت و سوره كهف نيز بخواند كه
حضرت رسول صلعم فرموده است كه سوره كهف
سوره ايست كه ميان زمين آسمان و زمين پر است
از بزركي او و خواننده او را مثل آن اجر و
ثوابست و هر كس روز جمعه انرا بخواند كناهاني
كه ميان دو جمعه كرده باشد آمرزيده شود و
سوره والصافات تلاوت كند كه امام
جعفر صادق

وَالْفَرَاعِنَةِ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِي وَمِيكَائِيلُ
عَنْ يَسَارِي وَاسْرَافِيلُ عَنْ وَرَائِي
وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَامِي وَاللّٰهُ
تَعَالَى مُطَّلِعٌ عَلَيَّ يَحْظُرُنِي وَيَكَ
وَيَمْنَعُكَ مِنِّي وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي
اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلُهُ أَنَاتَكَ أَنْ
يَسْتَفِزَّنِي وَأَنْ ~~[struck through]~~ يَسْتَخِفَّنِي
وسه بار بگويد اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْتَجَأْتُ
لدفع الضيق والحبس اين دعاييست
جهت دفع تنگی و خلاص از زندان منسوب
فاطمه زهرا عليها السلام روايت كرده اند
كه مردي در شام مدتي طويل محبوس بود و طاقت
او بغايت رسيده حضرت فاطمه را عليها السلام
در واقعه ديد كه او را كفت كه اين دعا بخوان
تا خلاصي يابي بفرموده عمل كرد از زندان

وبحق آن نجات یافت اللهم وبحق
العرش ومن علاه وبحق الوحي ومن
أوحاه وبحق النبي ومن نباه وبحق
البيت ومن بناه يا سامع كل صوت
يا جامع كل فوت يا باري النفوس
من بعد الموت صل على محمد وآل محمد
وجميع المؤمنين والمؤمنات في مشارق
الأرض ومغاربها فرجا من عندك
عاجلا بشهادة أن لا إله إلا الله
أن محمدا عبدك ورسولك صلى الله عليه
وآله الطاهرين

روایتست که چون یوسف را علیه السلام در چاه
انداختند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت
ای پسر میخواهی که ازین چاه خلاص یابی گفت
خلاصی نزد خداست جبرئیل گفت خدای
تعالی

تعالی میفرماید که بگوی اللهم إني أسألك
بأن لك الحمد لا إله إلا أنت الحنان
المنان بديع السماوات والأرض
يا ذا الجلال والإكرام أن تصلي على
وآل محمد وأن تجعل لي فرجا و
مخرجا وترزقني من حيث
أحتسب ومن حيث لا
أحتسب وبروایتی دیگر دعائی
که یوسف علیه السلام در چاه میخواند اینست
يا صريخ المستصرخين ويا غوث
المستغيثين ويا مفرج كرب المكروبين
المكروبين قد ترى مكاني وتعرف حالي
ولا يخفى عليك شيء من أمري
این حرز احتجاب
حصاریست در دفع آفات و بلیات نهایت

بیان خوانده و مکروهات احتجبت
بنور وجه الله القدیم الکامل و تحصنت
بحصن الله القوی الشامل و رمیت
من بغی علی بسهم الله وسیفه
القاتل اللهم یا غالبا علی امره ویا
قائما فوق خلقه ویا حائلا بین
المرء وقلبه حل بینی وبین
الشیطان ونزغه وبین ما لا طاقة
لی به من احد من عبادک کف
عنی عنی السنتهم واغلل ایدیهم
وارجلهم واجعل بینی وبینهم
سدا من نور عظمتک وحجابا من
قوتک وجندا من سلطانک
انک حی قادر اللهم اغش
علی ابصار الناظرین حتی ارد
الموارد

الموارد واغش علی ابصار النور
وابصار الظلمة حتی لا یبالی عن
ابصارهم یکاد سنا برقه یخ
ویذهب بالابصار یقلب اللیل
والنهار ان فی ذلک لعبرة
لاولی الابصار وبعد از ان بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم وهو حسبی
کهیعص حمعسق وحروف
کهیعص عقد انگشت یمین نماید وحروف
حمعسق عقد انگشت یسار و آیات
خمسه که در فصل سابق ذکر شد بخواند و
فتح اصابع نماید بهمان طریق که گذشت
وبعد از ان تلاوت آیات بگوید شاهت
الوجوه وکلت الالسن وعمیت
الابصار اللهم خیرهم بین

اعینهم وشرّهم تحت قدمیهم
وخاتم سلیمان بن داود بینی
اکنافهم فسیکفیکهم الله وهو
السمیع العلیم کهیعص الفنا
حد عسق احمنا هو القادر الکافی
وجعلنا من بین ایدیهم سدا
ومن خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یبصرون اولئک الذین
طبع الله علی قلوبهم وسمعهم و
ابصارهم اولئک هم الغافلون

عینیهم وراءهم
صبغة الله
وارحمنا

این دعا جهت
دفع بلیات از مجربات است
وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در
روز بدر میخوانده اند اللهم انت
ثقتی فی کل کرب وانت رجائی
فی

فی کل شدة وانت لی فی کل امر
نزل بی ثقة وعدة وکم من کرب
یضعف عنه الفؤاد ویقل فیه
الحیلة ویخذل فیه القریب و
یشمت به العدو وتعیینی فیه
الامور انزلته بک وشکوته
الیک راغبا فیه الیک عمن سواک
ففرجته وکشفته عنی وکفیته
فانت ولی کل نعمة وصاحب کل
حاجة ومنتهی کل رغبة فلک الحمد
حمدا کثیرا ولک المن
روایت است از ابی جعفر علیه السلام که فرمود
هرگاه تو را بلایی وخوف از شر سلطان
جابر باشد بگو بسید یا کاینا قبل کل
شیء و یا مکونا لکل شیء و

ويا باقياً بعد كلّ شيءٍ صلّ على محمّدٍ
وآل محمّدٍ وافعل بي كذا وكذا
روايتست از ابي الحسن
عليه السلام كه هر كس را قرض باشد اين كلمات
از پس هر نماز بسيار بخواند وام او ادا شود
اللّهمّ انّي اسئلك يا لا اله الّا انت
بحقّ لا اله الّا انت ان ترحمني
بلا اله الّا انت اللّهمّ انّي اسئلك
يا لا اله الّا انت بحقّ لا اله الّا انت
ان ترضى عنّي بلا اله الّا انت
اللّهمّ انّي اسئلك يا لا اله الّا انت
بحقّ لا اله الّا انت ان تغفر لي
بلا اله الّا انت اللّهمّ
يا فارج الهمّ وكاشف الغمّ و
مجيب دعاء المضطرّ يا رحمن
الدّنيا

الدّنيا والآخرة ورحيمهما انت
ترحمنا فارحمنا برحمةٍ تغنينا
بها عن من سواك اللّهمّ اقض
عنّي الدّين واغنني من
الفقر ولا قوّة الّا باللّه العليّ
العظيم روايتست
از ابي جعفر عليه السلام كه گفت هر كس اين
دعا بخواند در اوّل شب من ضامنم
كه كژدم وهيچ درنده ديگر او را
ضرر نرساند تا بامداد اعوذ بكلمات اللّه
التّامّات الّتي لا يجاوزهنّ
برٌّ ولا فاجرٌ من شرّ ما ذرء
ومن شرّ ما برء ومن شرّ كلّ دابّةٍ
هو آخذٌ بناصيتها انّ ربّي على
صراطٍ مستقيمٍ از ائمه عليهم السلام

نقلست که هر که در هفت ستاره بنات النعش
نظر کند و پهلوی ستاره که در آن میانست
ستاره ایست که عرب آنرا اسها خوانند
و ما آنرا اسلم خوانیم به بیند و سه نوبت
این دعا بخواند از شر جمیع گزنده ها ایمن
باشد اللهم رب اسلم صل علی محمد
وال محمد وعجل فرجهم وسلمنا من
الحیات والعقارب ومن شر کل
ذی شر لدفع الاحتلام از امام
جعفر علیه السلام روایتست که هر کس از
احتلام ترسد در وقت خواب بخواند
اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام
ومن شر الاحتلام وان یلعب
بی الشیطان فی الیقظة والمنام
و در درالنظیم آورده که هر که سوره نور را
کتابت

کتابت کند و آن نوشته را با خود بجامه
خواب برد تا آن نوشته با او باشد هرگز
محتلم نشود و هر که سوره معارج را در
شب وقتی که بخواب میرود بخواند آن شب
از جنابت و احتلام و دیدن خوابها
پریشان تا صباح ایمن باشد لدفع الخوف اللص
روایتست که هر که از دزد بترسد
در وقت خواب بخواند قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء
الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا
تخافت بها وابتغ بین ذلک
سبیلا وقل الحمد لله الذی لم
یتخذ ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل
وکبره تکبیرا لدفع الاحتلام هر کس که

هر کس خوف فرود آمدن خانه داشته باشد
در وقت خواب بخواند إن الله يمسك السموات
والأرض أن تزولا ولئن زالتا إن
أمسكهما من أحد من بعده إنه
كان حليما غفورا لدفع الخوف
من السفينه این آیات را جهت خوف
دریا کان بخواند قل للذين آمنوا
يغفروا للذين لا يرجون أيام الله
ليجزي قوما بما كانوا يكسبون وإذا
قرأت القرآن جعلنا بينك و
بين الذين لا يؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا وجعلنا على قلوبهم
أكنة أن يفقهوه وفي آذانهم
وقرا وإن يروا كل آية لا يؤمنوا
بها حتى إذا جاؤك يجادلونك
يقول الذين كفروا إن هذا
إلا

إلا أساطير الأولين لدفع الخوف من
الجن والانس هر کس در بیابانی از
جن یا آدمی بترسد دست راست
پیش نهد و با آواز بلند بخواند وله أسلم
من في السموات والأرض طوعا
وكرها وإليه ترجعون لدفع
السحر بنویسد بر ورق آهو و بر آنکس
بندد وقال موسى ما جئتم به السحر
إن الله لا يصلح عمل المفسدين
فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون
فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين
و هفت بار سنشد عضدك
بأخيك ونجعل لكما سلطانا فلا
يصلون إليكما بآياتنا أنتما ومن
اتبعكما الغالبون لدفع الوبا

نقلست که حضرت علی ابن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا فرمود که هر که
و با بید اسود بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
لا یضر ولا ینفع شیء الا باذن
الله توکلت علی الله ولا یاتی
بالشفاء الا الله ما شاء الله لا یصرف
السوء الا الله حسبی الله الذی
خلقنی فهو یهدین والذی
یطعمنی ویسقین واذا مرضت
فهو یشفین وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
اللهم ارزقنا العافیة یا فالق العافیة
ولا تفرق بیننا وبین العافیة یا خالق
العافیة برحمتک یا ارحم الراحمین

لدفع

لدفع المرض

روایتست از ابن عباس
که فرمود که نشسته بودم در مجلس امیر المؤمنین
علی علیه السلام مردی در آمد که رنگ او متغیر بود
و گفت یا امیر المؤمنین مردی در آمد که رنگ او
متغیر بود و گفت یا امیر المؤمنین بیمارم و درد
بسیار دارم مرا دعایی آموز که از این مرض
خلاص یابم آنحضرت فرمود که بیاموزم
ترا دعایی که جبرئیل علیه السلام تعلیم کرد آنرا
بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مرض
امام حسن و امام حسین علیهم السلام والدعا
هذا الهی کلما انعمت علی بنعمة
قل لک عندها شکری وکلما ابتلیتنی
ابتلیتنی ببلیة قل لک عندها
صبری یا من قل شکری عند نعمه
فلم یحرمنی ویا من قل صبری عند بلائه

فَلَمْ يَخْذُلْنِي وَمِنْ وَكَانَ مِنْ كَانَ عَلَى
الْخَطَايَا فَلَمْ يُعَاقِبْنِي عَلَيْهَا صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَ
اشْفِنِي مِنْ مَرَضِي هَذَا إِلَيْكَ إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ابن عباس گفت
آن شخص مریض را دیدم که صحت یافته
بود مرا گفت بحمد الله این دعا در حالت بیماری
الا که شفا یافتم بود اجل تقدم بر سبح
سلطانی که از جور او ترسیدم مکر که از شر او
ببرکت این دعا ایمن گردیدم
روایتست که ابو جعفر علیه السلام فرمود
که امیر المؤمنین علیه السلام بیمار شد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بنزد وی آمد و فرمود
که این دعا بخوان اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ وَصَبْراً عَلَى
بَلِيَّتِكَ
عَلَى

تکبیر احرام شمارد و اولی آنست که آن
هفتم باشد و در تکبیرها برابر نرمه گوش
آورد و فرو گذارد و در میان تکبیرات دعا
بخواند پس چون سه تکبیر بگوید و بخواند اللّهُمَّ
أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتُ
سُوءاً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي
إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ پس
تکبیر دیگر بگوید و بخواند این دعا لَبَّيْكَ
وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ
لَيْسَ إِلَيْكَ وَالْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ
إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ
مِنْكَ وَبِكَ وَلَكَ وَإِلَيْكَ لَا
مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى وَلَا مَفَرَّ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ
سُبْحَانَكَ وَحَنَانَيْكَ تَبَارَكْتَ

و تعالیت سبحانک انک ربنا و رب البیت
الحرام پس از آن تکبیر دیگر بگوید و نیت
نماز کند و تکبیر احرام بگوید و بخواند انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم ودین محمد
ومنهاج علی حنیفا مسلما وما انا من المشرکین
ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له وبذلک امرت
وانا من المسلمین واعوذ بالله بگوید
وشروع در قراءت کند و سوره از سوره های
مطولات کران از سوره محمد است ص که هر کو که
کمتر ان بنده که نماز برخواسته چون تکبیر گوید از
گناه بیرون آید چنانچه از مادر متولد شده باشد
و چون اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بگوید خدای تعالی بعد هر مویی که بر بدن
او باشد

علی دینک ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی
وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب
پس اذان و اقامت گوید و آن سنت است در نماز
پنجگانه و تاکید در نمازهای جهریه است خصوصا
نماز صبح و نماز مغرب و میانه اذان و اقامت
فاصله کند و بگوید اللهم اجعل قلبی بارا
وعملی سارا ورزقی دارا وعیشی قارا
واجعلنی عند قبر نبیک محمد صلی
الله علیه و آله مستقرا و قرارا
یا به سجده بگوید لا اله الا انت سجدت
لک خاضعا خاشعا ذلیلا فصل علی
محمد و آل محمد واغفر لی وارحمنی وتب
علی انک انت التواب الرحیم
یا بجلسه بگوید سبحان من لا یبید معالمه
من لا ینسی من ذکره سبحان من لا یحتی

سَائِلُهُ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَاجِبٌ
يُغْشَى وَلَا بَوَّابٌ يُرْشَى وَلَا تَرْجُمَانٌ
يُنَاجَى سُبْحَانَ مَنِ اخْتَارَ
لِنَفْسِهِ اَحْسَنَ الْاَسْمَاءِ سُبْحَانَ مَنْ
فَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسَى سُبْحَانَ مَنْ لَا يَزْدَادُ
عَلَى كَثْرَةِ الْعَطَاءِ اِلَّا كَرَمًا وَجُودًا سُبْحَانَ
مَنْ هُوَ هَكَذَا لَا هَكَذَا غَيْرُهُ و بعد از اذان
بگوید اللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ
بَلِّغْ مُحَمَّدًا الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ وَالْفَضْلَ
وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا
بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَمُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّٰهِ اَتَوَجَّهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ عِنْدَكَ وَجِيهًا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
پس افتتاح نماز کند بهفت تکبیر و یکی از آن
تکبیر

لو باشد

عبادت یکباره برای او بنویسید و چون قرائت
کند همچنان باشد که حج و عمره کرده باشد
و میباید که نظر او در حال قیام بموضع سجود
باشد و التفات بجانب راست و چپ نکند
و میان هر دو قدم خود بمقدار چهار انگشت
یا بیشتر فاصله کند و بعد از قراءت برکوع
رود و در رکوع کف هر دو دست را بر سر زانو نهد
انگشتان از هم گشاده و گردن دراز کرده
و ما بین هر دو قدم نگاه کند و این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ رَكَعْتُ وَلَكَ خَشَعْتُ وَبِكَ آمَنْتُ
وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي
خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي
وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس
این ذکر بگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ
هفت بار یا پنج بار یا سه بار و یکبار مجزیست

چون سر برآورد و راست بایستد و بگوید سمع الله
لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل
الکبریاء و العظمة و الجود و الجبروت
که در خبرست بروایت انس ابن مالک
حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلعم
که چون بنده در رکاع برکوع رود چنان باشد
که هم سنگ جود زر بصدقه داده باشد و چون سبحان
ربی العظیم و بحمده بگوید چنان باشد که هر کتابی
که خدای تعالی از آسمان فرستاده بست خوانده باشد
و ثواب آن را دریافته و چون گفته باشد که سمع
الله لمن حمده خدای تعالی بنظر رحمت و عفو
و مغفرت در و نگرد پس هر دو دست تا برابر گوش
براورد و تکبیر گوید و فرود بسجود و سجده بر هفت
عضو کند و هر دو کف دست و دو سر زانو
و انگشت بر زگ پای و بینی در خاک مالد
از دوی

از دوی سنت و قطره و درین حال بجانب بینی
باشد و این دعا را بخواند اللهم لک سجدت
و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت
و انت ربی سجد لک سمعی و بصری و شعری
و عظمی و مخی و عظامی سجد وجهی البالی
الفانی للذی خلقه و صوره و شق
سمعه و بصره تبارک الله احسن
الخالقین و بگوید سبحان ربی الاعلی
و بحمده بطریق ذکر رکوع که بموجب
روایت مذکوره چون بسجود رفته باشد بعد
هر شیطان وحیی حسنه بجهت او بنویسند
و بواسطه ذکر ها که گفته هم چنان باشد که بهر حرفی
بنده آزاد کرده باشد پس سر برآورد و تکبیر گوید و راست
بنشیند و بگوید اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجبرنی
و اهدنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر

پس دست بر آورد ~~و دست نشسته تکبیر بگوید~~ بر
سجود و تکبیر دوم بگوید و سجدهٔ دوم کند بطریق اول
پس سر بر آورد و راست نشسته تکبیر بگوید و بر خیزد
و در رکعت دوم چون از قراءت فارغ شود دستهای
مبسوط بر آورد برابر روی و دعای قنوت بخواند
و افضل کلمات فرج است لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن
و ما فوقهن و ما تحتهن و هو رب العرش
العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب
العالمین و از ابی عبد الله ع روایتست
که مجزیست در قنوت این دعا اللهم اغفر
لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا
و الآخرة انک علی کل شیء قدیر

پس از آنکه

پس از آنکه رکوع کند و سجود کند و بنشیند برای
تشهد متورک باین نوع که بر سرین چپ نشیند
و ظاهر قدم راست بر باطن قدم چپ نهد
و کف دستها بر ران نهد و در کنار نظر کند و بگوید
بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی
کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و تقبل شفاعته فی امته و ارفع
درجته پس سلام دهد و اشارت کند
بگوشهٔ چشم بجانب راست و قصد سلام
بپیغمبران و امامان و ملائکه حفظه [illegible]
و بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکا
ته و بعد از سلام شروع در تعقیب
نماید و [illegible] مستحب و در [illegible]

ودر فریضه مؤکد [illegible] بخصوص آن فصل
بسیارست وبعضی از ادعیه واذکار پیشتر ذکر شد
فواید وخصایص بیشمار روایتست از امام محمد
باقر عم که فرمود که تعقیب فریضه فاضلترست
از کردن نافله وروایتست از حضرت رسول
که هر که بعد از فریضه بتعقیب مشغول گردد
مهمان خدای تعالی شود وبر خدای تعالی
باشد که اکرام واحترام ضیف نماید وهر مؤمنی
که بنشیند بجای نماز خود که نماز صبح گذارد وذکر
خدای تعالی گوید تا آفتاب بر آید اورا اجر کسی
باشد که بیت الله را طواف کرده باشد وگناهان او
عفو شود وچون بنشیند در آن نمازگاه تا آنکه بلند گردد
ساعتی که مباح گردد در آن نماز وبعد از آن دو رکعت
یا چهار رکعت نماز بکند آمرزیده شود او [illegible]
واورا اجر آنکسی باشد که طواف خانه خدای کند و[illegible]

روایتست

مسألتك اللّهمّ فصلّ على محمّدٍ وآل محمّد
وعجّل لوليّك الفرج والنصر والعا
والعافية ولا تسوؤني في نفسي ولا في
أحدٍ من أحبّتي وأولادي ومحاسن
خود بدست راست بگیرد وسه بار بگوید
اللّهمّ فرّج عنّي كربتي وعجّل
عافيتي واكشف ضرّي [illegible] مرویست
از ائمه علیهم السلام که هر که براین دعا مداومت
نماید نزد خلایق عزیز ومکرم باشد وعمر
بعمر طبیعی برسد واز آفات محفوظ ماند
اللّهمّ اجعلني محبوبًا في قلوب المؤمنين
وبلّغني إلى مائةٍ وعشرين سنةً في
حال الصحّة والسلامة ووسّع
عليّ رزقي واكفني ما أهمّني ولا
تحرمني مسألتك وذلّني من

بفضلك وكرمك انك على كل
شيء قدير فالله خير حافظا وهو
ارحم الراحمين روایتست
از امیر المومنین علی علیه السلام که فرمود که از
حضرت رسالت صلی الله علیه والسلم شنیدم
که گفت که هر که دوست میدارد که خدای تعالی
اورا عمر دراز کرامت فرماید و اورا نصرت
دهد از موبدش نگاه دارد باید که بخواندن این
کلمات مداومت نماید سبحان الله ملأ
المیزان ومنتهی العلم ومبلغ الرضا
وزنة العرش
این دعا را هر کسی که بخواندن آن مداومت نماید
دشمنان او مسخر شونه وسهل اللهم سخر لی
اعدائی کما سخرت الریاح لسلیمان
بن داود ولینهم کما لینت الحدید
لداود علیه السلام وقهرهم لی
کما قهرت فرعون لموسی علیه السلام
وذللهم

وذللهم کما ذللت ابا جهل لمحمد
صلی الله علیه واله وسلم بحق کهیعص
~~کهیعص~~ وبهر حرفی عقد اصابع
کند از یمین و ابتدا از خنصر و بحق
حمعسق وبهر حرفی عقد اصابع نماید
از یسار ابتدا از خنصر صم بکم
عمی فهم لا یبصرون صم بکم
عمی فهم لا ~~یبصر~~ یرجعون صم
~~عمی~~ بکم عمی فهم لا ینطقون
ایاک نعبد وایاک نستعین واین
پنج آیت نیز بخواند که حروف کهیعص اوایل
انگشت وحروف حمعسق او آخر آن کماء
انزلناه من السماء فاختلط به
نبات الارض فاصبح هشیما تذروه
الریاح هو الله الذی لا اله الا هو

عالم الغيب والشهادة هو الرحمن
الرحيم يوم الآزفة اذ القلوب
لدى الحناجر كاظمين ما للظالمين
من حميم ولا شفيع يطاع علمت نفس
ما احضرت فلا اقسم بالخنس
الجوار الكنس والليل اذا عسعس
والصبح اذا تنفس ص والقرآن
ذي الذكر بل الذين كفروا في عزة
وشقاق و به حرف اوایل آن انگشتی
که عقد کرده فتح نماید و به حرف او
اخر آن انگشتی از یسار که عقد نموده بگشاید
و بعد از تلاوت آیات و فتح اصابع
سه بار بگوید شاهت الوجوه وكلت
الالسن وعميت الابصار که مطلوب
حاصل شود لطلب الاصحاب روایتست
که امام جعفر صادق علیه السلام با پسر خود امام موسی
علیه السلام

علیه السلام و باقی فرزندان بخواندن این دعای
حجاب اشتغال نمود وقتی که خبر یافت که منصور
جمعی کثیر بکشتن او و فرزندان او به مدینه
فرستاد [illegible] راوی گوید که چون عسکر کرده آن
جماعت بخانه امام جعفر علیه السلام در می آیند که
او [illegible] بوجهی که هیچ چیزی را نمی بیند
پس الله از آن دو شخص بنظرش در می آید
خیال می کند که امام جعفر و امام موسی اند و می آید
که سرهای این دو کس ببرند بفرموده عمل میکنند
و سرها را در جایی نهاده بنزد منصور می برند
چون منصور ملاحظه میکند می بیند که سر دو [illegible]
متعجب بماند و میفرماید که این سرها را بپوشند
و [illegible] بعد از آن که از موسی بن
جعفر علیه السلام سؤال کردند که چه دعا بود
که میخواندید فرمود که من از پدرم پرسیدم

که این چه دعاست فرمود که دعا حجابیست
از جمیع دشمنان وَاِذَا قَرَأْتَ
الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا
وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ
وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَاِذَا ذَكَرْتَ
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى
اَدْبَارِهِمْ نُفُورًا اللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْاَلُكَ بِالْاِسْمِ الَّذِي تُحْيِي وَتُمِيتُ
وَتَرْزُقُ وَتُعْطِي وَتَمْنَعُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
اللّٰهُمَّ مَنْ اَرَادَنِي بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ
فَاَعْمِ عَنَّا عَيْنَهُ وَاَصْمِمْ عَنَّا سَمْعَهُ
وَاشْغَلْ عَنَّا قَلْبَهُ وَاَغْلِلْ عَنَّا يَدَهُ
وَاصْرِفْ عَنَّا كَيْدَهُ وَخُذْهُ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ وَمِنْ خَلْفِهِ
تَحْتِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
لطلب

لطلب النصرة منقولست از حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام این دعا که مشتمل است
بر اسم اعظم بجهت غلبه و نصرت در بعضی
حروب میخواند يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ اِلَّا هُوَ
اِغْفِرْ لِي وَانْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
لطلب الولد والمال روایتست از
علی بن الحسین علیهما السلام که بیکی از اصحاب
خود تعلیم فرمود که چون خواهی که ترا فرزند
شود هفتاد نوبت این دعا بخوان که هر کس
بسیار بخواند حق تعالی باو دهد هر چه خواهد
از فرزند و مال و خیر دنیا و آخرت رَبِّ لَا تَذَرْنِي
فَرْدًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ وَاجْعَلْ لِي
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي فِي حَيَاتِي
وَيَسْتَغْفِرُ لِي بَعْدَ وَفَاتِي وَاجْعَلْهُ
خَلْقًا سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ

فيه نصيبا اللهم اني استغفرك
واتوب اليك انت التواب الرحيم
ديگر روايتست که کسي نزد امام جعفر عليه السلام
آمد وگفت مرا فرزند نيست فرمود که چون در
سجده باشي اين دعا بخوان يا رب
هب لي من لدنك ذرية طيبة
انك سميع الدعاء رب لا تذرني
فردا وانت خير الوارثين آنكس
بفرموده عمل نمود وپسر اورا روزي شد
لطلب الضالة والآبق روايتست از امام
رضا عليه السلام که هر که را چيزي گم شود يا بگريزد
بگويد وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها
الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط
من ورقة الا يعلمها ولا حبة في
ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس

الا

الا في كتاب مبين اللهم انك تهدي من
الضلالة وتنجي من العمى وترد الضالة
صل على محمد وآله واغفر لي ورد ضالتي
وصل على محمد وآله الطاهرين ديگر از امام
جعفر عليه السلام نقلست که اگر چيزي گم شده باشد
سورة والضحى را هفت بار بخواند وبعد از آن
بگويد يا صانع العجايب يا راد كل غايب
يا جامع الشتات يا من مقاليد الامور
بيده رد على ضالتي فانه لا جامع
الا انت ديگر از امام جعفر عليه السلام نقلست
که هر که را بنده بگريزد آية الكرسي را مدور بر کاغذي
بنويسد ودرميان آن اين دعا را بنويسد اللهم
السماء لك والارض لك وما بينهما
لك فاجعل ما بينهما اضيق على فلان
من جلد جمل حتى ترده على وتظفرني

بدو این دعا را بخواند و آن کاغذ را در جایی
که بنده گوسفند و شب خوابگاه داشته دفن کنند
و سنگی گران بر بالای آن نهند

از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت است
که فرمود هرگاه راه گم کنی بگوی یا صالح
یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق
یرحمکم الله و روایت کرده اند که چون
راه گم کند بجانب راست رود

هر کس را چیزی فراموش شود دست
خود بر پیشانی نهد و بگوید اللهم انی اسألک
یا مذکر الخیر و فاعله و الآمر به ان
تصلی علی محمد و آل محمد و تذکرنی
ما انسانیه الشیطان دیگر روایت است
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هرکس چیزی فراموش
کند کف دست چپ را بر پیشانی نهد و بگوید

۳ بار اللهم یا خالق الشیء و مبصره
ذکرنی ما نسیت

روایت است که ابو جعفر علیه السلام
فرمود که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بیمار
شده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی آمد
و فرمود که این دعا بخوان اللهم انی اسألک
تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک
و خروجا الی رحمتک دیگر اللهم ازل
عنی العلة و الداء و اعدنی الی الصحة
و الشفاء و امددنی بحسن الوقایة و رد
علی لباس العافیة و متعنی بطول الشفقة
و لا تردنی من مس الالم و اجعلنی مصونا
محروسا فی حرزک و اجعل ما نالنی من
ذلک مادة لحسناتی و کفارة
لسیئاتی برحمتک یا رحیم

دعا ... برای دفع مکاره للدفع
... در مهج الدعوات مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم کرد این
دعا را به بعضی از اصحاب خود در وقتی که حجاج
خواست که او را بقتل رساند چون این دعا را
خواند قدرت بر کشتن او نبود ببرکت آن در حفظ
و امان حق سبحانه و تعالی بود یا سامع کل صوت
و یا محیی النفوس بعد الموت یا من لا
یعجل لانه لا یخاف الفوت یا دائم
الثبات یا مخرج النبات یا محیی العظام
الرمیم الدارسات بسم الله اعتصمت بسم الله
توکلت علی الحی الذی لا یموت و رمیت من
یؤذینی بلا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم ... در منهاج الصلاح
مذکور است که بجهت دفع سختی این دعا خوانند
یا سامع کل صوت و یا سابق کل فوت و یا
مُحْيِي

هَا الحَا وَلَا تُدْرِكُ الأَبْصَارُ وَتَتَغَيَّرُ
شَبَحًا مَاثِلًا وَلَا يَشْفَاوِرُكَ زِيَادَةٌ وَلَا
نُقْصَانٌ وَلَا تُوصَفُ بِأَيْنَ وَلَا كَيْفَ
وَلَا ثَمَّةَ وَلَا مَكَانٍ بَطَنْتَ فِي خَفِيَّاتِ
الأُمُورِ وَظَهَرْتَ فِي العُقُولِ
بِمَا يُرَى فِي خَلْقِكَ مِنْ عَلَامَاتِ التَّعْبِيرِ
التَّدْبِيرِ أَنْتَ الَّذِي سُئِلَتِ الأَنْبِيَاءُ
عَنْكَ فَلَمْ تَصِفْكَ بِحَدٍّ وَلَا بِنَقْصٍ
بَلْ دَلَّتْ عَلَيْكَ مِنْ آيَاتِكَ بِمَا لَا
يَسْتَطِيعُ المُنْكِرُونَ جَحْدَهَا لِأَنَّ
مَنْ كَانَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرَضُونَ
وَمَا بَيْنَهُمَا فِطْرَتَهُ فَهُوَ الصَّانِعُ الَّذِي
بَانَ عَنِ الخَلْقِ فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ وَأَشْهَدُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا آيَاتٌ دَالَّاتٌ عَلَيْكَ

تؤدي عنك الحجة وتشهد لك بالربوبية
موسومات ببرهان قدرتك ومعالم
تدبيرك فأوصلت إلى قلوب المؤمنين
من معرفتك وآنسها وآمنها من وحشة
الفكر ووسوسة الصدور فهي على اعترافها
بك شاهدة بأنك قبل القبل بلا
قبل وبعد البعد بلا بعد انقطعت
الغايات دونك فسبحانك لا
شريك لك لا وزير لك سبحانك
لا عديل لك سبحانك لا ضد لك
ند لك سبحانك لا تأخذك سنة
ولا نوم سبحانك لا تغيرك الأزمان
سبحانك لا ينتقل بك الأحوال
سبحانك لا يعييك شيء سبحانك لا
يفوتك شيء سبحانك إني كنت

من الظالمين

من الظالمين

من الظالمين وإن تغفر لي وترحمني أكن
من الخاسرين اللهم صل على محمد عبدك
ورسولك ونبيك وصفيك وحبيبك
وخاصتك وأمينك على وحيك وخاز
وخازنك على علمك الهادي إليك
بإذنك الصادع بأمرك على وحيك
القائم بحجتك في عبادك الداعي
إليك الموالي أوليائك معاد
معادي المعادي أعدائك دونك السالك
جدد الرشاد إليك القاصد منهج الحق
نحوك اللهم صل عليه وآله بأفضل
وأكمل وأشرف وأعظم وأطيب وأتم
وأعم وأنمى وأزكى وأوفى وأكبر وأكثر
ما صليت على نبي من أنبيائك ورسول
من رسلك وجميع ما صليت على

عَلَى جميعِ انبيائِكَ وَمَلائِكَتِكَ
وَرُسُلِكَ وَعِبادِكَ الصّالِحِينَ اِنَّكَ
حَمِيدٌ مَجِيدٌ اَللّهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِي
بِهِمْ مَقْبُولَةً وَذُنُوبِي بِهِمْ مَغْفُورَةً وَ
سَعْيِي بِهِمْ مَشْكُوراً وَدُعائِي بِهِمْ مُسْتَجاباً
وَرِزْقِي بِهِمْ مَبْسُوطاً وَعَدُوِّي بِهِمْ
مَقْهُوراً وَانْظُرْ اِلَيَّ فِي هٰذِهِ السّاعَةِ
بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ نَظْرَةً رَحِيمَةً اَسْتَكْمِلُ
اِسْتَكْمِلْ بِهَا الْكَرامَةَ عِنْدَكَ
ثُمَّ لا تَصْرِفْهُ عَنِّي اَبَداً بِرَحْمَتِكَ
يا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ و درين وقت مكلف
نيز مامورست بامر نماز و ذكر او مشغول
باداى هشت ركعت نافله و چهار ركعت
فريضه نافله را پيش فريضه بجا آورد
و وقتش باز ابتداى زوالست تا آنكه

مسئله

باشد از قيام ليل و عطا كند خداى تعالى او را
ثواب چهار صد هزار شهيد و بنويسد
از براى او بهر كلمه چهار صد نماز و بنا كند
از براى او بهر آيتى كه خوانده چهار صد مدينه
در بهشت و بعد هر حرفى بنويسد عبادة
صد هزار سال كه روز آن بروزه داشته
باشد و شب آن قائم بوده باشد و در بعضى
تفاسير وارد شده و مذكور است كه حضرت
رسول صلى الله عليه و آله فرموده كه دو آيه آمن
الرسول بما انزل اليه تا آخر سورة البقرة
گنجيست از گنجهاى زير عرش كه خداى
تعالى بمن عطا فرموده از انبيا و بايد و بيا
موزانيد كه آن صلوات و قرآن و دعاست
هر كس آن را هر شب تلاوت كند كفايت باشد
او را از قيام بنماز و قرآن و دعا در آن شب

و نیز ایمن کرد اند او را از آفات و بلیات آن

فصل در ادعیهٔ ساعات

و اجزاء روز و ختم سورهٔ قدر در عرض اوقات
شبانروز اما ادعیه و آن دعائی
چندست منسوب بحضرت ائمهٔ معصومین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که
در ساعات دوازده گانه روز از اول
صبح تا غروب بترتیب آنحضرت ثلاثة
باید نمود و التماس او وسایل نیل حوایج و مسایل
خود باید ساخت که هر ایشان سبب حصول
مسئول و واسطه قضاء حاجات خواهد بود

دعای امیر المؤمنین علیه السلام در ساعت اول
از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب اللهم یا
ذا السماء رب البهاء و العظمة و الکبریاء
و السلطان اظهرت القدرة
کیف

کیف شئت و مننت علی عبادک بمعرفتک
و تسلطت علیهم بجبروتک و علمتهم
شکر نعمتک اللهم فبحق علی المرتضی
العلم علم للدین و العالم بالحکم و مجاری
التقی امام المتقین صل علی محمد و آل
ی الاولین و الآخرین و اقدمه
بین یدی حوائجی ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا

للحسن بن علی علیهما السلام از وقت بر آمدن آفتاب
تا وقت انتشار آن و زوال حمره اللهم
لبست بهاءک فی اعظم قدرتک
و صفا نورک فی انور ضوئک و افاض
علمک حجابک و خلقت فیه اهل
الثقة بک عند جودک فتوالیت فی
کبریائک علو الکبیر او عظمت

فيه منتك على اهل طاعتك فبا
هيت بهم اهل سماواتك منتك
عليهم اللهم فبحق الحسن بن علي عليهما
عليهما السلام عليك اسألك وبه استشفع
اليك واقدمه بين يدي حوائجي ان
تصلي على محمد وال محمد وان تفعل
بي كذا وكذا الحسين بن علي ع از وقت انتشار
شعاع آفتاب تا وقت ارتفاعش يا من
تجبر فلا عين تراه يا تعظم فلا تحيط
القلوب بكنهه يا حسن المن يا حسن التجا
التجاوز يا حسن العفو يا جواد يا كريم
يا من لا يشبهه شيء من خلقه يا من من
على خلقه باوليائه اذا تضاهد لدينه
وادب بهم عباده وجعلهم حججا
منا منه على خلقه اسألك بحق الحسين
بن

بن علي عليهما السلام السبط التابع
لمرضاتك والناصح في دينك والدليل
على ذاتك اسألك بحقه واقدمه بين يدي
حوائجي ان تصلي على محمد وال محمد وان
تفعل بي كذا وكذا علي بن الحسين ع
از ارتفاع تا نزديك زوال اللهم صفا نورك
في اتم عظمتك وعلى ضيائك في
ابهى ضوئك اسألك بنورك الذي
نورت به السموات والارضين وقصمت
به الجبابرة واحييت به الاموات
وامت به الاحياء وجمعت به المتفرق
وفرقت به المجتمع واتممت به الكلمات
واقمت به اسألك بحق وليك علي بن
الحسين عليهما السلام الذاب عن
دينك والمجاهد في سبيلك واقدمه
بين يدي حوائجي ان تصلي على محمد وال

وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا لمحمد بن
علي عليهما السلام از زوال آفتاب تا
مقدار اداي چهار ركعت زوال اللهم رب
الضياء والعظمة والنور والكبرياء و
السلطان تجبرت بعظمة بهائك ومننت
على عبادك برأفتك ورحمتك ودللتهم
على موجود رضاك وجعلت لهم دليلا
يدلهم على محبتك ويعلمهم محابك
ويدلهم مثيبتك اللهم فبحق محمد بن
علي عليهما السلام عليك واقدمه بين
يدي حوائجي ان تصلي على محمد وآل محمد
وان تفعل بي كذا وكذا لجعفر بن
محمد عليهما السلام از وقت چهار ركعت
زوال تا وقت پيشين يا من لطف
عن ادراك الاوهام يا من كبر عن
موجود

عن موجود البصر يا من تعالى عن الصفات
كلها يا من جل عن معاني اللطف فلطف
عن معاني الجلال اسئلك بنور وجهك وضياء
كبريائك واسئلك بحق جعفر بن محمد عليك
واقدمه بين يدي حوائجي ان تصلي
على محمد وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا
لموسى بن جعفر عليهما السلام از وقت
نماز ظهر تا بوقت اداي چهار ركعت قبل از نماز
عصر يا من تكبر عن الاوهام صورته يا من
تعالى عن الصفات نوره يا من قرب عنده
دعاء خلقه يا من دعاء المضطرين ولجاء
اليه الخائفين ومسئلة المؤمنين و
عبده الشاكرون وحمده المخلصون
اسئلك بحق نورك المضي وبحق موسى بن
جعفر عليك واتقرب به اليك واقدمه

بين يدي حوائجي ان تصلي على محمد وال محمد
وان تفعل بي كذا وكذا العلي بن
موسى عليهما السلام از چهار ركعت نماز بعد
از نماز پيشين تا بوقت نماز ديگر يا خير
مدعو يا خير من اعطى يا خير من سئل
يا من اضاء باسمه ضوء النهار واظلم
به ظلمة الليل وسئل باسمه وابل السيل
ورزق اوليائه كل خير يا من علا
السموات نوره والارض ضوءه و
الشرق والغرب رحمته يا واسع الجود
اسئلك بحق علي بن موسى عليك واقدمه
بين يدي حوائجي ان تصلي على محمد
وال محمد وان تفعل بي كذا وكذا لمحمد
بن علي عليهما السلام از نماز ديگر تا رفتن
دو ساعت يا من دعاه المضطرون
فاجابهم

اليسر بعد العسر والفرج بعد الشدة
اللهم ما بنا من نعمة فمنك وحدك
لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك
كه دشواری و سختی نکشد و از ناشایسته
محذورات در پناه حق تعالی باشد و هاى
معاویة بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام روایت
كند بخواند و در مصباح مذکور است پس سجده
شکر کند و در روی آنچه ذکر شد بخواند و اگر خواهد
آنچه روایت کرده اند از علی بن الحسین علیه السلام
بگوید الحمد لله شکرا شکرا صد بار بعد از
ده بار بگوید شکرا للمجیب پس بگوید یا ذا المن
یا ذا المن الذي لا ینقطع ابدا ولا یحصیه
غیره عددا ویا ذا المعروف الذي لا
ینفد ابدا یا کریم یا کریم پس دعا کند
و حاجت خواهد [illegible] گویند [illegible] نهد و [illegible]

اللهم لا تسلبني ما انعمت به علی من ولا
یتک وولایة محمد وآل محمد علیه وعلیهم
السلام پس بگوید جبین بر زمین نهد و بگوید همین
وچون سر از سجده بردارد دست بر موضع
سجود بمالد و بر روی خود آورد و سه بار
چنانچه که گذشت و هر بار آن دعای که مذکور
شد بخواند فصل در عمل شام و خفتن
وخفتن اما وقت شام و آن هنگام
غروب آفتاب و ذهاب حمره مشرقیه است
درین وقت خواندن ادعیه و اذکار
بموجب روایات اخبار وسیله جلب منا
فعست و دفع خطر جنانچه از امام محمد
باقر علیه السلام روایتست که گفت ابلیس
لعین بر ما انگیزاند لشکر شب را از وقت
غروب آفتاب تا وقت شفق و هم چنین
لشکر

لشکر روز را از وقت طلوع فجر تا طلوع
آفتاب پس درین دو ساعت یاد خدا
بسیار کنید و بدعا و ذکر مشغول باشید
و پناه گیرید از شر ابلیس و لشکر او
که این دو ساعت غفلت است و امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که بعد از غروب
آفتاب و هم چنین قبل از طلوع آن ساعت
اجابت دعاست روایتست از ابی عبد الله
علیه السلام که نزد غروب آفتاب هر که هر روز
این دعا بخواند یا من ختم النبوة
بمحمد ص اختم لی فی یومی هذا
بخیر وشهری بخیر وسنتی بخیر
وعمری بخیر اگر در آن شب یا در آن
جمعه یا در آن ماه یا در آن سال بمیرد
ببهشت رود و از حضرت رسول ص

روایتست که هرکه بخواند این آیه فسبحان
الله حین تمسون وحین تصبحون وله
الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین
تظهرون بخواند تلافی عبادت
باشد که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات
و تسبیحات و از امیر المؤمنین علی علیه السلام
که هرکس بعد از نماز غروب حم صینی بعد از طلوع
فجر این آیت بخواند هیچ خیر و نیکی در آن
روز و آن شب از وی فوت نشود و جمیع
شرور آن شب و روز باز میگرداند و برای
هر که آنرا اجر او مثل آن باشد که دویست بنده
آزاد کرده باشد از اولاد اسمعیل و روایتست
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که هر آنکس
که در وقت غروب آفتاب بگوید اعوذ بکلمات
الله من شر ما خلق در آن شب هیچ گزندی
بوی نرسد

وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب
من حمل ظلما وخشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا وجعلنا
علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی
آذانهم وقرا واذا ذکرت ربک
فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم
نفورا واذا قرأت القرآن
جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا وجعلنا
جعلنا من بین ایدیهم سدا
ومن خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون لو انفقت
ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم
ولکن الله الف بینهم انه عزیز حکیم
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بوی نرسد

حرز ابی درداء این حرزیست بسیار
بسیار نیکو و مجرب است در دفع
بلیه هر کس این را ورد سازد و در شبانگاه
سه نوبت بخواند و همچنین در بامداد هیچ
آفت و بلا و زحمت و عنا باو نرسد در خبر است
که آتش در محله افتاده بود که خانه ابو درداء
در آنجا بود خبر باو رسانیدند که خانه تو
سوخته شد ابو درداء گفت خانه من نسوزد
هر چند مبالغه کردند باور نداشت بعد از آنکه
آتش فرو مرد ابو درداء با جماعت یاران
گفت برخیزید تا برویم و از خانه خود خبری
گیریم چون بیامدن خانه او را بسلامت یافتند
از آن حال تفحص نمودن جمعی که در آن حوالی
بودند گفتند چون آتش به نزدیک خانه ابو دردا
رسید فرو مرد ابو درداء تبسم نموده گفت

من دانستم

من دانستم

من دانستم که خانه مرا هیچ آفت نرسد ببرکت
این کلمات که خوانده ام و از حضرت رسالت
شنیده ام که هر کس که بامداد سه نوبت این کلمات
بخواند در آن روز از جمیع بلیات محفوظ
ماند و اگر در شبانگاه سه بار در آن شب
از آفات امان یابد اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّی
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَاَنْتَ
رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ مَا شَاءَ اللّٰهُ
کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا وَاَحْصٰی کُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسِی
وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَا
صِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ

ودر وقت نماز شام ذمه مکلف مشغول باداى سه
رکعت نماز شام فریضه است و چهار رکعت نافله
راتبه و وقت فضیلت فریضه از دخول شام است
تا ذهاب سرخی مغرب و وقت اجزای آن تا ماندن
چهار رکعت به نیم شب آنرا بعد از اذان و اقامت
و افتتاح تکبیرات ادا کنند و در وی سوره‌ها قصار
مانند حمد و اذا جاء نصر الله بخوانند و چون فارغ
شود تعقیب بطریقی که در ظهر ذکر شد بجا
آورد و مخصوص بوی آنست که ده بار بگوید لا
اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
که بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام کفاره
جمیع گناهان است و سه بار بگوید الحمد لله
الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء
غیره و

که سبب حصول مسئول و خیر و حصول بشارات
و هفتاد بار بگوید استغفر الله ربی و اتوب
الیه که بر قول امام محمد باقر علیه السلام
خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و اگرچه
بیشتر از هفتاد هزار گناه باشد و هفتاد
بار بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله
صد بار و بروایتی هفت بار بگوید بسم الله
بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم که بهر که هفتاد نوع
بلا از و بگرداند که اهون آن جنون و مرض
باشد و دعای معاویة ابن عمار که در مصباح
مذکور است بخوانند و سجده کنند و بگوید اللهم
انی اسئلک بحق حبیبک محمد صلی الله علیه
واله وسلم الا بدلت سیئاتی
وحاسبنی حسابا یسیرا ابکو کرات

برد میں نهد و بگوید اللهم انی اسئلک
بحق حبیبک محمد لما غفرت لی الکثیر
من الذنوب و القلیل و قبلت من
عملی الیسیر پس سر بسجود نهد بار دوم
و بگوید اللهم انی اسئلک بحق حبیبک
محمد ص لما ادخلتنی الجنة و جعلتنی
من سکانها و لما نجیتنی من سفعات
النار برحمتک یا ارحم الراحمین
پس سر از سجود بر دارد و دست بر موضع
سجود مالد و بر روی فرود آورد و دعایی
که ذکر شد بخواند و تعقیب فریضه مغرب
اگر از نافله تاخیر کند افضل است و وقت
نافله مغرب بعد از فریضه است و میکشد
تا باخر و وقت فضیلت فریضه اگر حمره
مغرب بیشه برطرف شود بیک رکعت کرده باشد
و ارکعت را

و رکعت را تمام کند و باقی را بعد از ان قضا نماید
اگر خواهد و این نافله را فضیلت بسیار است رو
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
که هر انکس که دو رکعت از این نافله بکند بنویسد
بنویسد برای او آنرا در علیین و چهار چهار
و چون چهار رکعت را تمام کند بنویسد برای او
حج مبرور و مستحب است که آنرا بعد از توجه تکبیرة
بجای آورد و در روایتیست که در رکعت اول این
نافله الحمد بخواند و اخلاص سه بار و در رکعت
دویم الحمد و انا انزلناه و نیز روایتست که در
رکعت اول الحمد و جحد و در دوم الحمد و
و اخلاص و در سیم و چهارم و در سیم و چهارم
آنچه از سوره خواهد بخواند و نیز روایتست
که در رکعت سیم و چهار الحمد و چهار آیت بخواند
از اول سوره البقره و از میانه همان سوره

آیة الهکم اله واحد تا بآخر لقوم یعقلون
و پانزده بار اخلاص و در رکعت چهارم الحمد
و آیة الکرسی و آخر البقرة لله ما فی السموات
و ما فی الارض تا آخر سوره و پانزده بار اخلاص
بخواند و روایت کرده اند که ابو الحسن العسکری علیه
السلام در رکعت سیم الحمد خواندی و اول سوره
الحدید تا آنجا که و هو علیم بذات الصدور
و در رکعت چهارم الحمد و آخر سوره الحشر
لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره خواندی
و مستحبست که از عقب هر دو رکعت دعا بخواند
و آن در مصباح مذکورست و بعد از فراغ در آخر
بگوید اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک
و عزائم مغفرتک و النجاة من النار
و من کل بلیة و الفوز بالجنة
و الرضوان فی دار السلام و جوار
نبیک

نبیک محمد ص اللهم ما بنا من نعمة فمنک
لا اله الا انت استغفرک و اتوب
الیک و مستحبست نماز نافله کردن آنچه
ممکن باشد میانه مغرب و عشا که آن ساعت
غفلة است روایت کرده هشام ابن سالم
از ابی عبد الله علیه السلام که گفت که هر که میانه مغرب
و عشا دو رکعت نماز بکند و حاجت خواهد آنچه
طلبد خدای تعالی بدهد و در رکعت اول بعد از
الحمد این آیت بخواند و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی
فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین فاستجبنا له
و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین
و در رکعت دوم بعد از الحمد آیة و عنده مفاتح
الغیب لا یعلمها تا آخر بخواند و چون فارغ شود

از قراءت دستها برآورد و بگوید اللّهمّ انّی اسئلک
بمفاتح الغیب لا یعلمها الّا انت ان تصلّی علی
محمّد و آله و ان تفعل بی ما انت اهله و لا
تفعل بی ما انا اهله اللّهمّ انت ولیّ
نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی
فاسئلک بحقّ محمّد و آله علیهم السّلام
لمّا قضیتها لی برحمتک یا ارحم الرّاحمین
و روایتست از امام جعفر صادق ع از پدرش
از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت وصیت میکنم
شما را بدو رکعت نماز میان شام و خفتن در
رکعت اول الحمد بخواند و اذا زلزلت سیزده بار
هر آنکس که این نماز میکند در هر ماهی از جملهٔ متقیان
باشد و اگر در سالی یکبار از جملهٔ محسنان باشد
و اگر در هر شب آدینه یکبار از جملهٔ مصلیان باشد
و اگر در هر شب یکبار دوش بدوش من بازنهد

در بهشت

در بهشت و ثواب آن بر نتوان شمردن و در
میان شام و خفتن صلوة الاوابین است
و آن دو رکعت است بعد از الحمد پنجاه بار اخلاص بخواند
که روایتست که هر که این نماز بکند و منصرف
گردد هیچ گناهی نماند او را که خدای تعالی
او را بیامرزیده باشد و امّا وقت خفتن و آن
هنگام گذشتن مقدار سه رکعت است
از غروب بلکه زوال حمرهٔ مغربیه است
درین وقت طلب حاجت درجهٔ اجابت دارد
چنانچه از حضرت رسالت ص روایتست
که هرگاه بخدای تعالی حاجتی داشته باشید
درین وقت مسئلت نمایید که وقتیست
که خدای تعالی بشما عطا فرموده و پیش از شما
دیگری نداده اند و درین وقت نیز مأمور بشمارست
باید که بفریضهٔ عشا و نافلهٔ وتیره قیام نماید

و چهار رکعت فریضه رابعه از اذان و اقامت و
توجه و تکبیرات ادا کند و وقت فضیلتش
تا ربع شب و اجزای آن تا نیمه شب و در روی
از سوره‌های متوسطات باید خواند و افعال آن
چون بجای آورد سلام بدهد و تعقیب آنها بر
وجهی که در ظهر ظاهر شد بخواند و مختص [بتعقیب]
او آنست که بجهت حصول مطالب دنیا و آخرة
بگوید اللهم بحق محمد و آل محمد صل علی
محمد و آل محمد و لا تؤمنا مکرک و لا تنسنا
ذکرک و لا تکشف عنا سترک و لا
تحرمنا فضلک و لا تحلل علینا غضبک
و لا تباعدنا من جوارک و لا تنقصنا من
رحمتک و لا تنزع منا برکتک و لا
تمنعنا عافیتک و اصلح لنا ما اعطیتنا
و زدنا من فضلک المبارک الطیب

الحسن

و هو رب العرش العظیم و سه بار بگوید که جان
و مال و دین و اولاد و احبابش از هر محنت و بلا
و شدت و عناد در حفظ و امان حق تعالی بوده باشد
اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی و ولدی
و اخوانی فی دینی و ما رزقنی ربی و خواتیم
عملی و من یعنینی امره بالله الواحد الا
حد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد و برب الفلق من شر
ما خلق الی آخره و برب الناس ملک
الناس الی آخره حسبی الله ربی الله لا اله
الا هو علیه توکلت و هو رب العرش
العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن
اشهد و اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
و ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی
کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من

شر نفسی و من شر کل دابة انت آخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و بس
دوازده نوبت اخلاص بخواند که از ابی عبدالله
علیه السلام روایت است که هر که تصدیق بخدای تعالی
و بروز آخرت دارد باید که خواندن اخلاص از عقب
فریضه ترک نکند که بدرستی که هر کس آن را بعد از فریضه
بخواند خدای تعالی برای او جمع کند خیر دنیا
و آخرت را و بیامرزد او را و پدر و مادر او را
و اولاد او را و نیز روایت است از امیر المؤمنین علی
علیه السلام که هر کس که خواهد از دنیا بیرون رود از گناهان
پاک باشد چنانچه طلایی که از کدورات خالص است
و هیچ کس او را طلب حقی نکند باید که سوره اخلاص
در عقب نماز دوازده بار بخواند و بعد از آن کفها گشاده
جهت خلاصی از عقوبت دوزخ و رسیدن
براحت و نعمت بهشت این دعا را که فرموده
امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علی علیه السلام که
از مخبیات و پوشیدنیهاست و بامر
رسول صلی الله علیه و آله و سلم با امام حسن
و امام حسین علیهما السلام تعلیم نموده بگوید
اللهم انی اسئلک باسمک المکنون
المخزون الطهر الطاهر المبارک و اسئلک
باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب
العطایا یا مطلق الاسارای یا فکاک
الرقاب من النار اسئلک ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من
النار و تخرجنی من الدنیا سالما و
تدخلنی الجنة آمنا و تجعل دعائی اوله
فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا
انک علام الغیوب و بگوید بجهت
آنکه حضرت رب العزت او را در آخرة

بجزای جزیل و اجر جمیل راجع گرداند رضیت
بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا
و بعلی ولیا و بالحسن و الحسین و علی
و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد
و علی و الحسن و محمد الخلف الصالح
علیهم السلام ائمة و سادة و قادة
بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء و
بگوید برای غفران ذنوب و ستر عیوب
و کشف کروب و فرج هموم و شفای امراض
وسعت ارزاق و رد بلا و قضاء سایر حوایج
دنیا و عقبی لا اله الا الله العلی العظیم
و الحمد لله لا اله الا الله العزیز الحکیم لا اله
الا الله رب العرش الکریم و الحمد لله رب
العالمین اللهم انی اسئلک موجبات
رحمتک و عزائم مغفرتک و الغنیمة
من کل بر

علیه السلام رفت و شکایت کرد از ظالمی که
بر او ظلم کرده بود آنحضرت فرمود که بگوی
که یا ناصر المظلوم المبغی علیه ان کان
فلان بن فلان ظلمنی و بغی علی
فابتله بفقر لا تجبره و ببلاء لا تستره
که هر کس سه بار در برای ظالم بخواند در پیشانی او
علامت بلا ظاهر شود بعد از ان بفقر مبتلا گردد
اللهم انی اعلم ان لک
یوما تنتقم فیه للمظلوم من الظالم
لکن هلعی و جزعی لا یبلغان بی
الصبر علی اناتک و حلمک و قد علمت
ان فلانا ظلمنی و اعتدی علی
بقوته علی ضعفی و اسئلک یا رب
العزة و یا ناصر المظلومین و قاصم
الجبابرة ان تریه قدرتک اقسمت

عَلَيْكَ يَا رَبَّ الْعِزَّةِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ
این دعا جهت دفع ظالمان بخواند و تکرار کند
و الحاح نماید که اکثر مدعا ست در البیان مشاهده
نماید اللّهمّ انّی اسئلک بحق محمّد
وآل محمّد ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد
یا ناصر المظلوم المبغی علیه ان کنت
تعلم ان فلانا ظلمنی وبغی علیّ
فابتله ببلاء لا تستره وفقر لا تجبره
وداء لا تشفه اللّهمّ ادفع رزقه
وقرّب اجله وانحق مدّته وامح
اثره وسلّط علیه من لا یرحمه
واضرب بالذّلّ بین عینیه واطرقه
ببلیّة لا اخت لها وبیوم لا تأتی
له بوائق حریمه واستأصله وانزل
بساحته ما یکرهه واره الویل
والثّبور

ویا محیی العظام وهی رمیم بعد الموت
بخلدک الابدیّ ودوامک السّرمدیّ
وحیوتک الّتی لا تموت صلّ علی محمّد وآل محمّد
واغثنی وفرّج عنّی ما انا فیه یا لا اله الّا
انت علیک توکّلت وانت ربّ العرش
العظیم والحمد للّه ربّ العالمین وصلّی اللّه
علی محمّد وآله اجمعین از امام جعفر
علیه السلام نقلست که جهت دفع سختیها ده بار بگوید
حسبی اللّه لا اله الّا هو علیه توکّلت وهو
ربّ العرش العظیم و ده بار حسبی اللّه لما
اهمّنی حسبی اللّه لمن بغی علیّ حسبی اللّه
لمن ارادنی بسوء
روایت میکند شیخ ابو جعفر بن بابویه از عیون
الرضا که مردی بنزدیک حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام آمد و شکایت کرد از شخصی که بوی ظلم

کرده بود پس تعلیم کرد امام او را این دعا و فرمود
که بخواند او را سبب مظلومی بر ظالم خود الا
که کار او کفایت کند و نصرت دهد او را و از ظلم
آن ظالم برهد اللهم طمه بالبلاء طما
وقمه بالاذی قما وارمه بیوم
لا معاد له وساعة لا مرد لها وابح
حریمه وصل علی محمد واهل
بیته والفنی امره وقنی شره
واصرف عنی کیده واخرج
قلبه مرسکراه عنی وخشعت
الاصوات للرحمن فلا تسمع الا
همسا وعنت الوجوه للحی القیوم
وقد خاب من حمل ظلما قال اخسئوا
فیها ولا تکلمون صه صه هفت بار بگوید
روایتیست که مردی نزد امام جعفر
علیه السلام

ذلك واضعافا واضعاف اضعافا
مضاعفة لانه لا یحصی تضاعیفه احد
غیره وسلمه اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر
پس بجهت پناه جستن بحضرت پروردگار
ورفع وسوسه شیطان و وسعت رزق و دوری
از فقر و فاقه بگوید اعیذ نفسی واهلی
ومالی وولدی وما رزقنی ربی وکل
من یعنینی امره بالله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم لا تاخذه
سنة ولا نوم له ما تا هم فیها خالدون
و دیگر سه آیه از اعراف ان ربکم الله الذی
تا قریب من المحسنین و دو آیت از آخر الکهف

قل لو کان البحر مدادا تا آخر سوره و دو آیت
از اول والصافات تا شهاب ثاقب و آیه
سبحان ربک رب العزة تا آخر و سه آیه از
از رحمن یا معشر الجن تا آخر سه آیه و سه آیه
از سوره حشر لو انزلنا هذا القرآن تا آخر
سوره بخواند که در آن روز بجهت این آیات
از شر شیطان مارد و از حذر سلطان جابر
و از شر جن و انس و بدی دشمنان و از آفة
درندگان و غارت دزدان و از جمیع مرضها
محفوظ باشد لیس از آن بجهت حفظ
النفس و دین و مال و اولاد و دفع شر موذی
هر ذی شر بگوید اعیذ نفسی و اهلی و مالی
و ولدی و ما رزقنی ربی و من یعنینی
امره بالله الواحد الاحد الصمد
الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا

کفوا احد و برب الفلق من شر ما خلق
تا آخر و برب الناس ملک الناس تا آخر
اعیذ نفسی و اهلی و ولدی و دینی و مالی
و ما رزقنی ربی و کل من یعنینی امره
بعزة الله و عظمة الله و قدرة الله و جلال
و جلال الله و کمال الله و سلطان الله
و غفران الله و من الله و عفو الله
و حلم الله و جمع الله و رسول الله و اهل
بیت رسول الله من شر السامة
و الهامة و العامة و اللامة و من
شر طوارق اللیل و النهار و من
شر کل دابة ربی آخذ بنا
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
اعیذ نفسی و دینی و اهلی و مالی
و من یعنینی امره بکلمات الله التامات

التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ
وَكُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ پس بجهت آنکه حق
تعالی بیشک او را روز قیامت بثواب
خویشتن خشنود کند و به نیکی نزدیک و از بدی
دور کرداند بگوید رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبّاً وَبِا
لْإِسْلَامِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
نَبِيّاً وَبِالْقُرْآنِ كِتَاباً وَبِعَلِيٍّ إِمَاماً
وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَبِزَيْنِ الْعُبَّادِ عَلِيٍّ
وَالْبَاقِرِ مُحَمَّدٍ وَالصَّادِقِ جَعْفَرٍ وَالْكَاظِمِ
مُوسَى وَالرِّضَا عَلِيٍّ وَالتَّقِيِّ مُحَمَّدٍ وَالنَّقِيِّ عَلِيٍّ
وَالزَّكِيِّ الْحَسَنِ وَالْمَهْدِيِّ مُحَمَّدٍ أَئِمَّةً
وَسَادَةً وَقَادَةً اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَئِمَّتِي
وَقَادَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ
أَدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّداً
وَآلَ مُحَمَّدٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَفِي
كُلِّ شِدَّةٍ

كُلِّ شِدَّةٍ وَرَخَاءٍ وَعَافِيَةٍ وَبَلَاءٍ وَفِي الْمَشَاهِدِ
كُلِّهَا وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ
عَيْنٍ أَبَداً لَا أَقَلَّ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ فَإِنِّي
بِذَلِكَ رَاضٍ يَا رَبِّ وصد بار و اگر نتواند ده بار
بخواند اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ رِزْقِي وَامْدُدْ
لِي فِي عُمْرِي وَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَاجْعَلْنِي
مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ رزقش
گشاده و عمرش زیاده و گناهش آمرزیده
شود و بعد از تعقیب مستحب است که دو سجده
شکر کند و ثواب آن بسیار است روایت
از ابی عبد الله ع که گفت سجده شکر تمام کننده
نماز است و خشنود سازنده پروردگار و شگفت
آورنده ملایکه چون بنده سجده شکر کند
خدای تعالی حجاب بر از میان او و ملائکه بردارد
و گوید ای ملایکه نگاه کنید به بنده مومن من که ادای

فرض نموده وعهد من بجا آورده و بعد از نماز مرا
سجده کرده بجهت شکر ای ملائکه برو رحمت کردم
وبهشت بوی ارزانی داشتم ومهم او کفایت نمودم
وسنت است که درین دو سجده دستهای خود را
فرش کند چنانچه از سر انگشتان تا مرفق بر زمین
رساند وسینه و شکم خود را بزمین نهد و در وی سجده
شکر کند وادعیه درین باب بسیار است واز انجمله
چون پیشانی بر زمین نهد این دعا بخواند اللهم
انی اسئلک لی ولوالدی واهل بیتی
واولادی واخوانی فیک الیقین والعفو
والعافیة فی الدنیا والاخرة اللهم
انی اسئلک الایمان بک والتصدیق
بنبیک والعافیة من جمیع البلاء
والشکر علی العافیة والغنی عن
اشرار الناس و بگوید شکرا شکرا

چندانکه

چندانکه نفس منقطع شود یا صد بار
بگوید و اگر سه بار بگوید شکرا لله روا باشد
پس روی راست بر زمین نهد و بگوید اللهم
احینی علی ما احییت علیه علی
ابن ابی طالب علیه السلام وامتنی
علی ما امات علیه علی ابن ابی طالب
پس روی چپ بر زمین نهد و بگوید اللهم
لا تسلبنی ما انعمت علی من ولایتک
وولایت محمد وال محمد پس پیشانی را
بار دیگر بر زمین نهد و بگوید اللهم
وعظتنی فلم اتعظ وزجرتنی عن محا
رمک فلم انزجر وغمرتنی ایا
دیک فما شکرت عفوک عفوک
عفوک یا کریم ومستحب است
که چون سر از سجده بردارد سه بار دست

دست راست بر موی ... سجود مالد و بگوید
هر بار بر روی خود از جانب رخساره چپ تا پیشانی
و از پیشانی تا رخساره راست و هر بار بگوید
بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب
عنی الهم والغم والحزن والفتن
وما ظهر منها وما بطن فصل
در عمل پیشین و پسین
چون زوال آفتاب شود و سایه شخص
بعد از نقص روی در تزاید نهد وقت پیشین
و آن وقتی شریف و با میمنت است و از اسباب
استجابت عبادت در آن درجه قبول دارد
و دعا و طلب حاجت در وی قرین اجابت باشد
از ابی جعفر ع روایتست که گفت هرگاه
که حاجتی بخدای تعالی داشته باشید آنرا درین
وقت

وقت زوال آفتاب شود درهای آسمان و درها
بهشت گشاده میشود و حاجتهای بزرگ بر می
آید و آن وقت بمقدار آنست که چهار رکعت نماز
گذارده شود و معاویة بن عمار روایت
میکند که هرگاه ابی عبدالله را ع حاجتی بودی
طلب آن مینمود در وقت زوال و پیش ... ن
تصدیق میفرمود و چیزی از طیب ا... ود
و بمسجد میرفت و در طلب حاجت ... عا
میکرد بانچه میخواست و نیز ... ت
از ابی عبدالله ع که هرگاه بر کسی ا... وار
شود و کاری صعب روی نما... ر زوال
دو رکعت نماز بکند در رکعت ... بالحمد و
اخلاص و انا فتحنا لک ... مبینا تا و
وینصرک الله نصرا عزیزا ... و در دوم
فاتحه و اخلاص و ال... الم نشرح و

حاصل شود و این مجربست و دعائی جهت
حصول مقاصد درین وقت بسیار است
افضل آن چنانچه در عدة الداعی آورده
این دعاست اللهم انک لست باله
استحدثناک ولا برب یبید ذکرک
ولا کان معک شرکاء یقضون معک
ولا کان قبلک من اله فنعبده
وندعک ولا اعانک علی خلقنا احد
فنشک فیک انت الله لاشریک
لک وانت الله الدائم لایزول ملکک
انت اول الاولین وآخر الآخرین
ودیان یوم الدین یفنی کل شیء
ویبقی وجهک الکریم لا اله الا
انت لم تلد فتکون فی العز مشارکا
ولم تولد فتکون موروثا
هالکا

انجم بنون و جیم موحده نام ولایتی مشهور اختر نیک یعنی ستاره سعد و فال نیک
آذر بفتح قدر و قیمت نه در مان اکنون نه اسب و نه زر بس ندارد
در پی مرز آزر را ابرقبکر نام کوهیست می کفت کاوی لشکر فروز
هرکاه تابش کوه البرز و ز انجره کیاهیست کرتب ربع رامعیدست
رشعلکان شتر دل مدار مردی خشم که نیشکر بنرو بدر بیخ اشترغاز
الاکر نام شاهی مشهورست انکر بضم اول و فتح کاف فارسی بیلی کر زمین
بدو کنند افزار بالا رفتن اندرز وصیت کردن ثالالث مع الشین
عضوی که باد کرفته باشد اسرونی البرز شهر دو معنی میدان بود چنانچه فردوسی کوید
نشانه نهادند در اسپریس سیاوش بکردار ماکس مکس آب چشم را کویند
آسی آسیا باشد و بزیرشک نرم شدن بود و مرده را بتازی آس کویند
اکاری کیاهیست که از ابتازی کحاه کویند افرطوس نام مردیست که مادر عذرا
بدو داده بودند عنصری کوید پدر داده بودش که کودکی باذرطوس ان
حکیم ملکی افروز مردی بود که زنی داشت تارو نام و جزیره تارو در میان دریا
بود و هر شبی تارو آتش برکردی تا اندروس بفروغ آن آتش شنا کردی
تا بنزدیک او رسیدی یکشب بادی برآمد و آن آتش را بکشت و اندروس

در میان آب سرگشته و گم شده مرد دران آب زمین گیرا ازاند و سیم بار
زنار و وزیر و عذرا الجهد اقلیس نام یکی از ریاحین خوشبوست و گویند عصای موسی
علیه السلم از درخت آس بود و درخت آس در روم هست که ازان بزرگتر
درختی در عالم نیست در بهار شکوفه آرد که هر که ببوید یا بچیند محتلم شود
اقلیدس بضم و کسر دال نام کتاب و نام صاحب کتاب ارقام ریاضی و بکسر همزه
و فتح دال هم مردیست و معنی ان کلید هندسه است که اقلی کلید و دس هندسه است
باب الالف مع الشین المعجمه اخش از زر و قیمت بود اخشیج آتش آسمانی یعنی صاعقه
و سرمای باشد که مردم را بیم هلاکت بود اغالش میان دو کس زبان بردن
بود یعنی خبث کردن و هر دو را بخصومت در انداختن چنانکه شاعر گوید
برآغالش هر دو آغاز کرد ** بدی گفت و نیکی همه راز کرد افشین سپهبد
در ماورا النهر افراوش نام مردیست که ندارس او را لعذرا فرستاد که
پیش وی باشد عذرا الخشم رفت و چشم او را بکند اکمش آوجیش باشد
ادباش افکنده و آگنده آذرکش آذر پرست آغوش کنار بود ارسطالیس
بفتح یکم و سیوم و چهارم نام حکیمی از حکیمان اسکندر بود افلیمش بفتح دال
براوردن اندیش نگاه کل کردن اگرش و نحمه نظامی اکذش خلوت نشین است

کربنی را

که بمی رکه بنی انکیست یعنی کمال اطاعت و بندگی و خدمتکاری
معروفست و اشتها و نور و رونق و رواج و گرانی نرخها ارش
نام سلاح دار طهماسب پادشاه ایران که تیر حکمت ساخته و در وقت
مصالحه با افراسیاب از آمل مازندران بمرو خراسان انداخته نظامی گوید
ازان گویند آرش را کمان گیر ** که از آمل بمرو انداخته تیر ارعش و
کنار رود بر مراد فند ارغش بفتح یکم و کسر سیوم کاروان را گویند باب الالف
مع الغین اروغ باد معده باشد که از گلو برآید اویغ نغزی باشد که از قول
و فعل کسی در دل کسی بدید آمده باشد آمیغ آمیزش باشد چنانکه عنصری گوید
چو آمیغ برناشده آراسته ** دو خفته باشند برخواسته قدر و مقدار
باشد یعنی اندک از چیزی که کسای گوید ** از عمر نماندست بر من مگر امرغ
در کیسه نماندست بر من مگر اخال افروغ پرتو آتش است خواه از افتاب و ماه و خواه
از آتش اشوغ کسی مجهول و نامعروف باشد آنچه از درخت
فرمایند اشترمرغ جانوریست که پر دارد و پایش چون پای شتر است و انرا اشترگاو
نیز خوانند و بعضی از العامه گویند یعنی شکنج پوست روده بدن
یعنی کاسه مع الکاف نگارخانه مانی که نقاش چین بوده

و شاعر گوید ع زین جادو نهاد فرهنگ او ع بد و بگردید ند و ارژنگ او
افرنگ حشمت و زیبایی است آونگ یعنی اویختن و گرفتاری باشد
شاعر گوید ع جانم چو بدار هجر آونگ شود ع صحرای جهان بر دل من تنگ شود
دیگر ریسمانی را گویند که رخت بر وی اندازند و او را آونگ نیز خوانند
و بعربی معلاق گویند منصور شیرازی گوید ع برای توشه او خوشه ثریا را
قمر ز گوشه کوهان ثور کرد آونگ آهنگ آنست که بتازی از اصفهان خوانند
و وزن اغانی را هم آهنگ گویند و عزم را نیز آهنگ فلان کار گویند آژنگ
چینی باشد که از خشم در ابرو افتد و از اکره پیشانی و گره ابرو نیز خوانند چنانچه
شاعر گوید ع چینی در ابرو و بسرم آمدی ای بدخو چیست ع گر سر جنگ نداری
گره ابرو چیست ظهیر گفته ع چو پیک تو بدنبال چشم کرد نگاه ع کمان بگوشه ابرو
در آورد آژنگ ارسنگ حاکم ملکی را گویند مرزبان را نیز گویند و معنی کونه
نیز همانا باشد استرنگ درخت بیروح باشد که از زمین روید بر شبه مردم
در ملک چین و ثمر آن نیز در رنگ صورت آدمی باشد و هر کس که آن درخت را
برکند فی الحال بمیرد و او را بیروح الصنم خوانند و مردم گیاه نیز گویند چنانکه شاعر گوید
هند چون دریای خون حبشی شد چین چو دریاهای او ع زین قبل روید حبشی بر شبه مردم استرنگ

ارژنگ

ارزنگ یعنی دمار و هلاکت و غم و محنت سخت باشد چنانچه شاعر گوید
ز فرزند جان و تن بست آزرنگ ع تو از مهر او روز و شب چون نهنگ
اژدهاک ضحاک را گویند ارژنگ نام دیویست که رستم او را در مازندران
هلاک کرد و بسیار پهلوان و دلیر و کنداور بوده ارخش برق بود
توس و قزح را گویند ارغنگ سخت و عز و شکوه و تخت باشد اورنگ یعنی اورنگ
بود که آن تخت و زیبایست ع ای از رخ تو یافته زیبایی اورنگ ع افروخته
ز طلعت تو مسند و اورنگ ما مع الفا بیای فارسی میدارا
گویند الف بضم یکم و سیوم قاضی ترسایان و زاهد بر بچه خود بسته را گویند
بیانک و زاری مو نوزن دیر ع به بند آهنی اسقف براعضا و مو نوشیخ
شاخ آهو را گویند که جوگیان در معبد خود نوازند مع القاف
ازرق یکی از خطوط جام جهان نماست یعنی کبود ع بیت چنانچه خاقانی فرماید
باده در جام خط ازرق ع شعله در بحر اخضر انداز ند مع الکاف
آتک کرم شب تاب ازک بانگ سواران افاک آفتاب پرست
و بوقلمون بعربی حربا گویند آتک آدنت چنانکه منصور شیرازی فرماید
عدوی تو که چو هیزم شکسته بود مدام ع تنور حادثه میسوزدش در آتش اک

آنک مصغر آن که اشارت بعید است ضد اینکه اشارت بنزدیک بود و
بضم نون آنا که بر اندام بر آید و بمعنی اسب ۶ بیت آنکه معروفست
و بعربی ساروج باشد چنانکه گفته اند سرو زمین از ملاقات طوفان تبخش
همان خاصیت یافت که آب آهک اتابک ادب آموزنده و حکام شیراز را
اتابک از آن گفتندی که سعد بن زنگی اتابک سلطان سنجر بود و سنجر او را
حاکم فارس نموده از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد آونک
بازیچه ریسمانی که از درخت و غیره آویزند و بر و نشینند آتک بفتح
جامه که اطفال را در پیچند آتک بفتح با تای فارسی بمعنی نمی یعنی بود که خیس شود
و نمدم و نوک و نشک مرادف است زغم جا و دان باد در جوانت خصومت
تو از بخت بیدار اند تک شادی فصل کاف فارسی اورنگ بیت هلاک
و رنج و بعربی ده را زرنگ بران منقوط یعنی روشن فروغی برآمد
از هر دو سنگ بیت دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ بسوزنی فرماید
بی آذرنگ آمده هر لنگ از عصا بیت فرعون لنگ را ز عصا آمد آذرنگ
سیف الدین ز راست شد از عدل تو ایام چنانک در چمن گر از باد نغنید
آژنگ منصوری شیرازی بیت اگر ز طبع روان تو راستی مانند

چین

چین آب کجا یابد از نسیم آژنگ مع الالام چیزی ا فلندی
بود یعنی التهای سقط نا بکار از هر نوع که باشد بر زقطو نابود
که آن را اسفنوش گویند اغل بلغظیت که در بند کردنست چیزی را
بچیزی چون چشم را بر کر بستن و کسی را بر کسی باشتن آوردن و آنچه بدو ماند
اغل جای گوسفندان بمعنی غولی و لعل اعیل دزدی بود که بغیر از اسب دز دیدن
کار دیگر نتواند اغیل بخشم و قهر بگوشه چشم نگریستن اشترول بد دل و جوابی
یعنی ترسناک اکلیل تاج و منازلی از منازل قمر ارمایل نام شاهزاده
که مطبخی ضحاک شده بود و دیگری کرمایل نام و بجهت خلاصی مردم که مغز
ایشان را بماران ضحاک میدادند این شغل اختیار کرده بودند و الحیان
بود که هر روز دو نفر آدمی از دار الملک ضحاک مقرر بود که بمطبخ آورند و مغز
ایشان را ~~منش~~ رابه ماران سازند از آن دو شخص هر روز یکی را
میکشتند و مغز گوسفند در عوض بکار میبردند و کد اشتکان را
چون جمع میشدند گوسفند چند میدادند و بکوه میفرستادند و گویند کرد آن
و صحرانشینان از اولاد آن جماعتند مانی ورم دار که آن را اماال
وشیم نیز گویند و مراب و کوراب نیز مرادف اوست و آن بجار سیت

آب نما کردیا پایان و غیره هم رو رغایان شود انجل نام پادشاه جابلس
انگل بفتح اول و بضم کاف فارسی گوی گریبان و انگله مرادف اینست
و گوی انگل عبارت از تکمه چنانکه گفته اند بیت ای بزرگی که گنه چرخ ز خورشید و هلال
جامه قدر ترا هر سر هر تو انگل اوتل بوزن تو لول شتاب باب الالف
مع المیم انجام پایان کار و آخر کارها بود و آغوش نیز گویند فردوسی گفته
بکوشیم و انجام کاران بود که فرمان و رای جهانبان بود انجم کاری
بنظام و راست باشد چنانچه گویند فلان کار با نداست یعنی بانظام
ادرم کش را گویند یعنی آنکه نمد زینی بدان دوزند مانند درفش
آدرم زینی که نمد زینی او بود و نیم بود داوستام معتمد بود چنانچه شاعر گوید
مگر مردمی کو بود کرد نام بلا بر اندیش بستاند از اوستام ارسیم بدو معنی
یکی آن ریمی باشد که بر جراحتگاه چون فراهم آید خون فاسد در درون
وی ریم گردد و بدر آید تا پاک بیرون نیاید از تیر او ایمن نباید بود
دیگر آستینی را نیز گویند ازرم لغت اسم بوستان ازرم عدل و انصاف
و نگاه داشت و حیا و رزی آشام معصوم آشامیدنی و آشامید
و آشامنده کمال گوید بیت بناه سوی قناعت می برم زان قوم

که اهل خانه

که اهل خانه خود را آشام می نمایند اقنوم بضم اول جزوی و کتاب یهودان و آن
سه است و اقانیم جمع است خاقانی گوید بیت سه اقنوم و سه مرقف را بیزبان
بگویم مختصر شرح موافا آنکم الم بفتحتین بلی دری و فوج فوج و فود فود
ابهام بستان باب الالف مع النون انسیا بضم سخن بیهوده و دروغ باشد
انبا چون حصار و قلعه آهون رخنه و نقب باشد زیر زمین و بعضی پسم نیز
آمده و پیچ و پیچه نیز گویند بیت آدربون گل خیریست انسناجامه ایست اقمشه
آئین خواره و آرایشی باشد که در شهرها کنند بوقت عید و نوروز و نزول حکام
آذین رسم و عادت بود و بعضی بهره نیز آمده و آن خیریست که مارت بی
دوغ را از هم جدا کند آذربرزین آتشکاهیست که یکی از ائمه دین ابراهیم
ساخته و آن امام را برزین میگفته اند افترو معنی یعنی نازاینده
ازیهن بیکار باطل و کاهل باشد استعی بیدرزن و احمق بود و عاقبت
آمیق او را انگشت عنصری فرماید بیت بو مرد تا اسفیان نگاه
باید نیز ذیک تابنده ماه ایرن ولایت و اقت آئین جامه باز
باشد که در پوشند و دیگر خوب دلور سیده را گویند ازبهمی نازنین و
ازکهای هر سه لفظ بیک معنیست یعنی کاهل و باطل و بیکار

هر دو یک معنیست یعنی دیو و ابلیس را نیز گویند اخودن

آزنیش بود که از چه بد بید آید آزمون امتحان باشد آرمان پشیمانی و حسرت

و رنج بردن بود ایرمان آفرین دعا کردن انگیون انجلیون کتاب و نقش

ترسایان ایمون همچنین ادیان چارپای درنده فربه اذرگون

گلیست زرد و بعضی از آن سرخ زنند و گاوچشم نیز گویند و خاصیت او

آنست که در میان زمستان پیدا میشود و در بلاد طبرستان بسیار است

الفختن والفاختن والفنجیدن والفغدن مجموع بمعنی کسب کردن بود اپیون

مهاتول که عبارت از افیون باشد چنانچه رشید وطواط گوید

برید دست عدو خنجر تو چون کافور ست برده هوش جهان هیبت تو چون ابیون

النقلیون قوس و قزح بود انگلیون جامه باشد از چند رنگ بافته که

هفت رنگ در وی توان دید ست کشد بساط چمن از برای حضرت شاه

به بهار فراشی بباغ از انگلیون اباد انیدن ستوده امدن و ستودن

آیدان مختصر آبادان و نیز گوی که آب باران در آن جمع میشود و آن را آبگیر

و آژیر و آژیه گویند بعربی غدیر است آب در آرای براق بود بدندان

و مابین آن و بعضی ضعیف و معقبت آمده و نیز میوه ایست ظهیر گوید

نسیم او گر صدف را با به نیسان گشت ست ز لال خضر زد دندان مار بگشاید

انوری آبدندان چو بنی آوردی ست رایگان از تو کی تواند جست

آب پیچن چشمه ایست بر کوهی روان اگر بانگ بر وی زنی بایستد و باز

همچنان روان گردد هر چند تکرار واقع شود آب مرغان چشمه ایست در قهستان

سمیرم فارس که بجهت دفع ملخ را می برند و مرغی چند ملازمت آن آب

میکنند که ملخ را میکشند و از آن مرغان ملخ میگریزند آتش دهان آتشی که

که دهاقین لعبه از حصاد غلات بر کفیه آن زنند تا زمین قوت گیرد

خواجه حافظ گوید بیت فلک چون آتش دهقان زبان کین کشد بر من ست که بر رنگ

منجم هست ساحی و دهقانی آذرگون آتش رنگ و بهر نام گل سرخ و آن

آذریون نیز خوانند آذرهمون نام ساحره از نسل سام که خادم آتشکده صفاهان

بود چون ذوالقرنین او را آنجا به بلیناس حکیم داد ملیناس جادو لعبت او شد

آمرزیدن و بالادن و بالادن و کنگره و بالایه و پالویه مراد فند اردن صفتهای

خوب آستیمون اشتیمون یعنی ترک کشتی و انکار کردن و رقص کردن آستیدن

بر سنتیدن عیب انهادن و آغاریدن فرو شدن نم و نیک ترشدن و نم

کردن آغاریدن تیز کردن و تیز شدن و بخت بر شورانیدن آهیدن

انباشتن آموده آراستن و آراسته شدن و ساخته کردانیدن ابتین
نام پیغمبری چنانکه ازرقی گوید بیت خواب شیرین بر بداندیش تو چندان باشد
کابن سیرین قضا دم زد اندر تاویل بیت کیش معزورچه اگاه بهشت هنوز
بانش ناداغ فنا بر نهد بیت اسمعیل اولشن سعتر آمخیدن پاره پاره کردن
و زمین آب دادن ابونمان نام زاهد تورات خوان و عالم یهودان اخرندگان
بفتح تمامش بیت چون میدهی مرا ز عطاهای بهترین و به کزین چه آرمت
از آخر الزمان اخترکاویان درفش کاویان مراد فند و مشهور اند خیل خانه
و خاندان و دوده مان و سزاوار و مستحق آرات بفتح و تشدید ولایتیست
نزدیک آذربایجان که معدن زر و نقره آنجاست اورجان نوعی از اشکال
و اسرار علم نجوم اردوان نام پادشاهیست اربعیون بزرگ و دانا و نام
حکیمیست ارغن و ارغنون نوعی از سازها که افلاطون ساخته است اصفاهان
نام نجم کرفی کوهی است ابیانه نام شهریست از عراق و از او در قدیم یهود
گنشتی و دجال از آنجا ظهور کند و گویند ابتدای قحط عالم از آنجا شود
هر که چهل روز در آنجا باشد بخیل شود و ازو اصفاهان و اصفهان و
اسپهان نیز گویند و نام پرده از موسیقی بود اشتر غلیاج و اشتره

الآرنی

اغلک شیریک به شادی اوشیدن تعجب کردن افرینده افریدن زیب
دادن و آراستن افروخته با واو فارسی بر انگیختن اغاکیعنی قرباد و قبیله را
گویند که در تیرها بر باشد اغکهان سیارات و ثوابت و طایفه از بندها بهمان
امیران بضم شکوفه و بابونه و ریحان آلان نام ولایتیست اخر خشم
عبارت از چیزی کج است شاعر گوید بیت کردون کرد چون الف کرد قیامت
انبار و نیر کردن جای بخاک و غیره انپوهیدن یعنی دیدن انجیدن بفتح
یعنی بر جستن انده خیدن بفتح پناه گرفتن اندیدن سخن ناشک گفتن انزیدن
زاری کردن اوبارید اوبار افکندن اوبریدن فریب دادن باب الالف مع الواو
اوبر عیب باشد که در تن مردم بود و هر چه در و عیب به پیدا آید و هر
چیزی که عیب ندارد بی آهوست اوجو خربزه را گویند اخلکو و چیزی
باشد از مس یا چوب ساخته سر گرد و دسته کوچک در آن پیشه باشد و سنگ ریزه
بسیار در اندرون او تعبیه کرده چون او را بجنبانند آوازی دهد و بدست
طفلان دهند تا بدان مشغول شوند اورو و بضم حمغیست که حلوا هم ازو پزند
اوشیره مردم ریش دو موی را گویند انگشت مالیده آپر عیب یعنی امید میدارم
از چو که زمی شود زسعیت بر اغلب بادهان مقدم اشتر بفتح

انگشت دان را گویند انگرو قادر هنر باب الالف مع الهاء ... طعامی باشد
که از جهت محبوسان برند آبشاه و آغشته ... دو متوفا را گویند ... برکشیده
باشد آماخته یعنی آغشته است یعنی برداشته آغشته اندوخته باشد
اندوخته ساخته بود آغشته سرشته بود آکشته محکم بسته باشد آخور اصطبل بود
و از ار آخور و آخور نیز گویند آماده یعنی ساخته باشد و مهیا و سنجیده آغنده
توده هیزم شکافته باشد آلوده دیوان حکم باشد آلغونه آمیخته بود
آنگوله گلگونه باشد که زنان در روی مالند یعنی سرخی آلغده بزرگی باشد
که او را سرمایه نیک بود و رهبان و کارکنان لبی بودش آغنده عقده
هیزم نیم سوخته الفغده نیز بمعنی اندوخته باشد چنانچه گفته اند
ابواسحق شاهی که جنابش ... سلاطین سلطنت الفغده باشد آنگاه
جریده شمار و انگارش را گویند یعنی افسانه و سرگذشت و کسی که خبرها
برگوید از گذشته گویند که انگاره میکند آیسته مراد یان خون بسته
با هر چیزی که بسته باشد و دشوار حل شود از ا انبسته خوانند افریجه
نام شهریست که مادر عذرا از آنجا بود آلوشه یعنی آفرین بطریق طعنه
و دیگر در مواضع شهنامه بمعنی خوش خوشا نیز آمده همچنانچه فردوسی گوید

فراغ ۱۴۶

فراغ است جان روان سالی را که انوشه کسی کو خرد پرورد آرمیده
آرمیده بود چنانکه عنصری گوید بیت بود مرد آرمیده در بند تخت چو
جنبنده گردد شود نیک بخت فردوسی نیز گفته بیت چو بیدار باشی تو
خواب آیدم چو آرمیده باشی شتاب آیدم آرغده و آغده و آرغنده
بمعنی خشم بود آنگشته آلتی بود که برزیگران خرمن بدو بباد دهند و
ان را حالاحک نیز گویند آیدر بیهوده گوی و سبکبار باشد آندمیاد آور
غم گذشته بود آسمانه سقف خانه بود چنانکه انوری گفته بیت دجاه تو
عجب کاخ تران کرانه کنند که برآسمان زهوارات آسمانه تو اسپه
خیره شده دیوانه خراج را گویند آهسته آنست که بتازی وقارش
خوانند و آهسته و ساکن یکی باشد انبوه بسیار بود اندیشه جاسوسی باشد
ارغنده حریص باشد آخته بیرون کشیده انگله کوزه که آلفته آشفته است
آغوخته بهم آمیخته بود آدره بهکذار آب بود آبگینه الماس و شیشه را گویند
آخمه شرابی که از جو و ارزن سازند و در فرهنگ نام بقجه نیز آورده اند
آزاده ... تعلیت که از قند و پسته میریزند آزره زنگ کرده و تعقص هم آمده
رهم بمعنی خلیدن سوزن و امثال آن آمده بادام و از چشم حسود تو آزده

و زمانه بازمانده دهان هیچو بسته یا دارند آلتی که بدان آسیا زر کنند و
از آسیا زر نیز گویند آخشه زمین ترتیب داده جهت زراعت
آشیخورشیده یا شین تخم مرغ را گویند آشنا آب بازی را گویند
بزرگان به آتش بیا بنذر داد زدریا گذشتن بی آشنا ه آشهب و شبهه
وغوست بضم اول و کسر دوم آواز اسب را گویند و از ابعربی صهیل گویند
آغاره و اغازه بکسور افزاریست از کفشگری آغره بوزن یا کردن جامه
تنگ و تازه آغنده آکنده افگانه با کاف فارسی بچه ناقص که از شکم مادر
افتد چه از آدمی و چه از حیوان و افگانه مقصور و فکانه بکسر مرادف ابست
خسرو گوید فلک را سهمش ار درخانه افتد حوادث زاشکمش افگانه افتد
آگنه بپنبه که در جامه نهند آکاو اوره حاب آلغده بفتح دوم پشته هیزم را
گویند و بعضی هم آید آمه بوزن جامه سیاهی وان را دواتستان و خوانسته
نیز گویند و بعربی دوات و محبره باشد انسه بفتح اول و کسر نون بیخ گیاهیست
خوشبوی و از اشکک نیز گویند و بعربی سعد است ابرهه سر ینک
اصحاب فیل بود که ابو رغال دلیل ایشان بود و در راه مرد و قبر او را
هرکه بیند سنگ زکند و فرزدق شاعر گفته اذا مات الفرزدق فرجموه

کار

وان سرعصبه باشد بنا ذنی که از راه بران افکنده باشند خسروی گوید
سوخوشت کسی را که زر داد بوده اگر سر از کوه بر آید اندر پیش
مع الکسین یا خرمن باشد و نگاه داشتن را نیز گویند و پاسبان را از بی جهت
حوابی گویند باس ترس و بیم را گویند برجاس نه تیر دست مالیدن
یعنی بسودن بدست تا بدانند که زرست یا درشت و بمعنی پرداختن نیز
باشد بوسه باشد چوب زبانی طمع داشتن بود بچیزی از هر
نوع که باشد و انتظار را نیز گویند با دیگر بود بر زنق باشد
که عبارت از مهار باشد نام ان پادشاه بود که عذر را الهه بر
قیمت اندک باشد و بعضی پژمرده و فراهم شده را گویند یا از رنجی
یا از غمی یا از سببی دیگر و پوستی که تنش به درسد فراهم آید و چین چین
گرده و گوید بجنبه بمعنی فریبنده باشد که چوب زبانی و چوب
یعنی مردم را از راه برد نام ستاره ایست که او را مشتری
گویند بستوه امدن یعنی کسی باشد که در وطن بجان رسیده بود
و سیر شوانه کردن و بیچاره و درمانده و پالسته بود معاذ الله
و نعوذ بالله کافر و لیس مجمه و لایت قندهار

بکسر سوم پای بسته بغیر بند که نه رفتن تواند و نه بودنش سودی داشته
باشد دریاییست که کشتی در وی کار نکند الا وقت غروب
و دوشنبه ساکن شود تا وقت طوفان از مخاطره گذشته باشد
نام شهری از ولایت ترکستان ربطای حطی هم خوانده اند
بردوار استاد دهر بیرکجند اقایل هستند و در علم
هیات و طب و نجوم و طلسمات و کیمیا و انواع حکمت ماهر بوده
نام لشکری بحتی با مع الشین حرب و جنگ باشد
بحتی و کردار سوسن منقش یعنی گلیست از جنس سوسن که ازا
سوسن آسمان رنگ گویند یا اسمان گون و بر کناره او نقطهای سیاه
مانند خالی که بر روی خوبان باشد و درختهای کوچک دارد و ابرا
نیلکوش نیز گویند غوطه خوردن بود یعنی سر تمام باب فرو بردن
مزد بود کافور مغشوش باشد چیزی را از یکدیگر
جدا کردن بود و تنیده شدن و پریشانی و پرش نیک معنی باشد
و پراش نیز آمده ماهی بود و برج را نیز گویند رودکی گوید
کافتاب آید بخشش زین برد روی گیتی سبز گردد باسره

ارجن

پشت اسبست بندها از آهن یا مس تنک پهن که بر
درها و تختها و صندوقها زنند و بند ان چیز را ابش گویند و بعضی چفد
نیز آمده فردوسی گوید مرا گفت بگرفتمش زیر کش همی بر کمر
ساختم بند و بستش رجون پای بود نام شهریست
افت بدن بود و پیش هر دو را اسب گویند عذر خواستن
باشد که از کسی خواهند فردوسی گوید بپوزش بیامد بر شهریار
که باش از جهان رشتهان کامکار مقابله بود بتر دادن
را گویند باز داشتن چیزها بود و ازا بتازی تجسس و تفحص گویند
خیار بزرگ که بجهت تخم نگاه دارند و خوشه انگور خرد
باد رنه و بعربی مروحه گویند بضم اول و کسر چهارم رانه ان شکم و بریدن
پنبه زده و گرد کرده رشتن را و یا غنده و ببای فارسی
پروغنده و کنده نیز گویند اطاعت و انقیاد و ادب تمام
مع الغیبی بوستان را گویند تاری بود از ابریشم که از هرم
یا دیبا بافند شاعر گوید تو سیمین فتی من چو زرین نباغ تو تابان
مهی من چو سوزان چراغ نام ولایت شمالی بکسر لام پیمانه

که از چوب یا شاخ سازند و بدان شراب و غیره آشامند چراغ
بتشدید نفد کنند ... قطره خون از و بصد نشتر ... بر نیارد در
لاغری تر آغ پر دراغ سیح وضم الجیم رنگ آینه و تیغ ازو زدایند لغوی
مصقل گویند ... عزل ادب خانه را گویند ... بی چو مرهم نشسته بر سر ریش
بجم مجدب فراز بیت فراغ ... بفتح وضم یکم وسیم ایبرک را گویند
باب ... مع الفا ... چولاه را گویند ... بادی بود که از دهن
بدر آرند و چراغ را بکشند چنانچه زرتشتور گوید ... چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد باب ... مع القاف ... بهری ...
لفظ ترکیست دبرکاه دو خواهر را دو کس بخواهند یک از آن دو کس را
باجناق گویند و بعربی سلف گویند ... مع الکاف ... ترس و بیم باشد
... خوشه انگور بود تریاک و دیگر خیاری بزرگ باشد که از برای
تخم نهند و بادرنگ را نیز گویند ... ترنج باشد ... چون تاجی بود از زر یا جنس
دیگر از زر و انوار و امیر عمها کنند که در روز عشرت بر سر نهند ... سپهبد
بود و شاه عظیم را نیز گویند که او سر را بدان خواندند ... گاوی
گویند که شب بر مردم نشینند ... طایفه باشند ... شانه بر

بود

بود ... نوعیست از شمشیر ... شب نم باشد و پرده و نام درختی
و بادنجان که وی را زنبوال گویند ... پرخاک را گویند ... و
دیگر خاشاکی که غله را از زیر جای پنهان کنند تا مردم نبینند ... عروس
بود و پوکانی بلغت خراسان عروسی را گویند چنانچه شاعر گوید
بس عزیزم بس گرامی شاد باش اندرین خانه بسان نو بیوک ملک
شراره آتش باشد که بتازی خلد گویند ... جامی باشد زرین یا
سیمین که بدان شراب خورند ... جایی باشد که غله را در آنجا کنند
و سر آن را بخاشاک پوشند تا مردم نبینند و دیگر سرچشمه باشد که
آتش در روزنند و دیگر بمعنی دلیل باشد ... و بود ... هر دو
طرف و سخره باشد ... نام قلعه ایست بهندوستان چنانکه عنصری گوید
بکوه و ساده زتو مرگ بر نخواهد گشت ... می در آید دیده ات و آواز تک
اگر بخوای بر دشت ساده شو بنشین وگر بخواهی در شو بقلعه ...
... دریچه کوچک باشد و در کوشک چنانچه یک چشم از و بیرون
بنگرند یا ... شکنجه بود ... دوالی بود که بر کنار لگام بسته باشد
که بدان اسب بندند و ترکان از ... گویند ... جنیبت از

فولاد و جوهردار حکیم رودکی گوید شعر چه چیزست آن رونده تیزک خورد
چه چیزست آن بلالک تیغ بران تنک حواق بود یعنی سوخته و شکر بود
بزبان ماوراءالنهر تنک آهن جوهردار را گویند تنگ بهر چه بود تنگ
و غوک و جغز هر سه تنگ معنیست یعنی ملخک و زغ باشد چنانکه گفته اند
ای تنجک پلید چو او دیدها برون * چنانکه ملخی و فراهی تری زتنک
و بعضی تنک و توی نیز آمده و بعضی آلات خانه را از کاسه و کوزه و
غیره نیز گویند و بعضی رعنائی و زیبائی و بی هنری نیز آمده تنگ سندان آهنگران
یعنی مطرقه بزرگی از فولاد که آهنگران بان فولاد و آهن را تنک سازند
و شکنند فردوسی گوید * ز بر و ران زیر گرز گران * چو سندان بدو
تنگ آهنگران پرستوک خطاف بود و آن مرغیست سیاه و سفید که خانها
در بام کنند و بچه کنند تنگ جنس بود بتازی حرز چندانکه او تنگ بهم زدگی
شده و بسته و بازپس آمده باشد تنگ سرگین گوسفند که از اشکل گویند
تنگ هیولای هر چیز را گویند و نقاشان چون صورتی کشند تنگ
رقم کنند و بعد از آن نقش کنند انوری گوید * داده رنگ قضا ترا ترتیب
زده نقش وجود را بر تنگ * ظهیر نیز گفته * مثال نقش تو پرداخت نقشبند ازل

هنوز مانده

هنوز ناشده نقش وجود را بر تنگ * تشنگ دست افزاری بود که از آهن
ساخته باشند دراز و سر تیز بدان سوراخ در دیوار کنند تنسیه بند [?]
باشد تشنگ زاله بود و آن را تگرگ گویند تنبغم بسیم خمیازه را گویند
تنزاک یعنی عظمت بشر [?] تنبک پاره از خوشه انگور و خرما و جانوری معروف
تنجک سخره تنجک بضم بادام کوهی تورک بفتح افسانه و اغلوطه گران را چنگ
و کردک و بعربی نیز گویند تش تورک بفتحتین ستاره سهیل و قماشی پشمینه که بر
سر بندند تنک بفتح نام ولایتی و نام مردی کرد ران و شهر ضرب المثل بوده
باشد و کریم نیز بود تورد [?] بفتحتین نشته خود که در میان صحرا بود دسته تنکوان
دال دسته گندم و جو درو ده تنک بفتحتین چوبی که بریان در تنور آویزند
و بسین مهمله نیز گویند تنک بکسر اول و فتح دوم جامه و غیره تول بفتح
شمشیر چوبین را گویند تنک بکسرتین بار درخت و شور کرده خوردنی و چیلا قدیح
نیز گویند تش چیک [?] دختر دوشیزه تو سمه بنام نوذری تمک بار درخت گل
تهرک دره زادن و تیزینه که از کثرت کار بر دست و پا ظاهر شود
و آن را شوح و شوع و شغره و شتغه نیز گویند تهر شتر بچه یکساله
یا دو ساله تبانه [?] دریچه را گویند تنبلوف بکسر و خیره کلید و بعضی

بازای معجمه کلید را گویند و بعضی نیز دخیره بود و نام ولایتی که قطب
جنوبی از انجا طالع شود و پلو گستالاری که بر بام سازند آ... بنا
مع الالم بال بال آدمی بازو و از مرغ پرواز و بترکی عسل را گویند
بسل یعنی در او یز بتون کذاردن کار بود و بسل کاورس بیا کوه عظیم
و بعربی بذل کننده است و نام خاقانی شاعر و غیره عراقی گوید ... و رچو در
تست بوسه جایم ... پس من نه بذیل بو العلایم ... نام جزیره ایست
در هندوستان که انی از درخت بانک سخت آید ... یعنی ببال بود
عنصری گوید ... شاها هزار سال بملک اندرون بدی ... وانکه هزار سال بمال
اندرون ببال ... یعنی بکذار و بهل باشد ... بیخ باشنه پا و ببانی ماری
یعنی ثانی امده ... کشته را گویند ... بردی قری و حریص بر کار و رنج
کش باشد بطبع ... ستالنک باشد ... آتشی باشد که از کندم نیم خورد
پزند و جمعی فروشه نیز گویند ... و کردی قرنفوط و اگر از چو باشد بجمی گویند
... بتر خانه ... بالوده بود سخت و دیگر چیزی بود سخت پاینده
... نیزه بود که بتازی رمح گویند ... انداختن مرغ باشد یعنی
سرکین مرغ که بتازی اندراد رق باد زب گویند اسدی شاعر گفته

... چو این مرغ بنجال انداختی ... وی اندر هوا زان خورش ساختی ... بال بکسر
الف و ضم سیوم نام شهریست از عراق عرب و بزبان مشتری را بابل
گویند بابل بکسر سیوم نام مردیست ابله گویند روزی آهوی بده درم
خریده بود از او پرسیدند که بچندش خریدی ده انگشت نمود و اهو را
گذاشت اهو راه صحرا رفت ... یعنی حمله عرش ...
جوره که بهرام چوبین از سر ترکان براورده بود و جوره مناره را گویند
... چوبی که کشتی بدو رانند ... مع المیم بهرام ... معنی دارد اول نام ستاره
مریخ دوم روزی را گویند از روزهای فارسیان سیوم نام شاه بهرام
عنصری گفته ... سخاوت تو ندارد درین جهان دریا ... شجاعت تو ندارد در آسمان
بهرام ... مجلسی باشد خرم و دلکش چون باغ و خانه و جای خوب و هر چه
بدین ماند ... مجلس بزم خوردن ... نام ترکانست بترکی و دیگر
خانه تابستانی باشد و کرد می اد ریاز خوانند چنانچه رودکی گفته
از تو خالی نگار خانه جم ... فرش دیبا کشیده بر بجکم ... باز داشتن بود
... صفه بود ... نام عصاری عظیم بود ... سه معنیست اول ولایتیست
دوم زهین را نیز گویند سیوم مرغی بزرک باشد که شب پرد و شکار کند

و بروز نتواند پریدن از انکه هیچ نه بیند و سر بزرگ دارد و بسان گربه

گوش و چشمی فراخ بود شاعر گوید کاو کنی زکاو دمنه چه دید [illegible] و زبه

زاغ بوم را چه رسید باژه بیهوده و هذیان و هرزه باشد باقی عاقبت

کار باشد از هر شغلی و کاری بضم دلتنگ و فرو مانده بفتح بسیار بود بروم

توسن باشد برجم علاقه علم بارم معرفت بضم بفتح چوب برخیست و معرفت

بجیم فلاخن و کلاسنگ نیز گویند العام بضم بفتح نام زر بدبیست مستجاب الدعوه

که آفرینش ایمان بباد رفت [illegible] و باعورا نام درست [illegible] نام شهریست

در خراسان و در انجا در جهنم نبود [illegible] طنبلی بضم جوشش اعضا [illegible]

عود خام بضم نام ولایتیست که مشک از انجا آرند برسم بفتح یکم و سیوم

ثلثت

چیزی که بوقت پرستش آتش بدست میگیرند سروش بشوم برسم بد

چنان چون بود شاه یزدان پرست [illegible] بعجز و رو تکبر بیاراست آن

جنگ را بیلسیم [illegible] میم را نو چون شیر با باد دم [illegible] گیاهیست بپنج انگشت

ماند بادرنیا باد ال مکسور و زای فارسی شراب سرخ و صفرا یاره هم یعنی

آسمان نهم باشد بیلک [illegible] جام دریای کاشغر که از اگر سنگ در و

اندازند طوفان شود [illegible] که بیم هلاک باشد نزدیکان را [illegible]

دریاچه این

دریاچه الیست که آب آمو به انجا جمع شود و از خوارزم تا انجا سه روزه

راه است و از انجا بدریای [illegible] بیست روزه راهست و محیط ان بحر

صد فرسنگ باشد [illegible] انواع الوان [illegible] باشد [illegible] و بکین

و غمناک باشد [illegible] جامه بود از پوست پلنگ که رستم در وقت

جنگ پوشیدی و بعضی گویند که پوست اکوان دیو بود و بعضی گویند

که او را از بهشت آورده بودند فردوسی گوید تهمتن بپوشید ببر بیان

نشست از بر [illegible] در آورد [illegible] از ان [illegible] بعربی غبطه یعنی چیزی نیکو که در کسی بیند

مثل ان خود را خواهد که باشد بی انکه [illegible] از ان کس زایل [illegible] سعد و خلاف

حسد [illegible] بهرام باشد یعنی ستاره مریخ و [illegible] باشد که بچه در ان باشد

یعنی زه دان [illegible] و بر بسته باشد [illegible] شکل پرده [illegible] ای بارک

میان و همه تن [illegible] ترسم که از رکاج ترا بگسلد میان [illegible] بهره بود

انشا باد نجان بود [illegible] دایره باشد و پرکار را نیز گویند [illegible] یعنی پروین

ثریا بود کاو باد شاه فریدون که فریدون از شیر ان کاو پرورش

یافته بود [illegible] زمین و بن باشد [illegible] باد [illegible] جانبی بود که باد بر و

گذارنده بود یعنی باد دیگر [illegible] باد صبا باشد [illegible] باد دبور باشد

بلندین بیزامن در خانه بود بهرمان بعصفور با قوت [illegible] رخ کراغاید و
و برمرخ را نیز گویند [illegible] برای تو [illegible] سر کوچه و محلات باشد
و بعضی صحرا نیز آمده [illegible] منجنیق بود و [illegible] گلی سیاه که از جوی یا حوضی
یا چاهی بر آورده باشند [illegible] سیخ آهنین بود که بدان کباب گردانند و
از اجلو جنب نیز گویند [illegible] باز گویند [illegible] باب زن و ربن ران مرغ
بن باب زن در کف دلبران و بلبل را نیز باب زن گویند [illegible] باری که از
میان درخت بیرون آید یا شاخ کهنه شده بود [illegible] باشد [illegible]
پهلوان کیکاوسی بود در زمان افراسیاب [illegible] فشردن [illegible] یکی
از ائمهٔ دین ابراهیم عم بوده و آتشکای ساخته است آن را برزین
گویند [illegible] پرستیدن بجا بود [illegible] لغتیست غریب گویند بیرون تو
این کار کردم یعنی از برای تو یعنی که گویی از بهر تو کردم [illegible]
بود به تازی [illegible] بانک بود [illegible] زمین لرزه بود [illegible] دانشمند هندو یا
[illegible] نام نواییست که مطربان زنند [illegible] کشیدن [illegible]
تنکده باشد [illegible] روی یعنی جامه باشد که هر زمان برنگی نماید
یکی که هر زمان برنگی باشد بوقلمون گویند و چنانچه در دریا جانوری

تمت

را
ران
هست [illegible] اعضای [illegible] که بهر شکل خواهد بر آید چون جرمی جانور
بیند بآن شکل بر آید و میان آتش رود و شکار خود باین طریق
کند [illegible] فاخته بود [illegible] ماه آخر زمستان است بوداروییست از
برای دفع فربهی و باد [illegible] باشد و قوت باه افزاید و نام اردشیر
اسفندیار [illegible] و قلعه ایست در حدود اردبیل [illegible] افزون شدن یا
آخر هر چیزی باشد و گرداب و گرداب را نیز گویند [illegible] لغتیست که
باشنگی نزدیک است یعنی ازهم فروفشاندن و باز کردن [illegible] و باد
بر دادن باشد [illegible] ناهشت و زشت و پلید بود [illegible] هر دو
پروین را گویند [illegible] افیون بود [illegible] یعنی گرداگرد باشد [illegible] فشاندن
بود [illegible] نام شهری باشد نزدیک غزنین [illegible] بالا بین باشد
[illegible] نام نواییست که خنیاگران زنند و دیگر باغبان را نیز گویند [illegible]
رونق پالیز رفت اکنون که بلبل بخشت [illegible] پالیزبان کمتر زند پالیزبان
[illegible] چوب یا خار که بر سر دیوار نهند [illegible] کردن [illegible] شراب
خوردن [illegible] میانجی [illegible] گشتی و نیز پیش و پس گریبان و بر آستین تاج
باز گوید [illegible] دست بردن که دینداری گلیم ازباد بان [illegible] بادی که

از معرب آید وآن را باد فروردین نیز گویند و معرب ای د بورش گویند
باذکیر یعنی شعر بادیان صراحی را گویند با تیر نام نوامیست با میان نام نهری
و غلط و زشت نویس با نام درختی که گل خوشبوی دارد و بمعنی غذا
نزاده سکی بکرا از طعام که با ز زننده از غایت سیری با میدی
و بخسیدن با سین غیر منقوط کرا ازان و خرامان رفتن بدخشان نام ولایتی
که معدن زر است و لعل و معدن لاجورد است و گوسفند در انجا باشد
کر از غایت بزرگی و قوت مانند ستور بران نشینند با هفتم
دوشاب خوشبوی و بفتح ازدها زعفران بوزن برگردان روز
آخر ماه شعبان و از سنگ اندازان و کلوخ اندازان نیز گویند
بای ها جایی که درویش کهنه کار را بیکبارگی بدارند و کوشش خود را
بدست گیرد با پو لیرایه پرتو فسرخوان پشم پراکنده شدن بود
بیمه زن که بخیتی و منکر شدن فشا بکره کاف فارسی صحن رویین بود
پیمان عهد و شرط و پیمان پرچم باعوق والدین بریشم بنفتح موی زنهار
پرویا جامه ابریشمین که بعربی حریر باشد پرویز بفتح ازا پرویزن و
هلال نیز گویند و بعربی غربال باشد پرخم با بفتح سکران دیک بوبفتم

نگاهبان

نگاهبان حرمن بود و مهمن رود ده کو سفند کرکس در انست و
بهان رحم از اسمای متهیمه بهیمن بکر بستن توانگری و نیکو ترین چیز
است مع الواو با هوچوب دستی بزرک بود که شبانان یا مسافران
پشت
که پیاده روند بدست گیرند در راهها و درآذربایجان دوال
خوانند و گروهی مهم گویند با و تره الیت چون شاه اسپرم که
طبیبان باد رو نویسند و ازاد و پر طبی نامند و باد رنجویه
نیز گویند بره ابرو باشد بیاستوکند دهان را گویند بو هار بود
ساویدن بود بفتح رعد باشد با لو ایشی بود یعنی کدبانو هلو
مرد و بمعنی شیر مرد و دلیر باشد یعنی پهلوان بوجه خطاف را گویند
دشت برک را نیز گویند بو دوغ ترش باشد و گروهی از ا
کشک و قاتق آش ها کنند یعنی قروت بالو دانه باشد چون عدس
که از اندام بر آید و از ازخ گویند و بتازی ثولول خوانند پرویز
بود و بتازی ثریا خوانند کیسه بود زن پیر روشنایی باشد
را چره بود منزل عطارد و نام مبارز و منزل بهرام و اسم موضع
حرامزاده و از اخشک و سنده سندره و قفاک نیز گویندی

بزرگ گو ان کما وسیت که با هوشیار کنند بر وزن شطار یا درونوعی از
خیار بعربی باد روع گویند بر وزن بکر وزن روغن و شیشه گلاب و قبه
بزرگ عصا و دسته تازیانه و امثال ان نهند و سنگ دراز که بدان دار
دو امثال ان گویند و بعربی مقمع باشد پهلو بر وزن ولایتی که زبان پهلوی
بدان منسوبست بزبان فارسی کلوخ آب جامع الماء ازین دست سنگی
بود باد افره عقوبت و باداش مکافات بود یعنی ضد باداش اهست
و باد فره و باد افره نیز گویند [illegible] ان بود که مردم را پیوسته هر روز
بکار آید باد و آن باشد که زنان بر دوک کنند و بتازی انرا فلکه
گویند [illegible] بمعنی بخشش و بهن کرده آید بر نحید فرزند عاق را گویند
که فرمان مادر و پدر نبرد باره باروی شهر را گویند و قلعه و اسب
نیک را نیز باره گویند بیاره بلاد و دور را گویند و بر صورت زشت
ناخوش که مردم از دیدن ان متنفر شوند و از او دشمنی دارند
باسره کشته راز بود بیله که حالا بیلک گویند و ان تیری باشد
که بیکان او صورت سر میل بود [illegible] ناحیه و باطل بود بهمن
روز دوم بهمن را گویند و ملوک فرس از ان اعتبار کردندی

و مبارک

و مبارک داشتندی و بعیش مشغول بودندی و در طعام بهمن
سرخ و سپید کردندی بشغد و سنجیده هر دو بمعنی ساخته و آماده
بود هرچه باشد از شغلها و کارها باره حق باشد بر [illegible] سیر باشد
برانه شهریست در هندوستان باره چوبی بود میانه دراز و کوتاه
ان را دودستی گویند و بستو به زلف خوبان نام شهریست در
هندوستان [illegible] دستار و میان بند بود بسار بام صفه بود [illegible]
بحیله هر دو برهمن و فرنج بود یعنی لحکان بسته معروفست با استرآباد
کنند و گرگان و اصلش [illegible] است لیکن بنجهای مشک در بند [illegible]
در نقشها زنند چنانکه [illegible] غریب و تنها باشد
آرزومندی بود [illegible] رخت [illegible] بالا بلند باشد [illegible]
یعنی تخت [illegible] باشد [illegible] بکار باشد
[illegible] که با باشد [illegible] که از [illegible] بار چیزی
باشد بویه [illegible] یکی [illegible] آرزومندی بود و در
بعضی مواضع بمعنی زرخی هم آمده [illegible] زده باشد گرد کرده
بیچیده باشند و کلوله نیز گویند [illegible] بدست زده و سوراخ کرده

حلوا
پالیده باشد یا بود پاک کرده از غش و دیگر حلوا بیست معروف
پیره وندانه کلید باشد پره سوخته باشد که آتش در وی زنند یا
است جنیبت را گویند پاده درختی باشد که بار نیارد جا علامت و نشان
بود پرزه پرده باشد که از جامه ابریشم یا پشم برخیزد پره و پرگاه هر دو
پاره باشد که در جامه دوزند از هر چه بود و کرز نیز گویند معروفست
پیله آن کرمی بود که ابریشم ازو گیرند معروفست یکی نردبان پای
را گویند و یکی کفه ترازو باشد پالاد مشبک بود یعنی دریچه باشد در
دیوار خانه که از پس بیرون نگرند چون شبکه مشبک اگر آهنین بود و اگر
چوبین وار و پنجره نیز گویند یا مرغکی سیاه و سفید است چند گنجشک و کوتاه پای
که پیوسته در هوا پرد چون بر زمین نشیند به دشواری برخیزد بلکه نتواند بر خاستن
و گویند غذای او با دست بزرگ و یا بد پروانه چراغ وارد باشد
و او پرنده بود که خود را بر چراغ و شمع زند و بسوزد و فرمان رساننده را
نیز گویند مغلوب بود وان باز گردانیدن را گویند پلمه چلیچه دنان سفید
باشد و پوزینه را نیز گویند پیرایه آرایش زنان را گویند پیچه چون گنجه
باشد که مردان گوی بازی کنند و آن را بتازی صولجان گویند پیغله

هر دو یعنی کنج و گوشه بود یا جایی یا در خانه بود پازجستن جستن چیزی بود
پاشیده یعنی پریشان شده و بر باد داده باشد پالیغیده کرده بود
پاشنه طنجه بود پرستیده پرستیده بود پیشخوردنی باشد که از پی کسی
برند که بتماشا و تفرج رفته باشد پیشواز یعنی استقبال است یعنی پیش واز
رفتن پیشدادیان کاوفریدون پیمانه قدح شراب بود زشت و قبیح
بود شیاف باشد قشق باشد رشوت را گویند
دریچه باشد مشبک آنست که از بسیاری گریستن نتواند سخن گوید
و اگر گویند کسی بر سخنش افتد پیدا کردن بود درمنه ماهی بود
تماشه بود سپری کرده باشد آراسته بود
درمانده و عاجز بود شله قماش باشد که بر ازان قماش در رو
نهند چوب پوسیده باشد گویند پوده شده راه غیر متعارف
که بخانه در آیند و از آن برباده و پرواره نیز گویند سنگ پشت
آن خرقه بود که از پارهای رنگین فراهم دوخته بود
جامه کهنه و غیره باد شمال بارای ساکن لقب نیک و شاخ
انچه زنان بدان سر پوشند چون چادر و غیره مشتق را

از بلاکیف یعنی قایل بودن بوجود محسوس بحس بصر بلاکیف باشد و بر بعضی
از اشاعره در مبحث رویت این لازم آمده است چنانچه جار الله علامه در
بیتی ذکر کرده و آن بیت اینست ٭ قد شبهوه بخلقه فتخوفوا ٭ شنیع الوری بالبلا کفه
بنجاله بنجوه بفتح ضمه برق بخند بفتح بینه و پشم زده بفتح هر دو
یای موحده که چیزی نمو کند چون جماد ضد رسته بر رسته ذکر یافته و بر رسته
دکر گفته بفتح و کرد رمم کوفته از عطریات بفتح مته درود کران و ازا
ما به نیز گویند و بدان چوب سوراخ کنند بفتح عنوان آتشی که پیش
عروس افروزند بوده بفتح سله و سبد بفتح گوشه بزنگاه زمینی که
دار و میوه خوشبوی بوته بفتح ارده کنجد را گویند گیاهی که از اسک گویند آن
مجاهش و نابکار او از صراحی کوی گریبان بفتح یار و جای
آرزو انوری گوید ای در حرم جاه تو انسی که نیاید از بوی آن خواب
خوش آهوی حرم را بفتح میمون و بکر نان کلیچه بکر نوعی از گیاه و
کشاده خنک که میان روداب باشد و چرک که از زخم رود و کرم ابریشم
دنیای فارسی نیز آمده بنجینی چیزی که در جامه و ازار کره بندند بفتح
بهره بیشه معروف اثر از چهل روز عمر باشد و از کعب الاحبار منقول است

کرماه

باشد که بدان انگشتری پیوند معروفست سپندان باشد تکمه گریبانست
بتلمون بهار از علم صبح و شام ساخته گوی انکه دانه در خوشاب فصلی بعضی بود
ساکردن چیزی باشد بعجز چون زن بر زن و شهر گرد و پله که بهمت
سکان گله آشوب و غوغا باشد کفه ترازو را گویند و ربله ترازوی
اعمال طاعات وانه دانه و عصیان تنک تنک سماروغ باشد
چنانکه گفته شد در باب جیم گفتیم دریچه باشد چنانکه بیرون نگرند مردم را
ببیند و کسی او را نه بیند کدوی باشد منقش که شراب در آن کنند جامه پلاس
پشمین که درویشان پوشند و موی‌ها و ریسمانها از آن آویخته باشند مغنی باشد
یعنی ریزکن مرغی سیاهست که پیوسته در هوا پرد و چون بر زمین نشیند
نتواند برخواست گویند خدای او بود و باد صورت مرد باشد معروفست
بچه که از شکم مادر بیفتد بند انبیس باشد طاق خانه باشد
مرعیت که بزرگتر از زمین باشد مولا را گویند حکیم و دانا باشد و فرزان
حکمت و علم باشد چراغ واره را گویند که خود را بر چراغ یا بر شمع زند کشته شود
خانه و مقام باشد و گویند خانه زمستانی باشد کنون که صحن چمن شد جو روی جانانه
نیاب روی ارادت زکاخ و کاشانه کلیچه نان سفید باشد دیگر بور بنیان

مرو بجا بستان باشد که مجانین را آنجا در بند کشند و آنرا بعربی دار الشفا گویند
را بیکار و کاهل باشد چوبکی باشد که نجاران در میان چوب نهند تا چوب شکافته شود
نمونه باشد بود از چیزی را گویند جای سبزه بر آمده است ماهی را
نمونه گشت جهان مرغزار یعنی کان حلاجان باشد بازگونه باشد
گلونه باشد که زنان بر رو مالند زنان مطربه باشند قلم باشد بیت و شعر بود
دیگر صراحی باشد که شراب در ان کنند مکتوب جواز باشد که در راهها نمایند
و بلند چشم باشد علف مرغان باشد طوطیان چمن بجای چینه لعل و لولو گرفته
در منقار سهیل اسبان باشد نفرین و لعنت باشد روز دوم بهمن ماه را گویند
بهمنجنه دیگر و ملوک فرس آن را عظیم تیمارداری کنند و مبارک دارند و در ان روز
بخرمی و عیش مشغول گردند و هر طعامی که بخشندی بهمن سرخ و سفید در وی کردندی
میوه باشد که نو برسد تا کرده باشد لاکی باشد که بدان گل کشند
زمین زراعت شده را گویند سرایدن باشد پادشاه
هندوان باشد خوشه جو و گندم را خوانند سرگین گاو نیز خوانند که در صحرا خشک
شده باشد اسب جنیبت باشد گردیدن باشد زنگ باشد که بر گردن
شتر بندند چنانکه گفته اند بانگ درای کاروان آمد بگوشم نیمشب برخواستم از خواب خوش

ترسان ولرزا

برخواستم از خواب خوش ترسان و لرزان سالنک را گویند که بلاش
نیکو نشود و فهم کنند موضع جا دوات چو بابل و غیره گرائیدن باشد
دیبای عنکبوت را گویند آویخته باشد برای نان شده همچو سفره حلقه گوش
برای گوشت چو معلاق گشته در روای نر خیست کوچک مانند باز که
گنجشک و تیهو گیرد خود باشد که در جنگ بر سر نهند شکل چیزی را گویند
شهر بیست بر کنار جیحون و جیحون را بدان شهر باز خوانند بوی گرفته باشد
آواز پای مردم بود که آهسته رود در شب و غیره احد شده باشد
عرق باشد مطبخانه باشد که پیش ازین شرح داده ایم آبگیر و آبدان باشد
موی سفید گرگ و روباه باشد بوی عنبر بود را گویند
شاه بود و این نام را از بلندی و قدر از کیو گرفته اند آهنی باشد بر سر نیزه در نشیند
نشاط و طرب و جشن باشد ریواس باشد سماق باشد یعنی
آفرین بود تمام شدن چیزی بود طعام اندک باشد که ناشتا خورند تا طعام
دیگر رسیدن دو برادر که در دو فرشته باشند آن زنان زیاری خوانند
جنگ باشد چنانکه گفته اند زمره شاه عشق ما چون همه حکم داورست داور ما خدای
با دو داوری صبر سقوطری باشد چنانکه گفته اند زحل با قدر او ماه نو

[illegible] ۱۳۴۲

[illegible] ۱۹۹۲

اجل [illegible] عسل با چشم او [illegible] راست بر آمده باشد

مردی باشد که او را دو زن بود و آن زنان یکدیگر را دوست ندارند

تکبر و حماقت [illegible] اسب نیکو باشد کمین باشد اختری باشد فلک پنجم

سینه باشد [illegible] رواق خانه باشد عالم را [illegible] در حی بوده است

ده هفت وقتی بجز انسان زده بود دستان بجز او حکایات باشد

والله اعلم بالصواب

۱۲

[illegible] که دوازده [illegible]

[illegible] سوره [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نشان [illegible] دو باره [illegible]

[illegible] حروف بالا [illegible] حروف اول [illegible] کرده

[illegible] سطر [illegible] حروف اول [illegible] شماره

حروف [illegible] بالا [illegible] یک سطر حروف بالا [illegible]

حاصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

عرضه داشت کمترین بندگان بعد از رود تحف السلام که اکرانش فلک ساب

سید حسن ابن مرحوم سید حاجی مازندرانی بارفروش.

دلالت کرد

قربان خاک پای مبارکت شوم که والد این کمترین مرحوم ملا [illegible] بود وارد

در قصبه [illegible] سکنا گرفت و دو باب [illegible] آورد و فوت نمود بعد از فوت والدم

شخصی از بارفروش آمد و ادعا نمود که من برادر مرحوم سید حاجی باشم و دا[illegible]

نکاح نمود و بعضی همراه [illegible] مرا [illegible] و بعضی را فروخت

بود و [illegible] اذن از این فقیر نداشته از اینجا [illegible] احدا بار [illegible] والد مرا از فر[illegible]

وختن دانسته حرم [illegible] فیه سید بعد از آنکه نواب [illegible] اذن [illegible]

[illegible] به شخص که ادعای اخوت نمود در قصبه دعوی نمود و در حضور عالیجناب

مقدس القاب مجتهد العصر [illegible] آقا حاجی سید محمد به مبلغ [illegible] این فقیر [illegible]

[illegible] به ثبوت شرعی رسید و [illegible] گرفته و [illegible] صاحب [illegible]